



This is a reproduction of a book from the McGill University Library collection.

Title: Qarābādīn-i Shifāī
Author: Shifāī, Muẓaffar ibn Muḥammad, d. 1556
Publisher, year: [16--]

The pages were digitized as they were. The original book may have contained pages with poor print. Marks, notations, and other marginalia present in the original volume may also appear. For wider or heavier books, a slight curvature to the text on the inside of pages may be noticeable.

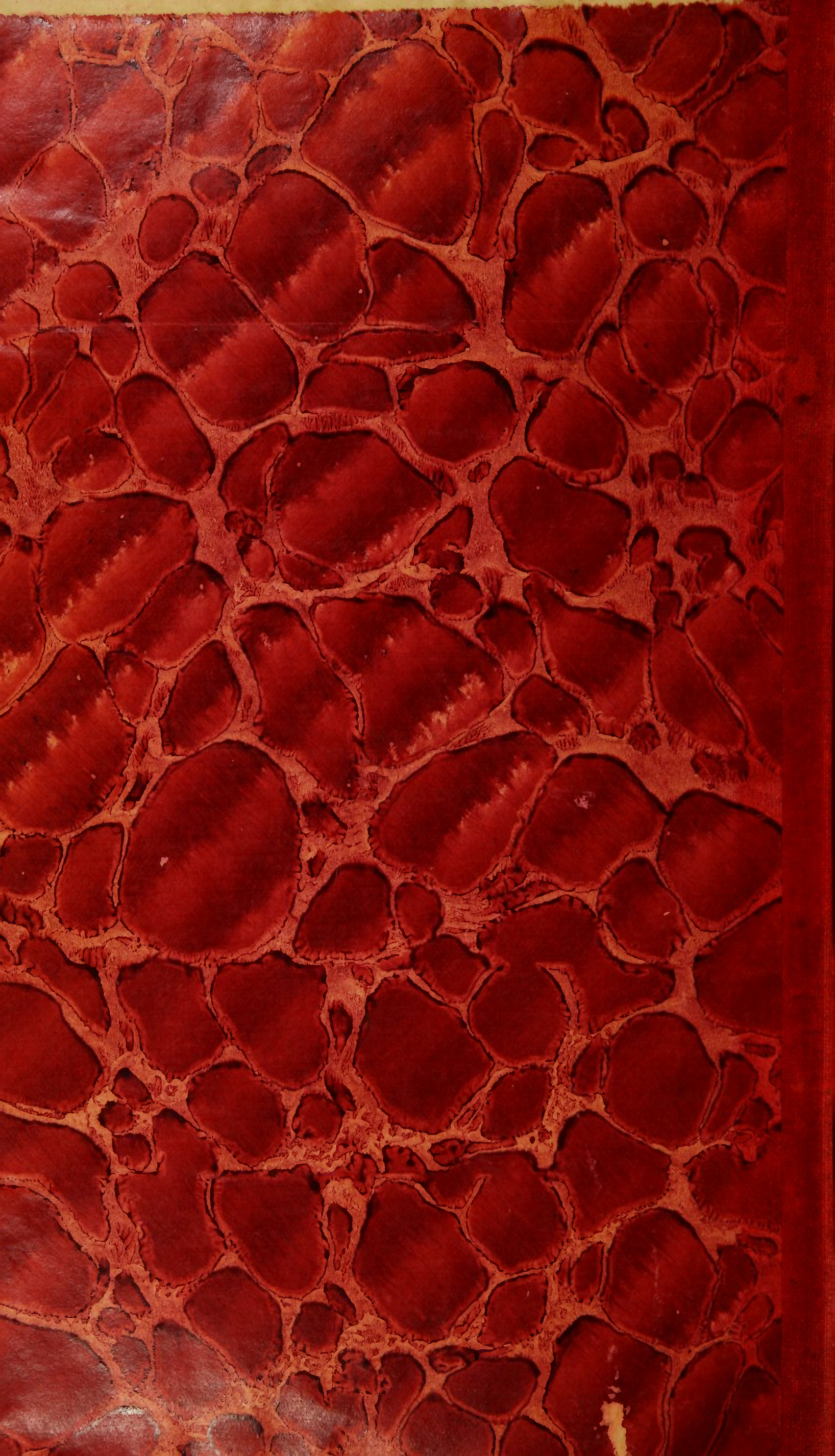
ISBN of reproduction: 978-1-77096-143-2

This reproduction is intended for personal use only, and may not be reproduced, re-published, or re-distributed commercially. For further information on permission regarding the use of this reproduction contact McGill University Library.

McGill University Library
www.mcgill.ca/library

FROM
THE LIBRARY
OF
SIR WILLIAM OSLER, BART.
OXFORD

7785 60



7785

60

M 258

M 69

7785

60

Luchnow
20. II. 27.
W.P.

بسم الله الرحمن الرحيم



بسم الله الرحمن الرحيم

آبیاں در کیفیت ترکیب دو به دو و پان قوتان و مقارنات

سرکی از دو به مرکه و وقت استعمال ایشان کیفیت تقاضا

و او خازن ^{حشر طرز} شتر آل که هر یک کتب بسند او

نیک و آزاره خالص کند و تراخت اشکال و غمازغال پاک

که از اباید که ^{بگویند} کویچ سب احد بگویند یا موت معیت نشود و خون

به پرتو کبر و وزین همه در جنت که و انتی عازان همه را باسم درهاون

پاک سخی کند نیکو با هم میخند شود و جد نوبت سخن آغاز

مانند و سخن صلایه باید کرد و صلایه کنند و باز سخن کنند با

شرط دوم آنکه اگر چیزی از اجار و جوهر باشد خصوصا مثل باوت

و صدق کرد و شک نیست با بد که سماوی سخنند و صلایه کنند نیکو تا مستحق

شرط سوم آنکه اگر چیزی از سر تا عصاره باشد باید که صومع

نما باشد و نر کند خیار خود را چسبند و بعد از آن

در یاد و حال تا حین بر می نماند **شرط چهارم آنکه اگر**

چیزی از عصاره نر باشد صمغها را در آن می کشند و در

و ادویه را کوفت و وجه بدن سپری شدند و اگر لعینل معجون سازند

باید که عسل باشد پاک و نحالط با آن نباشد موم و خوش طعم و خوشبو

باشد و آب ندین باشد و کف آن بگیرند با شش نرم و نماید که

سه مثل ادویه باشد و ادویه را در آن ریزند و نیک در هم ریزند و در

دوبی با فحشی یا چلبی از با براندازند چنانچه طرف عمل نمایند و در

پنوشاند تا سرد شود تا یک هفته سر را بر طرف بر میزند تا بخار آن

و از فساد و غلیان آن برین باشد **شیره پنجم نسیب کر** در آن صفت

چنانچه گفته شد و ادویه را بسپری شدند و الا با نذکی است مقدار حاجت

ادویه را بر هم ریزند و فرصت سازند و در سایه ریش غریب

و تا خشک شدن بجز روزی را بر برگردانند تا نرم گردد و وفا نشود

شرط هشتم آنکه اگر باشد مثل خنک و ان بشوید و گیاه با و بچمنها

پاک کند و اول چوب با و چوب استیم کوفت در دستک ریزند بعد از آن

تخم را و بعد از آن قو که را در عفت آن گیاهها به ریزند و نفثه و نلو فر

و بر سبب ایشان و شکوفه بار او آنرا هم بیدار است و اگر استیمون

و مطبوخی کنند از در حبه و همان بند و شش را محکم بنند

روفت و مگر فتن در و یک اندازند پس آنرا بپوشانند و برین

شش را و خار خرد را اصلا بخوشانند تا او شش و در بلکه تاب

بستند آب حل کرده بعد آنکه مطبوخ را قوی بپزند و صافی

و در کل حکمت که نرد در تیزهنگامند تا سوجان بر دو سلطان اول

دست و پایی آن بر بدینند و شش اشکافند و باک نمک خاک

بلوط و رز شویند لغت از آن بر و کباب خالص شیرین شویند نیکو بنا

که شور می از روی برود و بعد از آن بگویند و در چوبغنی از شک بعد

از آن آب جویند از نرد و بچوشانند تا زمانی که بخت شود **طریق**

دیگر باین روش که در کوزه آهنی گرم شود و خیار نیمه نزدیک

شود پس بر دارند و آب است قلیا اندازند و بعد از آن آب

طریق دیگر آنکه باین دستور کنند در خندان آب نیمه

خذف **طریق** حکمت که نرد و در تیزهنگام محرق شود **طریق**

اصطراق حساب و از آنکه برند و بلبله و بلبله و بلبله بجوشانند و صافی کنند

و آب را در یک مس کهنه ساند و آن صفیاج مس را گرم کنند و در آب

سندارند تا بپسند و یکبار چنین کنند بعد از آن فرو برند آب ^{بپسند}

باشد در آن و باز برش نهند و قدری بول گاوی بر آن ریزند و ^{بپسند}

صفیاج ^{بپسند} اگر گرم کنند و در آن بنیزانند و رسوب این بار رسوب آن

نعم کرده بپسند و فولاد را بر همین بسوزانند **دیگر آنکه** چنان باشد که ^{بپسند}

بسوزانند اول بسوزان پس بعد از آن آب یک مک بجوشانند و

بپسند همین محرق سازند و اگر رسور و نذک کمرت در آن اندازند

که زود سوخته شود و سرب را بر همین می بسوزانند **دیگر آنکه**

بر سر آن ریزند اگر مطر بخورد سر در آن نماند و صبر سحر و سحر

و سحر بخندان نریزد باسد آن را کوفته و حنیت سرشند و حنیت

و فرو برند و در عقب آن مطبوخ را پاشانند با از آن مطبوخ باره

و سر در او را در آن نریزد کوفته و سر پاشانند و در عقب آن مطبوخ

اما زید را حشرید مروض کنند و بر او غن با دام صبر نمانند و

کشد شرط هفتم در بود او ن از وقت تا در خرقه که کتاب بر سجده

و جدید بود با ماه را یک که کنند و زارش فرو گیرند و بخنار او

و در هم نریزند حنیت را که بوی آن پدید آید پس فرو گیرند و سحر

برمان کسری و سحرش و در شرط هشتم آنکه اگر مثل تو تا و کل

اول سوهان بسیار و باره سرب پیران سوهان بسیار و باره

بگذارد پس هر سالند باید و شود و باره و بگذارد سوهان بسیار و باره

سرب پیران بسیار سوهان و باب و نمک در کله پستی کوشند

تا آب نیست شود پس در پاون کند و بسیار **در کلمات** مقدار زمان

بفراوت دویم کبر و وقت استعمال **در قریب** و در وقت بعد

پنج سال استعمال نمایند زیرا که مایه و قوت این مرکب **بمنصبت**

بعد ازین مدت بظهور میرسد و بعضی گویند که بهتر است که استعمال

بعد از دو و از ده سال کمتر است سال استعمال نمایند و گویند که

شش خبر **در وقت** و زرع و شباب و بخت و موت اما **شش**

گویند که طفل است بعد از آن در زیاد و تر عجز باشد تا ده سال در بلاد

و بیست سال در بلاد بار و ده بعد از آن خوف شود و شبانند

سال دیگر برین قیاس بعد از آن در خطاط باشد تا چهل سال

در بلاد خازه و شصت سال در بلاد بار و ده بعد از آن مبر و دو

معا بعد از سی سال قوت او در زیاد باشد بعد از آن قوی

نقصان پذیرد تا شصت سال پس نگاه چون معاصی کبار باشد

اما نوعی است قوی باشد و استعمال آن در معلوم و ادویه قائله و

و جنات و افعالی و کلب کلب کنند و رباق غرزه و سر و

بطور شش و ثلثا بعد از شش ماه استعمال کنند و در

وقرص افاعي واندرومخون وعضل بعد دو ماه استعمال کنند

تا دو ماه باشد و بعد ازین مدت قوت او ضعیف نشود

و دو سال و اقلونایی و می و غار بی و برش عمارت

استعمال کنند قوت آن سه سال باشد و در وی امکان است

و ماده الحویه اطرافیات از دو ماه تا سه سال نکند اما قوت

دیگر معاجین سوانی کورات مثل عین حیا ریش و غیره

در طی و مخون سفر است استعمال کنند و دو ماه

و بعد از آن ضعیف شود و هر روز تا سه ماه از آن

وقرص افاعي و اندرومخون و عضل استعمال از آن روز که ساز

ناتسین با حکمت **تعمال** و **نور** و **ان** متغیر شده استعمال

کرد لیکن چون **نور** تغییر کند هیچ کار نماند الا روغن بسان

و بیانی که سرخند کهنه بر سر بود **و خوب** را فی الحال **استعمال**

کند و قوت آن با جمال سالانی بود **و مطبوخ** را فی الحال

استعمال کند و بعد زوده ساعت عمل کند **اما استعمال نفوعاً**

بدانکه نفوعات لطیف از مطبوخ خاست و نسبت نفوع مطبوخ

مانده است **مطبوخ** که نفوشت کرده باشد سردار و زبری آنکه **نور**

است استخراج **نورانی** و دریه **حرم** او و به زیاده رست و **نفوع**

سبکتر است از مطبوخ زیرا که کتاب حرارت **نور** کرده است **بسیار**

و اگر بخاک آید **سما** مطبوخ اسان است

و سگت طلوع می نماید آن قفل زود در سهال کند

و در وقت راز بر آن مطبوخ است و می راز اجرام است

و جاری میگردند کیموسات را

و مواد را از بدن جذب میکند

خاصیتی که دارد

Handwritten marks, possibly initials or a signature, located in the lower-left corner of the page.



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله على ما علمه والصلوة والسلام على من اوتى الحكمة والكنانة

الكرام وهو بلطفه شفى لسقم وانه على خلق عظيم وآله الهاديين على صراط مستقيم

بوشيده مانند که حقیر فقیر مظفر بن محمد حسینی الشفائی در مدینه

مذکور کسی است که در معالجات امراض که از آن کز زبری نبود جمع کرده بود

خواست که در سلاک زریب در آورد و بعضی مرکبات مناسبت در میان

و منافع سرد و نزدیک بکدیگر است به صغیر التفاکر و غسل و جمع طین

و جمعی مختلفه و ربع و قونج و وجع جسم و برودت بدن را مفید است

افیون مصری چار درم اقا قیاس نقل از سرکب ده درم عاقوق حاکم

درم حماما پست درم سلینجه چهار درم عفران سه درم کوگرد زرد ده درم

مرفون سه درم سنبل الطیب ده درم غسل بقدر احتیاج معجون سار

شتری کیمیا **القر و یا فالج** و استرخا و لغوه و دماغ و دهن و عفران

مفید است خاصه متقی دماغ سنبل سلینجه ساوج هندی مورد ^{عفران}

از منته ترکی افیمون فلاح او خربوید چینی حب بلبان و نقل از سرکب

دو درم حب البان **مغشتر** سنبل از سرکب ده درم مصطکی غسل ^{ملاور}

فوفل سرکه ام سبب درم غار بقون و درم صبر ده درم ریسمانیت درم

پوست پنج بادیان سه ظل سرکه کهنه نه ظل پوست پنج راز با نه ^{شاید و}

در سرکه خیسانند پس بچوشانند و بعد سه چهار جوش از آنش فرو گیرند

و آن سرکه را صاف کرده در دیگ ریزند و با سه ظل ^{با شش} و نیم غسل مصفی

نرم بچوشانند تا بقوام آید و ادویه کوفت و پنجه بآن مخزوج سازند ^{و بعد}

نشش ماه استعمال نمایند شربتی بیدرم باب نمیکرم **القرود پای کسر**

عالج و لقوه و صرع و نسیان و جمع امراض مغزانی نافع باشد ^{صند}

قوة و پدید و باه زیاد کند عاقر قرحا شو نیز قسط فلفل و ارفلفل مویج سرکه ام

ده درم سداب جنطیانا حلیث زرا و نندم حرج حب العار چند ستر

از سرکیش درم بال هفت درم فلفل دراز فلفل بحسب ^{امشون} فلفل مویه

از سرکیش یک درم فایده نضت درم فایده را در آب گرم بکوبند

و ادویه را در آب گرم کوفت و بخته و غسل بلا در را بدان مخلوط سازند

و بعد از آن استعمال نمایند **درمایه** مضر و ع را بغایت نافع است

و پس
صفت آن پوست هله کابلی پوست بلبله آله مقشر شیر خشک ^{سطوح}

از سرکیش چدرم خندید سرکیش درم عود صلیب بحسب ^{از سرکیش} صفت غسل بلا در

سه درم غسل صاف سه وزن ادویه بطریق معهود معجون سازد **امریا**

جگر و سپرز اسود دارد و ستن بکناید و بول براند و سنک از مشانه ^{و کرده}

بال کند و در تداوی استسقا نافع باشد صفت آن ^{بستان} زیره کرمانی و عود

سینه قر و مانا قحاح اخسته تخم کرفس از سر یک یکد رم قسط از یک

دو درم مرصاف سه درم حب الغار ده عدد و ج زعفران از سر یک

دو درم کوفته و پنجه لعسل بسیر شدند شربتی مقابل یک فندق با

وسعال

گرم نافع باشد **انانا سیاهی** او جاع کبد و طحال و معده و اسهال بلغمی

مفر من و قی دم و حذر و وج کلیه و مشا و ر بود و اسیر نافع باشد

و بادها بشکند و در دها را تسکین دهد صفت آن مرافیون زعفران ^{حند}

پید شتر زرنج قسط قر و مانا خشخاش غافق شاخ راست بز سوت

جلد کرک خشک کرده مجموع مساوی آینه کوفتی است بکوبند و آب

کد اختنی است در شراب بکد ازند و با غسل مصفی معجون سازند و بعد از

نشانه استعمال نمایند شربتی نیم مثقال مالکیدرم آب سیب **اناناسی صعبه**

افنون
منافع این قرص منافع کثیر است صفت آن معیه عنقران قسط سنبل

و کدرم
سیلخه از سر یک چهار درم عصاره غافث هشت درم اصل السوس است

توفه و چیت لعسل معجون سازند شربتی مقدار یک فنجان در نسخه دیگر

عود بلسان مرئی از سر یک چهار درم اضافه نمودند **اطرفل کبر بو اسرا**

نافع بود و بلون اصاف کند و باه را زیاده کرد و اند و معنی اعمار

و مثانه را قوت دهد و طعام را هضم کرد و اند صفت آن هله سیاه بو

بلبلیه بوست هلیله کابلی آله مقشر لفل دراز لفل از سر یکی سنی درم

زخچیل سیاسه بوزیدن شیطح بندی شقاقل تووری ز زلسان **العصا**

مغز حبه لؤلؤ کنگی مقشر خشک سفت در همین سفید همین شرح بود در شرح

ارزبرک ده درم کوفت و پخته بر و عن بادام حرب کردار و
غز کاو

بعسل معجون سازند و بعد از دو ماه استعمال نمایند **اطرفل صغیر** استرخا

معدده و بواسیر را نافع بود و بوی دهن را نیکو کند و لون را صاف گرداند

صفت آن پوست بلبله کابلی پوست بلبله پوست بلبله زرد و بلبله ^{نیا}

آمله مقشر مساوی کوفت و پخته بر و عن بادام حرب کنند و با ^{او و} ^{وزن} ^{است}

عسل مصفی بسرشد شیرتی دو درم **اطرفل کشمیری** معده را قوت ^{دهد}

و در دسر و در چشم و درد گوش که سبب آن بخار باشد نافع بود ^{صفت}

آن پوست بلبله کابلی پوست بلبله بلبله سیاه آمله منقح کشمیری ^{صفت}

مساوی گوشت و چینه بر و عن کا و چرب کنند و با سته مقدار آن غسل

ببرشند و بعد از دو ماه استعمال نمایند **اطرفل** پوست

خروس

پللیله کابلی پوست پللیله زرد پوست پللیله سیاه آمله مقشر اسطوخودوس

عود صیقل دار چینی از سرک یک نخدرم مصطکی رومی یکدرم تخم کبک خدرم

لوقت و چینه بار و عن با دوام چرب کرده با سته چندان غسل ببرشند

بعد از یک ماه استعمال نمایند **اطرفل مقل** جهت بواسیر بسیار نافع

صفت آن پوست پللیله زرد پوست پللیله آمله مقشر از سرک دوام ده دم

مقل از زرق سنی درم مقل را در آب کند تا حل کرده با سته مقدار آن غسل

بقوام آورند و دار و پاره آن ببرشند بعد از زود روا استعمال نمایند

شرتی دو درم تاد و شغال غلو که کنند و فروزند **اطریفیل دیگر**

صفت آن پوست بلیله زرد پوست بلیله کابلی بلیله سیاه ^{منقح} آمله

از سرکه ام چند درم تر بد سفید هفت درم مصطکی سه درم مقل ارق

و روغن بادام از سرکه است درم غسل بقدر حاجت مقل زرد آب

لذتا حل کنند و داروهارا کوفت و بخته بر روغن بادام حرب کرده

با غسل بقوام آورند شرتی شب و و شغال **اطریفیل مقل ملین** طبع

نرم کند و بواسیر نافع بود صفت آن پوست بلیله کابلی پوست

بلیله بلیله سیاه آمله منقح مقشر افیمون اسطوخودوس از سرکه و

درم مقل فلوس خیار چتر از سرکه سی درم مقل و فلوس در آب

حل کنند و با غسل بقوام آورند و دار و بار کوفت و پخته بر روغن بادام

چرب کرده معجون سازند **اطریق فی دین** که همای خورد و بزرگ ^{القرع} چوب میکشد

صفت آن بزنگ کابلی ده درم ترنجبیل قسطیل از سرک بخدم

فتینیل و ترمس و نیتین درمنه ترکی فتمون نمک هندی لفظی خرد

شخم حنظل و سعد اسن از سرک سه درم کوفت و پخته باد و مقداً

عسل سبزشند شربتی از دو مشعال با چهار مشعال بحسب مزاج نافع

اطریق فی دین بیماری سوانی را نافع عظیم باشد و سیاهی موراً

نکاهار و تاز و سفید نشود صفت آن پوست هله کابلی و ^{سبیل} پود

آمله بیشتر از هر یک ده درم سناکی ترنجبیل فتمون از سرک ام بخدم

شیطح بندی سه درم سفاج فستقی یکد رم المینون نمک بندی از

سیرکی ده درم کوفته و بچه بعسل سیر شد شری یکد رم تا چهار درم

اطریفل عدید حاق و خبازیر اسود و در صفت آن پهلله سیاه پانه

درم بلبله آله تر بسفید غد و دکه در کردن کوسفند باشد خشک کرده

از سر یک چند رم فتمون ده درم سنا کلی سفاج اسطو خود و سنا کل

هفت درم شیطح زرباد غار لقون نوشاد از سر یک سه درم المینون

منصطکی خیر بو افنسل جور بو اسنبل از سر یک دو درم کوفته و پانه

بعسل سیر شد شری چند رم **اطریفل مایان** بهق سفید و برص اسود دارد

کامله
و سیاهی مورنگاه و مراضن بلغمی را نافع باشد صفت آن پوست پهلله

پست درم پوست بلبله آمله مقشر از سرک پیوه درم بزک کابلی مقشر

پایزده درم شطیح سعد بن سید از سرک سبه درم ساوج هندخی درم

بسفاج واسطون خود و س از سرک بیفت درم غار بقون شش درم

قسطه درم کت مصطکی امینون و نقل خیر بواجوز بوا از سرک درم

فلفل در فلفل نارمشک از سرک چهار درم کوفته و نجبه بعسل سیر شدند

شرقی سه درم با چهار درم **اظر نقل بکر** عرق مدنی را سو د ادا کرده و

پانی استعمال نمایند ماده علت را سید و پاک کند صفت آن پوست ^{پله}

کابلی پوست بلبله آمله مقشر تر بد سفید نخل قلیل مساوی کوفته و ^{سخت}

بروغین بادام چرب کرده با عسل سیر شدند شرقی سه درم **یا راج فقرا**

اعضای عنده را پاک کند و فضول از دماغ پاک کند و فرود آورد

ع
واوجا

لرانی گوش و زبان و استرخای مثانه و مغز و سایر اعضا

و قویج را نافع باشد صفت آن سنبل و اچینی عود و بلسان حبت بلسا

سیلحه مصطکی اسارون عنبران از سرک یکد ریم صبر سقوطی

پشت درم شری بحبل و آب کرم **ایارج** **لونا** صرع و مالی خولیا

وسکنه و رعشه و لقوه و تشنج و خدام و دوار الفیل و برص و بهمن

و سعفه و شقیف و صداع و دوار و صمم و شهوه کله و عسرس

لرده و مثانه و نقرس و مفاصل و عرق النساء و درد کوه و دوار

و دوار الثعلب و شریاتی کهن بد را نافع باشد و حصن بکساید و این

کست
مسهل

واسهال او بی رحمت بود صفت آن شخم حنظل بخدرم بنا عرضل

مشموی غاریقون سقمونیا خرق سیاه اشق اسقود یون از سر ^{نکت}

پهار درم ونیم اضمون کما در یوس منقل صبر ز سر یک سه درم ^{شاپو} حای

فاریقون سا فوج و ج سنبل فرایون جوده سلیحه منقل سفید ^{شده}

مخند پد ش فطر اسالیون زراوند طویل عصاره اشنتین فرمون

حما بحر پیل از سر یک درم خنطیا ناسطون خودوس از سر یک ^{کدرم}

ونیم دار و پاراکوشه و حخته لعسل سبر شد شرتی همارشغال ^{باز}

و غسل بعد از شش ماه استعمال نمایند **یا ریح الوعاز** یا سنجه و دیگر منافع ^{سرد}

قرپ یکدیگر است صفت آن شخم حنظل سقمونیا صبر ز سر یک ^{درم} باز

بصل الفارسیست درم فیتون غاریون خربق سیاه از یک

ده درم حاشاد و درم سبجاج مستقی سلیخه فراسیون از یک ^{ده} درم

فلفل دراز فلفل سیاه سنبل زعفران دارچینی مرطرسالیون ^{از یک}

چهار درم جاوشیر سکنج عصاره فستق اسطوخودوس ^{تولون} اسفود

کادریوس از یک چند درم کهنسپیل جدید سترزراوند طول

خطیانارومی از یک سه درم کوفته و بجزه غسل ^{بعد} بشند

شش استعمال نماید شرنی چهار درم با یک درم نمک طعام

طینچ فیتون **انارج** **حالیو** منافع آن از لوغادیا مشربست ^{لغوه}

و فالج و شنج و سترخارثانه و امراض مغزی سود ویرانافع باشد

وساسل البول بازو و تخلط غلظت و لرحه از بدن دور کند صفت آن

شش هم حنظل غار یقون بصل الفار مشوی اشوی سقمونیا خربوز سیا

فرقون فار یقون از سر یک شاتروده درم سفاج کما در یوس ^{افتمون}

سینجه از سر یک هفت درم مرکیج زراوند طویل زراوند مدج ^{سینفل}

وسقند دار سفیل و ارجینی جاوشیر خندید پتر قطر اسالیون ^{بک}

بهار درم کوفه و خسته بحسل سر شد شرتی چهار درم با چهار سفیل

اغبر لوی چرب و سیل و شراق و ضعف باصره را نافع باشد

صفت آن نوتیامی کرمانی شسته و شیخ محرق مغسول از سر یک

ده درم و مر و اریدنا سفه شش درم نبات پنجم درم صلایه کرده ^{سعمال نما}

۰
اکثرین که قرصه و مورسج را نافع بانند صفت آن سفید است

۱۰
ارزیر هشت درم اقلیمائی نقره و صمغ عربی از سر کد ام چهار درم روی سوخته

یک درم نشاسته و افیون از سر کد ام دو درم صلاویه کرده استعمال نمایند

اکثرین دیگر که همین منفعت دارد صفت آن شادنج مغسول سه درم

نشاسته اقلیمائی نقره افیون سه درم اصفهانی از سر کد ام یک درم صمغ عربی

ارزوت از سر کد ام دو درم سفید اب ارزیر هشت درم صلاویه کرده

استعمال نمایند **ابگاه** معن راقوت دید و لعنم را دفع کند و اشتهای

طعام آورد صفت آن نان تازه گرم در کوزه آب نادرین بگذارند

تا سبب شود بعد آن در سرکه خمیر کنند و در آفتاب بنهند و ماده رو ^{سرکه}

بر سران میریزند و ده روز دیگر بدوشاب خمیر آن را نازده کنند و بعد

از آن ده روز دیگر شش روز دیگر خمیر آن را نازده کنند و بعد از آن دو

گرم کوفته و حخته بر سر آن ریزند و چون خوب سرد آنگاه ریخته کنند

از این خمیر ماست در لیکن بگیرند و سه من سرکه گهفت بر سر آن کنند و

پرواروی گرم هم کوفته در آن اندازند و چهل روز در آفتاب بگذارند

و بعد از آن استعمال نمایند **باب النابا و مخرج** برودت معده و حکم

و رحم و احتباس طمث را نافع باشد و ریاح غلیظه را دفع کند و سن

و سپرز را بکشد صفت آن زرنبا در روغ عقرنی افیون چند سدر

عاقرق حاش لعل و ارفل سلیمه هوم الموحوسن ز النج قسط لبنی جاوش

زعفران از سرکه امش درم حلبه هشت درم مروارید سفت دو درم

بارز درم از سرکه یک دو از زده درم عمل دو وزن دو و یک بطریق متعارف

نافع

مبعون سازند **شعشع** نسخه شیخ ابوعلی سینا ز کام و نزله

باشد و اوجاع را ساکن کند و قطع خون فتن نماید صفت آن

سفید و سیاه بزرنج از سرکه امست مثقال افیون ده مثقال ^نعمر

پنج مثقال سبیل الطیب ^ن قرقه حار ففیون از سرکه امست مثقال ^ن کوه

و چپته با سه وزن دو و عمل کف گرفته بسر شدند و بعد از شش ماه ^ن بسع

نمانند **بنادق الزرق** حرقه البول و قروح کلینه و مثانه و عسر البول ^ن را

نافع باشد صفت آن معترشم خربزه خیارین بخردم منعم کرم که بخند ^ن را

بزرالبنج تخم خرفه مقشر تخم خطمی مغز بادام مقشر کثیر انشاسته السوس

خشخاش سفید کل از منی تخم کرفس از سر کدام دو درم بکوبند و بناو

سازند شرتی سه درم شرب خشخاش **بناوق کند** در آب و اسهال

معدیرانافع باشد صفت آن بازوسنبر کدریم کندر کرمانج از سر کدام

چند درم افیون چهار درم حب الاسوه درم کوفته و بچنه بناو

بناوق کند وجع قویج بار در آب کین بد صفت آن چند پسته شوی

مانخواه کمون افیون مساوی کوفته و بچنه بناو سازند از سر

بناوق کند معض و وجع قویج مراری تسکین بد صفت آن تخم کامو

خرفه افیون مساوی کوفته و بچنه تابت رطونا بسر شد و بناو

از سرک یکدک تا دو دانگ **میشی** از ترکیب حکمای هند است

و از جهت جزام عظیم النفع است صفت آن هلیله سیاه شیطاح

از سرک دام ده درم دار فلفل نچدرم مش سفید دو درم کوفته

و خخته بروغن بادام حرب کرده بعسل معجون سازند شری بمشک

بزرجلی این ترکیب نیز از حکمای هند است و همان خاصیت دارد

صفت آن هلیله سیاه شیطاح از سرک دام چهار درم جوز بو اخیر بود

قشور کندر موفودار فلفل نارمشک کندرش عصاره اسفند

سافوج هندی از سرک دام مشست منغال مشی چهار منغال کوفته و

بفانید معجون سازند شری بمشک **و حصر حرب** و پانصد

وسلاق و سبل و ظفره را نافع باشد صفت آن توتیائی کرمانی

مغسول ده درم پوست هلیله زرد در سیل زرد چوب از سر کدام بخندم ^{۲۳}

و از سفل نامیرن چنی از سر کدام سه درم مک بندی یک درم کوفته

و نیمه بکر بست روز در آب غوره به پرورند و در سایه خشک کنند

و دیگر باره کوفته و نیمه استعمال نمایند **برود** جرب را نافع باشد ^{صفت آن}

بنفشه کثیر خشک بریان کرده صمغ عربی کثیر از سر کدام یک درم نشانه

سه درم کوفته و نیمه پنج نوبت در سر که پرورند و خشک کرده و دیگر باره

سائین و بکر نیمه استعمال نمایند **برود** قرصه و موسج را نافع ^{صفت آن}

صفت آن سفید آب از زیر پا پروده درم اقلیمسای نقره ده درم ^{صمغ عربی}

هشت درم شادنج مغسول روی سوخته نشاسته افنون از رنگ

دو درم صلایه کرده استعمال نمایند **برود** استخوان پهلوه کابی سوخته

سه درم نمک اندرانی دوازده درم کوفته و چپش بجز استعمال نمایند

برود باری قوه باصره بفراید و محافظت چشم کند صفت آن بگردو و تان

ماقشیشا اقلیمای نقره از سر کد ام چند درم سنبل سادج و عرقن

از سر کد ام یک درم مروارید ناسفته دو درم کافور دو دانگ مشک یک دانگ

صلایه کرده استعمال نمایند **برود** چشم را خنک گرداند و سوزش را

باز دارد صفت آن شادنج مغسول ده درم روی سوخته بچند درم

مروارید ناسفت یک مثقال و دو دانگ نبات یک درم صلایه کرده استعمال نمایند

برود **دومعه** باز دارد و پیاپی در صفت آن سره اصفهانی

۲۵

توتیای مغسول از سر کدام دو از زده درم مروارید ناسفت و درم ساج

یک درم زعفران دو درم بارش شاهت درم کافور مشک اسر

یک ایک صلایه کرده استعمال نمایند **بلیقون کبیر** تاریکی چشم سرد و

دومعه و جرب و سبیل و ظفره و شرناق را نافع باشد صفت آن کف دریا

اقیممای نقره از سر کدام ده درم منک اندرانی ساج هندی

سفیداب از زیر شغل دراز فلفل سنبل الطیب سره اصفهانی از سر کدام

نش درم منک هندی و فلفل دو ال از سر یک یک درم صبر سقوط

عصاره ماینا مس سونخته از سر کدام چند درم مامیرن صنی نوشاد زرد

از سرکدام سه درم پوست هلیله زرد چهار درم کوفته و نیمه بجر بعد

از آن استعمال نمایند **هلیتون صغیر** منافع آن قریب از منافع کثیر است

صفت آن استیمانی نقره چخزم روی سوخته دو درم و نیم سفید

منک اندرانی نوشاد حبه فلفل دار فلفل از سرکدام نیم درم کوفته و

بجر استعمال نمایند **بنفشجی** تاریکی چشم و دمه و جرت حکه را نافع باشد

صفت آن شادوخ مغسول دو درم دم الاخوین دانگی روی سوخته

دار فلفل سنبل الطیب از سرکدام نیم درم ساوج هندی و دانک قله

مشک از سرکدام دانگی کافور نیم دانک کوفته و نیمه بجر استعمال نمایند

بربو مار در نافع باشد و خربان بنشانند و روع ماده کند و چشم را هم

باصلاح آرد صفت آن شیان ما میثا از روت پرورده از سر کدام

پشت درم کثیر الکریم عفران و درم افیون نیم درم کوفه و همیشه

باب باران بسر شدند و در وقت حاجت سفید تخم مرغ حل کرده

استعمال نمایند **بخوری** که نزله وز کام را باز دارد صفت آن کند و ^{میسوزد}

مرقط سندروس مساوی کوفه و چپش کلوما سازند و برش ^{آهنند}

و سه بخاران بدانند **بخوری** که نزله وز کام را آنچه از خار باشد ^{سخت}

صفت آن سبوس کندم آرد و جوار و باقلا صندل سفید کل سرخ

مقش کل کر از سر کدام درم کافور دالکی کوفه در سر که ^{بوس کنند}

و دیگر باره بکلاب سرشته بسیارند و در وقت حاجت برش ^{بوس کنند}

ان بدانند **بجوری** که مقوی دهن و دماغ است و خفقان و ^{ضعف} و

حواس ^{سفت} نافع است صفت آن خود دهندنی قسط شیرین و صندل

از سر که ام بکیرم مشک و کافور از سر کیم درم کوفت و خچه کلاب

بسر شد و کلوها سازند و بخور کنند **بجوری** که برای استن ^{معنیست} شدن

صفت آن میله سائله بارز و حب الغار مساوی کوفت و ^{چشمه}

بجسل بسر شد و بعد از ظهر ^{روز} متوالی سر روز یکدرم بخور ^{کنند}

و بعد از آن مباشرت نمایند **بجوری** دیگر صفت آن ^{خشک} سداب

لوفه و باموم که اخته و چشم فرکوش بسر شد و بخور کنند **بجوری** که

میشمه و بچ مردمه ^{سرون} آورد صفت آن مر بارز و جاو شیر کو کرد

مساوی گوشت و چینه بر سره کاوس برشند و کاهها سازند و در بر طغاً

سورخ کرده دود کنند و فرج را بر آن سورخ نهند **چینه جوش برود**

معدده و بکرو و جمع کلیه و ظهر و مفاصل و قولنج و لقوه و سیاراً

و نیز مثانه را نافع باشد و لون صافی گردند و بوی دهن خوش کند

و مده را قوت دهد و حفظ زیاد کند **دیول** برند و یادها بشکنند

آن آب انکور رسیده صدمن گوشت تغلی چینه فربه است مرغ و خاک

ده درم جوز بومصطکی خولجان عفران از سر یک پندرم سلیحه یکدرم

خیز بواکبیه زرباد و سعد فضل بسا سه ز سر یک سه درم رمل **حینه**

سنبل الطیب عاقر قرحا از سر یک یکدرم عمل و طبل کوزنت در **آب**

بجوشانند تا مهر شود و او دوی نیم کیوب در کسبه کنند و بر کسبه نرم بریند و

و در آن اندازد و سر خطه بست میماند و یک رطل کلاب اضافه میباشد

وصاف سازند و در چشم ریزند و بعد از شش ماه استعمال نمایند

و اگر چو همسند مرغ و کبوتر و بچه کبک و مثال آن اضافه نمایند ^{از گوشت}

لوسفند خیری کم بکنند **باب** التا رتیاق فاروق و آنرا تریاق کبیر ^{میسند}

مضرت کردن افغی و عقرب رتیا و سگ یوانه و همه جانوران ^{بر در}

و دافع مضرت کشته است و خدام و فالج و لقوه و صرع و سکه ^{غشه}

و مالی خولیا و ضیق النفس و خناق سودانی را بلغمی است ^{قان}

سدی و دار و صداع و قوج بلغمی و در کرده و مثانه را سودا و نسک کرده

و مثانه بریزند و سینه جگر و سپرز و جنین را براند و بواسیر و باد های

که در احشا بود دفع کند و ورم صلب جگر را و سپرز را تحلیل دهد و مضمیه را ^{باز دارد}

و حب القرع و شهوت کلبی و نافض و حمیات بلغمی و سوداوی و جمع ^{اص} امر

سوداوی و بلغمی را نافع باشد و حرارت غریزی را برافروزد و روجرا

قوت دهد و باه بر نکند و اما مقدار شربت تر یاق کسپر در سر مرض است که در

سرفه کهنه و درد سینه و پهلو که بسبب آن با غلیظ یا بلغم مانده است

با ناله عمل دهند و از همت کزیدن بار و عقرب و سنک دیوانه و ^{کچما} و سبزه

در شراب دهند و زینور کزیدن را در سر که دهند و در سر که حل کرده در ^{موضع} کزیده

مانند و از همت دفع مضرت او و به ستمیه مثل افنون و شوکران و فرمون

و در ارجح و امثال آن در شراب دهند و در برقان سدی یک است

۳۲
در طینح سارون دهند و در دستسقا بکیندق در سرکه مخروج ^{هبت} طراز

فاجح و لقهوه و عرشه در بار الاضول ^{الحین} دهند و ارجحیت خرام در ماؤ

دهند و خداوند حب القرع را در طینح قیصوم دهند و در نافص حمتا

تلغمی و سد لوی یک است با کبرم دهند یا شرب دهند و در قونج

و نفخ معده و منض ریجی و سقوط شهوه زبوا و نقطاع ضوبت بر صن

یک ترمس با و العسل یا شرب دهند و در ضیون النفس ^{بکنج عارضی} صرع

و صداع و شقیقه یک ترمس با کرم دهند و خداوند هیضه دودا

در شراب سبب دهند و ارجحیت اجتناس طمش و فراج ^{در طینح} حین مری

اهل بامیشک طراشیع یا شرب یا سداب دهند و در جمع امراض

اندر آن بکطسوج و بسیار آن کمشال صفت آن قرص غصص حل و ^{مشت}

مشال قرص افعی و قرص اندر خون و سفلی سیاه و ^{خون} و ^{او در} قیون

از سر یک پست چهار مشال ورق کل سرخ تخم شلغم زری بوم ^{شک}

ایر ساغاریقون ب السوس و عن لبسان از سر یک دوازده

مشال مرئی عرفان کرسپل یون دینی فطافلن فودنج و ^{اسون}

فطر اسالیون فسطافل سفید اسطون خود و سفلی مشک

طراشیع کندرققاح اوجت بر صمغ البطم سلیمه سنبلیله حبه زرنیک

شش درم لنبی ششم کرفس سیالیوس حرف کما در بوس ^{کما فطو}

نان خواه عصا و الحیه است ناردین ساوج موفو جبطیا مار از یانه کل

قردمانا

مخوم زاج محرق جماموج حب بلسان هیو فار یقون صمغ عربی

ایسون افایا از سرک چهار شمال چند پسته دو قوقنه فخر الهیو

جاوشیر قنطور یون دقیق زراوند مدحج سکنج از سرک دو شمال

عسل که از کل حاشا باشد و طرسل شرب ریحانی مشت طلین بوز

بغداد که طرسل بود شمال باشد صمغ و عصارها و افراصل در سر

خیسانند تا محل شود و عسل بر سر آن کنند و یکشنبه روز یکد از نند

از آن ادویه کوشه و خنجر بر و غن بلسان چرب کنند و در یکد یکد بر

و بعد از چهار تا بلکه ششماه استعمال نمایند و بعضی گفته اند پس از

استعمال نماید کرد و بعضی گویند بعد از **از** استعمال باید کرد و آن

در رعایت خوبی است و قوت او باقیست تا سی سال بعد از شصت

و چون از سی گذشت ناشصت سال حکم آن حکم معاصرین بسیار باشد **همه**

پنج جمع امراض که در مافع است الا دفع سموم و کزیدن جانوران زهر دار

واما طریق امتحان کردن تریاق سرد و دود و اول آنکه

اعتماد نمایند شخصی که او را دومی مسهل خورند او دومی معنی غنی است

سفید یا سیمونی یا غیره که دومی قوی باشد خرومی از آن با **ق**

بخورند مقدار نصف مثقال تریاق عمل دومی مسهل پس آنکه و تریاق **ق**

فایق است و اگر در سل خود کاهد است و دومی مسهل پس آنکه و تریاق **ق**

صعفت است و بکار نبرد و وجه ثانی آنکه که جالیوس امتحان کرده است

است که بیکر و خروس صحرانی را که در خانه برت نیافته باشد و پهل

بعضی حیوانات ذوات السم را بان خروس تا او را بزنند و بکنند و

از و تریاق بان خروس بخورند اما قبل از آنکه حیوانات را بچرو

و اگر بدن سر را که زانند و زدن ماند پس بدانکه و تریاق بی است

و اگر مرد بدانکه تریاق پیش است و کاری نمی آید و **وجه ثانی** آنکه

تریاق را امتحان کرده اند جماعتی که قریب العهد بودند از اطبا دوا

نما آیفون او غیره خروسی بخورد سگ بدهند یا خروس یا غیره حیوانا

بعد از آن از و تریاق بدهند بدین امتحان نیک و بد ظاهر شود

این شش پر زوست صفت آن زراوند طول نوید خنی پوست سنج کبر

الغار مرصاف قسط تلخ خطیا نازرد جو ب مساوی کوفه و سخت

بعسل معجون سازند شری یک شمال **تریاق** گردن کلب را نافع با

صفت آن سرطان محرق ده درم کند خطیا یا از سر یک بخدم

لوفته و یخته بعسل سبب شری یک شمال **عسکری** جهت گردن عقرت

نظیر ندارد صفت آن پوست سنج کبر خطیا نازراوند حرج آستین طرخشوق

مساوی کوفته و یخته دو درم از آن سفوف سازند **تریاق دیگر** که منفعت دارد

تخم سداب زراوند طول خب الغار خطیا یا پوست سنج کبر آستین زرد حوج

سنج خطل فاشر امساوی کوفته و یخته بعسل معجون سازند **تریاق دیگر**

صفت آن سرسبز کردگان از سر یک دو درم سداب حلیت مر از سر یک

مکدرم کوفه و حیت با پنجه معجون سازند شری سه درم با شراب **تریاک**

نه گردن عقرب رافع تمام دارد صفت آن مزکی حیطیا نازراوند ^{طویل}

حب الغار قسط فونج سداب حب سید ستر عاقر قرقاشونیر ^{فلفل}

حلیت مساوی کوفه و حیت لعسل معجون سازند شری بل یک حوز

با شراب **تریاک** که همین خاصیت در صفت آن زراوند جمع است

پنج کبر از سر یک نمیدرم کوفه و حیت با شراب میزند و بشود **تریاکی**

نه جهت گردن تیلا نافع باشد صفت آن شوینده درم دو قوزیره ^{کرمانی}

از سر یک پنجه هم بل جوز السوز از سر یک سه درم سنبل الطیب ^{العنا} حب

زراوند مدح حب بلسان دار چینی خطیا یا چند پسته نرم خند قوتی
تخم کرفس از نیک دو درم کوفته و بخته لعسل بسیرند شری و یک
باشراب گفته **تریاق مکر** در گردن افغی و عقرب مثل تریاق که بر ^{صفت}
آن میون ه درم سافل سه درم زراوند مدح چند پسته از نیک
پندرهم و تخم کوفته و بخته شراب معجون سازند شری مقدار یک جو
تریاقی که دفع مضرت میون و نیک باشد صفت آن جلالت چند پسته
انبل سافل مساوی کوفته و بخته لعسل معجون سازند شری مقابل ^ق
در شراب گفته نافع باشد **تریاق مکر** که گردن عقرب نافع باشد ^{صفت}
آن روید چینی زراوند طویل بوست پنج کبر عاقر قرحا مساوی کوفته

بشرب شیرین بکیرم سفوف سازند **ترمان** در مواریدنا سفته مرخا

طها عقیق شیب عالج طباشیر طراشیش شیر خشک بریان کرده صد

سفید همین سفید و سرخ و قوخل سعد زیره کرمانی مدبر مضطکی کرد با ما

کل ارنی شادنج عدسی صمغ عربی اردکنار آرد سنج حب ^{الاس}

عذبه دانه غناب بریان سردرم پوست پرون بسته عجم ^{درم}

ورق نقره بکیرم تخم خرفه بریان کرده خشکاس سفید دانه الکو

بزرک از سرک بچدرم غود خام زربالنج سفید از سرک و درم

رب به شیرین رب سئب مورد معجون سازد **باب الثیاب زباد و رطوب**

او جاع کبد و معده و طحال و کلیه و رسم و نسیان و نارکی جسم و ^{صرع}

وربو و صداع و تب دام و برص و لقوه و عرشه و فالج و جمع امراض

عقیقه مرثه و انواع سوزالمزاج بار و در طب را نافع است قوی را

بکشد استسقا که از سردی و ضعف جگر باشد زایل کند و سهال آن

بی مشقت باشد و در اربول و حیض کند و سنگ کرده و مثانه بریزد

و حرارت غریزی را تقویت دهد و بدن را از اخلاط فاسده پاک سازد

و بادها را پاک کند و سن جگر و سپر بکشد و زنگ را نکند

صفت آن صبر سقوطی پزده درم غار لقون مسیت درم عفران و دانه

حصنی صبر سقوطی پزده درم غار لقون مسیت درم عفران و دانه

وح مصطک روغن لبان از سر یک سه درم روغن حصنی یک درم و نیم

عود بلسان فرفون فلفل سفید و سیاه دار فلفل مر حطیاناً
حب بلسان قلاح اذخر مو حاما از سرک دو درم کما در پوست
افیمون از سرک چهار درم سارون سلیمه سمونیا از سرک
مشال سنبل سه درم و نیم ادویه کوفت و حبه بروغن بلسان
بسه چندان غسل بشود شری چهار مشال و قوه این معجون
سال بماند تا پنج **شاید در بطور دیگر** منفعت این قرص منفعت اول
صفت آن صبر سقوطی شیدرم غار لقون بیست درم عفران
فوج دار چینی مصطک سورنجان سلیمه از سرک سه درم کما در پوست
فلفل ایضاً سارون عود بلسان از سرک دو درم فلفل سیاه

صفت آن فافله کباب و صفار سباسبه و اچنی از سر یک چهار درم پختل

۷۸
و ارفل از سر یک ده درم و وال مصطکی غبر ز سر یک دو درم و

قرنل زعفران از سر یک دو درم جوز بواسنجی درم مشک یک درم کوفته و

بعل سیر شد شریک مشال **جوارش** غبر یک منقال و **سنت** **کافور**

بقوم آورند و فرو گیرند و بن دران داخل کرده تیریزند و بروی **سنگ**

جوارش سردی معده **جوارش** را نافع بود و بلغم دفع کند و آب **سنت**

از دهان باز دارد و صفت آن مصطکی سه درم کوفته با کیمین قند و

کلاب برومی سنگ ریزند **جوارش** **جالیوس** این خاصیت است

اعضای قوت دهد و دیوانگی را برود و بوی دهن را خوش کند و با **سنت**

بشکند و سپاری ل که از سردی مشابه بود باز دارد و باه راوت ده

۴۹
و صداع و سعال بلغمی و بواسیر و ثقرس و قوبا و هتق و حصاره کلویه

مشابه را نافع بود و سپاسی مور محافظت کند و کفنه نذ که مسبب و مکروه

بدن جوارش مداومت کند از جمیع امراض مذکور امین باشد صفت آن

سنبل قاقله کبار سلیمه در چینی خولجان و فلفل سعد پهل فلفل ا

فلفل قسط بحری عود بان سارون کجسم مورد قصب الذریره ^{عقرا}

از سرکات و درم مصطکی چند درم قد سفید بوزن او و به کوفه و به

باد و چند آن غسل بپوشند شری و و منعال تا منفتال ^{از طعام}

و بعد از طعام توان خورد و بعضی اطبا حیطیاناً و حباب الغار و سدره ^{از یک سدره}

اضافه کنند **جوارش** قویج و عسبر اللؤلؤ را بکنایه صفت آن زیره کرمانی

مدبر بوره رمنی فطر اسالیون بحسب لفل سفید از سرکی دو دم

و نیم همونیا مشوی چند دم خرمای دانه بیرون کرد و مغز بادام مقشر

بریان کرده از سرکی ده مثقال ورق سداب ده دم خرماراد سرکه

نخپسند یک شبانه روز و بکوبند و از شبت غرابال بیرون کنند و ل

کف گرفت سه وزن دویه بر حشره ماکند و بجوشانند تا بقوام

و داروهای کوفته و خچه بان بسر شدند شری پنج مثقال ^{مشقال} ^{بکرم}

جوارش مشک خفقان و بواسیر را نافع بود و بادهای معده را ^{دفع کند}

صفت آن خیر بو افافله بحسب ل و لفل سفید از سرکی ده دم ^{مشک} ^{لص}

نیم مثقال قند سفید شصت گرم کوفته و هشت لعل بسند **جوارش کافور**

اسهال صفراوی یا زرد زشتگی و حرارت بنشانه ضعف آن زهر شک و

درم کل سرخ هشت درم طباشیر کهر با فوسل از سریک چهار درم ^{تحت}

بریان کرده هفت درم حبس شش درم نشیب سبب ده درم ^{بست غیر}

ده درم انار دانه بریان کرده چند درم کافور سه درم زعفران ^ط

از سریک پنجم فوسل چهار درم شراب حمض بسند شری ^{دو درم}

جوارش کند اسهال بلغمی را باز دارد و معده را گرم کند صفت آن

کند شصت درم فلفل دار و فلفل از سریک دو از ده درم ^{لنجان}

از سریک ده درم جوز بوا از سریک پنجم درم فلفل خیر بوا نیز چند درم

مشک نیمدرم قند سفید شصت درم کوفته چوبه لعسل شکر شصت

سه درم جوارش **خور** طعام را هم کند و سهال باز در دو سپر را

بگذرد و کسی که هم استسقا باشد نافع بود و در بول کند صفت آن

قره بنسل حب بلسان سیلخه ز سرک ده درم جوز پنج عدد قاق

کبار و فسل امیون کلیل الملک شیخ نارمشک از سرک چهار درم

استباد رنج عفرنی از سرک سه درم روید چینی زراوند حرج اشنه

از سرک پنج درم هلله سیاه پوست هلله کابلی روعن **تیت** بریا

از سرک تیت درم هلله ده عدد حب الاسن وزن تله دوینه نبات

دو وزن دوینه در کلاب بگذارد و تقویم و زرد در و پاکو شسته و چوبه

بآن بپوشند و بعد از دو ماه استعمال نمایند **طباشیر جوزین** تب و اسهال صفرا

۵۳
نافع باشد صفت آن طباشیر سفید حب الاس کل سرخ از سرکیده درم

تخم حماض صمغ عربی از سرکیده هفت درم کلنا رساق **عصاره** ^{الحبت} ^{اللسان}

سرکیش درم زعفران افیون از سرکیده دو درم کوفته شکر شراب

سید بپوشد شری است درم **جوارسماق** اسهال صفرا بی باز دارد

صفت آن سماق پست درم حب الاس ده درم فروغ سی درم صمغ

کلنا راناروانه از سرکی حب درم کوفته و چپه بامبو منقعی دیگر باره بکنند

شری است درم **جوارش ازین** اقونج نکشاید و بادها دفع کند و حشا ^{حاضر}

نافع بود صفت آن فلفل و ارفلفل از سرکیده چدرم اریس از پختن

از سر یک نش درم اینون نان خواه از زبانه مصطکی حکم کرفس از سر یک

دو درم بخ آن پازوده درم کوفته و بخت لعسل سبزه شری ^{۵۴}

دو درم جوارش **نامشک** طبع را نرم سازد و قویج را یک شایسته ^{ان}

خیر بواکیرم و تافله دار صنی از سر یک دو درم مارشک و نقل از

گنتریک سه درم دار و نقل **سید** درم پیل نش درم سقمونیاد ^{مشت}

نبات سی درم کوفته و بخت لعسل معجون سازند شری بکیرم تا

جوارش و بکر که اسهال صفر کند بی مشقت صفت آن مصطکی عود

خام از سر یک بکیرم تر بد صفت چهار درم سقمونیان درم کوفته ^{بخت}

لعسل سبزه شری بخند درم مات کرم **جوارش سبزه** بوسیر و سردی ^{معد}

و بدیهی اناج باشد و بادها شکند صفت آن سبب است قافله کبار

قه از سر یک نخدرم قافله صغار بحسب در فلفل و ارجنی سارون

از سر یک یکدرم فلفل و ارجنی سارون از سر یک یکدرم فلفل و

درم و فلفل یکدرم و نیم شد سفید است درم کوفته و پخته لعسل سبب

شرابی یک مثال **تجویر مقلسا** تا زحیر و معض و بواسیر اناج بود

ان تخم تره تیرک بریان کرده زیره کرمانی مدبر از سر یک یکدرم

درم هبلکه کابلی بریان کرده بروغن کاکا و یکدرم کوهن پسته و کلاب

سبب شد **جوارش سم** معن راقوه دپد و شهوات رویه زنان حامله

دفع کند و زنک روی رنیکو گردند و اشتهای طعام آورد

زرباد محتم کرفس زیره کرمانی و ناختوازه از سرک و دو درم بحسب کند

۵۹
فلفل دار فلفل قافله دار چینی از سرک سه درم شکر طبرزد و نوید ^{منقال}

لوشه و نیمه بکلاب بسرشد **جوارش** که حفظ زیاد کند صفت

آن ناختوازه بحسب از سرک ده درم شونیر بلبله کابلی از سرک بخندم

کوفته و بحسب بسرشد شرتی **جوارش** منقال **سپه** شقیه معده دفع

فضلات رویه کند و قوت دهد صفت آن تر بد سفید ده درم بحسب

۷
بخندم قند سفید پازوده درم شرتی سه درم **جوارش** **یارا** بسجده

قوت بخشاید و فضلات رویه را دفع کند و معده را قوت دهد ^{صفت آن}

فلفل بحسب زیره کرمانی سدب ره امنی خوبان قره از سرک

یکدم و نیم سقمونیاد درم غسل پهل درم شسته تی یکدم و نیم ناسه درم

جوارش **داغی** صفت کرده و مشانه و معده را نافع بود و بادها شکند

و اخلاط غلیظ را دفع کند صفت آن را چینی عود هندی رس از سر یک

شش درم و فلفل فلفل سیاه و فلفل سنبل اسارون از سر یک **نیم**

بجسپیل ده درم مغناطیس درم خربوا و قرقه از سر یک دو درم **مصطک**

رازیانه امیسون سیلخه از سر یک سه درم کوفه و چغندر لعبل **سبز** **شند** **جوا**

حب الاس میضه و اسهال معدی نافع بود و قوی که از بلغم بود و در **طو**

باز دارد صفت آن حب الاس و شمال بلبله سیاه و بلبله **آمله** **طبا**

از سر یک **میت** درم فلفل سیاه و فلفل **بجسپیل** از سر یک **ده** **درم**

مصطکے قرمانا کردیا اینسون نرزه کرمانی سبیل سلیمه فتاحه قسط

از سربک شش درم جوز بوآخم کرفس ناخواه از سربک بخدرم سباج ^{دیند}

حماما از سربک چهار درم کوفتش ^ش و بیل سیرشد شری یکدم ^{جوا}

استف فونج و لقوقه و بوا سیرادی و بادها نیکه در معده باشد

و در صفت ان سقمونیا تر بد سفید از سربک بخدرم فلفل فافله از سربک

سه درم رخیل و ارجنی آمله و فلفل سباج جوز بو از سربک درم

و نیم قد سفید نو درم کوفتش ^ش و بیل سیرشد شری ^{سنت} همان حال

جوارش اوجاع مفاصل را و نفوس را و جمع ظهر و قلوب را

نافع بود صفت ان سقمونیا داده درم خیر بو فافله و ارجنی رخیل و

ناریشک و قفل فلفل سفید سرک چدرم تر بد سفید صد درم قند

سفید صد درم کوفته و بوسید بسببند **غذیل جوارش** صفت معده و ^{امعا}

و هیضه را نافع باشد طعام را بهضم کند و بادها را بشکند و سهال باز ^{ارد}

رخنیل مست درم صمغ عربی خربوای سرک ده درم قفل داخلی سر ^ک

چدرم جوارش بواک عد در عطران یک درم شسته چهل و دو درم ^{شکر طبر}

جوارش قصیر فولنج و قریس نافع کند و خلط غلیظه از جوارش ^{دکند}

و فلفل کهنیل بلبله زرد و سقمونیا تر بد سفید سرک دوازده درم ^{بکرفس}

مانجراه عاقر قره جانک طبرزد سرک نشتر درم قند سفید شانزده درم ^{قند}

و بوسید بسببند **جوارش فواکه** معده را اول و حشا و جگر را قوت ^{دهد}

باز دارد و ضفاد فع کند و قتل بدان منع خمار کند صفت آن آ

انار ریش و شیرین آب به آب امرو د آب غوره آب بز شک آب ^ق

آب لیمون مجموع امساوی بخوشا نند تا بر نع آید و کینند و

بقوام زیاده آورند و تیریزند و آب بار بار آن مسرزند خندانکه خوا ^{هند}

و بر روی سنک ریزند **باب الحجاب** **باب ریح** دماغ و عصنا از

مضول و اخلاط پلغنی پاک گرداند و صرع و سکنه و **انراض** **عین** را

نافع باشد صفت ایاریج فقیر و ترید **عین** از سرک مکدرم ^{البینل} **حب**

غار یقون امسیون از سرک نیمدرم شمش **حطل** و نمک **هندی** **سرت** **زنگ**

دانی و نیم کو **حش** **سرت** **باب** **را** **زیاده** **سیر** **شند** **و** **حب** **ر** **صبر** **او** **جا** **ع**

مفاصل را و نفوس فالج و لقوه را نافع باشد صفت آن صبر سقوط

۹۱

یک مثقال تربسفت یکدرم حب السنبل بخار بقون از سر یک تخم

در تخم حنظل و انگی و نیم نمک هندی قدری مهل کثیر این

از سر یک انگلی کو قشیر با آب کرفس حب سار **حب و نخج**

مفاصل و نفوس و حرق السنار نافع باشد صفت آن صبر سقوط

ماهی سرخ از سر یک یکدرم سورنجان و ریز سر یک کثیر این

حب السنبل نیمدرم حنظل و انگی نمک هندی انگی و نیم کو قشیر و

کرفس حب رند **حب و نخج** مفاصل و جمع امراض مذکور را نافع است

منسج و بکر همان خاصیت دارد صفت آن ایاره فقیر تربسفت دماهی سر

۳۰
یکدم سورخسان پوست پهلایه زرد غار قون اسپون از سرک میگیرم

۹۲
سقمونیا کثیر تخم حنظل از سرک دانگی کو چشمه بابت زیاده حب سا^{زند}

حسرت ریحان مکر صبر یکدم پوست پهلایه زرد در سفت از سرک میگیرم

سورخسان سقمونیا از سرک دانگی و نیم چشمه کرفس و نمک هندی

از سرک دانگی بابت زیاده حب سا **زند حب بسیار** در دمع نافع با^{نش}

۳۳
وقوت با صبره بید و در دسرو تارکی چشمه و صفت آن ضد سقوطی

پوست پهلایه زرد و ورق کل سرخ مصطکی زرد سفید از سرک یکدم

سقمونیا میگیرم کو چشمه و حب سا زرد شترتی یک تاسه مشال در وقت

خواب فرو برند و بنهند **تایا** حب لیسوس صداع

و در چشم رافع بود و فضلها عین لطر از بدن فرورد صفت عصاره

فستقین مصطکی از سرک کمال شحم حنظل سقمونیا از سرک بدم صم

سقوطی کمال کوفت شراب کرف حساند شریک کمال

حب زینون **سد** را بشاید و استنفا و مرض کبد رافع باشد صفت

صبر سقوطی از سرک شش درم عاریقون چهار درم انیسون فطراناسا

شحم کرفس و قوز سرک و درم سقمونیا یک درم کوفت شراب

حب زینون دو درم **حب آخر** النافع من اوجاع الراس

منقی للربوبه صفت ان صبر سقوطی نلته در اسم مصطکی در اسم و

ول بعض الاطباء بصیریه من الانیسون درم و من الجلیج الاسود

من کل واحد نصف درسم و من لور و الیاس و الملح ہندی من کل واحد

۹۲

درسم و حیل من البصر سہ درسم فاما الاول من لاطبار و کانا

یجعلون جزون من البصر خرا واحد من المصطکی و لا یجعلون مع غیره

تجمع ہا لادویہ مسحوت منجولہ و عجن باریعنب الثعلب و حب کامنا

الحمیص و کھیف فی الظل و ترفع فی الماء و شیرہ منہ وزن درسم و نصف

بما حارعت الحاجبہ الیہ انشا اللہ تعالیٰ **حب ریحون** بشیرہ دیگر کہ نام

خاصیت دار طبع از مکتب چون تیرت یکدرم از ان بنوسند

غار یقون وہ درم غما رہ غافت و ریونہ جنبی از سرک یک دو درم

قد بازوہ درم کو حشہ باب حب **زنبق** قاج و لغوہ و

و نفوس که از سردی باشد و در دهن را نافع باشد و باد های غلیظه را دفع کند

و حیض بکشد و صفت آن سیکنج اشوج و شیر مقل و مرل شحم حنظل صبره ⁴⁰

ترید سفید پوست پلیده زرد تر زردت انجری مساوی از زردت را

در آب حل کنند و روها کوته و حشمان ^{سپس} آن ^{سپس} سبزه و حب زرد سبزی و

درم **اصطبلین** ^{حقیقون} بدن را از سودا و باغم و خلط غلیظه پاک کند صفت آن

پوست پلیده کابلیش درم ^{تین} غار ^{رقون} از سر یک سه درم ^{ساز}

اینون چشم کرفس از سر یک ^{دوم} ترید سفید ^{دهفت} درم ^{مومون}

بجدرم ^{ابار} ^{فهرانه} درم ^{مرفسل} ^{یکدوم} فایده ^{چهار} درم فایده ^{را در}

و درم ^{مومون} ^{دران} حل کنند و در روها کوته ^{سپس} آن ^{سپس} سبزه

حب الزنبق صداع و درد چشم را نافع باشد صفت صبر سقوی است

درم پوست لیلله زردوده درم مضطک کثیر استموی یا عنقران ^{یک}

سه درم ورق کل سرخ چند درم کوفته بکلاب بسبب حب ساند

شرقی دو درم **سپس** که او الثعلب را نافع باشد و سود و صفر و ^{بلغرام}

دفع کند صفت آن افتمون چهار مثقال شحم حنظل سقمونیانک ^{بندی}

افستین از سرک دو مثقال صبر سقوی ده مثقال اترروت و ^{سفاک}

از سرک سه مثقال تربسید دوازده مثقال کوفته ^{حب} و آب ^{لصن} حاک

سارند شرعی سه درم **سپس کینج** قویج و باد بامی غلیظ دفع کند ^{ان}

سکینج حنظل از سرک ده درم سقمونیانسه درم ^{سارند} آب ^{حب} سارند

شترتی بکدیم **دکبر** که بادا بشکند و فوق و اورا خمصیه ز نافع باشد

صفت آن خم کرفس نهر سپید بسون مصطکی زعفران از سرک بکدیم

پوست هلهه کابلی آمله پکنج مقل از سرک دو درم فطر اسالیون فودنه

ادخ قسط زرباد دروچ اسازن از سرک نیم درم کوفت شربنا

سدا ب حساب زند و سرور یک درم تا اول نماید **سب زان** استسقا زق

ز نافع باشد صفت آن یونید چنی عصاره عافت کخم کرفس از یک

سه درم غار یون جچ درم ما ذریون مدبره درم کوفت شربنا

شترتی دو درم **دکبر** که همدن خالصیت دار و صفت آن با ذریون مغر بادا

از سرک نیم درم شکر یک درم و نیم کوفت شربنا **سب زان**

صفت آن پوست هلیله زردوده درم صبر سقوطری هست درم فلفل دار

فلفل از سرک یک درم خردل سه درم شیخ مک هندیه سخم ^{خطل}

رخسپل از سرک دو درم فانیله چهار درم باب کربن حب ساشی

سه درم باب گرم **حب غاف** ريقان و درم جگر اسود درم اصفت آن

غاف صبر سقوطری پوست هلیله زرد مساوی کوخت سبک کرفس

حب ساشی زرد شری دو درم **حب دیک** که بهق و برص مصرع و مرض سودا

نافع باشد صفت آن یاره قیصر اسخدرم فنیون و درم لاجورد معسول

هفت درم سخم خطل غریق سیاه از سرک دو درم امینون

سنبل از سرک یک درم کوخت سبک باب کرفس زرد شری دو درم و نم

حشامهتر جرب را نافع باشد صفت آن پوست بلبله زرد و بلبله سنا

از سربک بخدرم صبر سقوطی هفت درم سقمونیا دو درم و نیم کوفته

و حشامه شاه تره حساب نشستی دو درم **مقل** بوسیرا ^{نافع}

باشد صفت آن پوست بلبله کابلی و **مقل** از سربک پازرده درم ^{سفت} رید

ده درم پنچ بخدرم خردل دو درم **مقل** و پنچ ارداب کند مال ^{یکند}

و داروهای دیگر که گفته شده و بان **سپرشه** و **حشامه** ^{و مکوعه} **مقل** ^{بوی}

شفاق اسودرد و طبع از نرم کند و محوری مزاج را نافع باشد صفت آن

پوست بلبله کابلی هفت درم **مقل** ده درم کنیر بخدرم نخ سی عدد و **نخرا**

درب به پزند تا مهر شود و بیالانید و **مقل** و کنیر در آن حل کنند و ^{بلبله} **پوست**

کوچک پشیمان برشد و حساب ز شرتی دو درم **مقتل** **مقتل** **مقتل** در معده

و معا و بوی سیرانافع بود صفت آن بلبله سیاه و بلبله آمله از سرک جزو

مقتل برابر همه دو بیت ل را در آب کند تا حاصل کند داروهای دیگر در آن

و حساب ز شرتی دو درم و نیم **مقتل** که چون **مقتل** متوالی بخورند و **مقتل**

تسکین دهد صفت آن بلبله سیاه بلبله آمله مقتل از سرک چهار درم مک

صغیر مصطک سورخان اشوان خواجه سرر اسپند شطح از سرک یک درم **مقتل**

در چینی و خرسپیل و فافله سیخه از سرک هشت درم صبر سقوطی **مقتل**

پکنج دو درم پکنج و ل در آب کند تا بگذرد تا حاصل شود باقی دو **مقتل**

کوچک پشیمان برشد و حساب ز شرتی دو و مشال **مقتل** **مقتل** **مقتل**

با دها را دفع کند و طبع از نرم کند و قوی بکشد و صفت آن چنانست ^{بعل}

۴۲
در چینی فلفل و افلفل یا مرشک مصطلکی از سرکه یک مثقال سقمونیا هفت ^{مثقال}

قد سفید هفت مثقال کوفته و حب از سرکه یک مقدار خودی ^{حب}

یک مجلس دفع کند **حب بهرا** استنشاقی کمی از نافع است ^{ضد آن}

صبر سقوطی و زرده درم استیمون شش درم سقمونیا چهار درم ^{سنبل}

زرد سفید مصطلکی از سرکه دو درم عفران یک درم و نیم غار بقون ^{درم}

حما یک درم کوفته و جها سا زنده شیری دو درم و نیم **دگر چه** ^{بهن}

نافع است صفت آن اباره فیکرک مثقال لاجورد مغسول ^{سنبل} انیسون

شحم حنظل کثیر سقمونیا از سرکه و انکی کوفته و حب باب کرفس ^{حب} از

حب زرد ایاره فیر انیم شمال اقمون اسطو خودوس بسفاج نمک هند

غار لقون از سرک نیم دانک تر بد سفید پوست هله زرد شحم حنظل کشرا

از سرک دانکی کوفته پات حب سازند **دگر** هم جهت شرح نافع است

صفت آن صبر سقوطی بکدرم غار لقون نمیدرم شحم حنظل دودانک

سقمونیادانکی ونیم مصطکی **سینل** از سرک کوفته و خجیات حب سازند

بطبیح اسطو خودوس بنوشد **حب دگر** و هو حب الصبر نافع من اجاب

الراس والمعده صفت آن صبر سقوطی سه درم مصطکی و کل سرخ

از سرک کوفته پات حب سازند شری دو درم **سینل** بنوع دگر

صفت آن تر بد سفید هله زرد مصطکی کل سرخ مساوی و صبر سقوطی

بوزن ادوینہ کو مشہور و چھ شبات کاسنی حب سار بند شرتی و وقت **خواب**

یک بشمال تا دو دریم **حبی منجی و دیگر** صفت آن ایاره فقیر ترید سفید **کے**

یک درم حب البیل انسیون **زیر کی نیم** درم حنظل و غاریقون و عاقر **حما**

خصیہ الثعلب زسری دانگی و نیم محمودہ کبشیر از سربلی دانگی و نیم کوفتہ

و نخت کلاب حب سازند **حبی دیگر** ایاره فقیر اک مشال **سعد**

یک درم غاریقون لاجو و مغسول پوست **ہلہ زرد** سورنجان از سرب **کنند**

سقمونیہ دانگی و کسوطوح انسیون و کثیر از سربلی دانگی کوفتہ و **کلاب**

حب سازند **حبی دیگر** و حکمہ رافع باشد صفت آن پوست **ہلہ زرد**

صبر سقوطی از سربلی یک درم سقمونیہ و قکل سرخ از سربلی دانگی **کوفتہ**

و چیه بکلات حب زنده **ساراج** صفت آن ایاره فقیرا و تر بد سهند

غار بقون از سرک یکدرم اسطوخودوس بون زین از سرک نیم درم

یکدیج شحم خنظل حب **السنبل** از سرک دانکی و نیم کسرا دانکی کوفته و پسته

حب زنده **ساراج** صفت آن ایاره فقیرا تر بد سهند غار بقون

از سرک یکدرم اسطوخودوس بون زین عود الصلیب از سرک یکدرم

و نیم شحم خنظل مصطکی از سرک دانکی محمود نیم دانک آب زبانه حب ساراج

حب مستفاد تر بد سهند یکدرم روید چینی نیمدرم غار بقون راوند

زراوند طول از سرک یک دانکی و نیم مصلی هو نیم تخم انجیره از سرک دو دانک

بروغن کل حرب کرده دانکی کوفته و پسته آب خالص حب ساراج **دکتر**

بهت استفا صفت آن اباره فقیرتر **سخت** از سرک یکدم غار لقون
 ۲۵
 اسازن بوید پنی تخم انجیره اشین از سرک یکدم نمک هندی
 مقل و و دانک آب زیاده حساب **زند حساب طبری** بپخته و درم
 زد و تر بد سفید از سرک یکدم نمک هندی **رازیانه** تخم کرفس از سرک
 نیم درم محمود و دانکی و نیم باب خالص حساب **زند حساب صبر** اباره فقیرتر
 صبر سقوطی از سرک یکشمال حب النیل نیم شمال تخم حنظل یکم هندی
 از سرک نیم درم مسنون یکدم غفل مصطکی کنیز از سرک **دانکی**
 رازیانه حساب **زند حساب** رتد یکدم و نیم غار لقون اباره فقیرتر
 سرک چهار دانکی بلبله سیاه شیطح عصاره اشین از سرک و دانکی

سه نخود مقل او مسون از سرک دانک بات حساب رند **حب لقمه** تر بد کیدرم

ونیم ایاره فنیقرا فستون از سرک چهار دانک سورنجان بنمیدرم ماسی زهر

رخنچیل از سرک دودانک محموده مقل از سرک دانک بات حساب **حب عشا**

تر بد سفید کیدرم پوست بلبله کابلی غاریقون از سرک نیم درم صبر **هار دانک**

کل سرج و دودانک مقل دانک محموده نیم دانک بات حساب **حب عشج**

صفت آن سقر حلی مسهل سه درم تر بد کیدرم ونیم سورنجان همانک

بوریدان با نیر سه قطور یون مسون سرک دودانک بات حساب

حبی که درد نفس در ساعت شبانده صفت آن مسون زیره کرمانی **فلفل**

و فلفل معرب الطرم از سرک دو درم سلیخه کیدرم **حب سبیل** و قویون

سرک چهار درم مصطیکه شش درم شورخان مست درم باب زیاده ^{زندان}

شترتی دو درم باب زیره کرمانی **حب جا** تربدیکر درم و نیم غارتیون

ایاره فستق افسیمون از سرک چهار دانگ قنطوریون و قوق عصاره

افسنتین باسی سه از سرک دو دانگ شحم حنظل و ستمونیا از سرک درم

معتل امیون از سرک دانگی باب رازیا **حب از** حب از **حب اختلاج** تربدیکر ^{سینه}

درم و چهار دانگ افسیمون نیم درم عصاره افسنتین از سرک دانگی و نیم ازیا

حب النيل شحم حنظل معتل امیون مصطیکه از سرک دانگی باب ^{زندان}

تربدیکر **حب معال** شحال شورخان نیم درم شحم حنظل حب النيل ^{نیک}

هندی محمود و کهنپل از سرک دانگی و نیم ایاره فقیر الکر درم کل ^{امیون}

مصطک از سرک دانکی مقلد و آنک با آب خالص سازند **حب** برترت بدیدم اریسا

نمیدرم ایاره فقیر و غاریون از سرک یکیدرم محمود و آنکی مقلد و آنک

بنفش نمیدرم با آب **حب** زنده عاقر قرحا ایاره هفت از سرک

جند پست شیط **حب** هندی زربنج از سرک سه درم سکنج شخم حنظل اریزه که هارون

کو حش آب **حب** زنده شری دو درم و نیم **حب** برترت صبر یکیدرم

محمود و آنکی و نیم غاریون چهار دانک عصا و عاف و آنک با آب کاسنه

حب زنده **حب** که نافع است جهت نفوس حار صفا آن سورنجان یکیدرم

محمود و آنکی و نیم تخم کرفس و آنکی صبر یکیدرم کو حش با خالص **حب** سازند

حب دیگر که بلغم را از مفاصل جذب کند صفت آن سعد بوزیدان سورنجان

از سرک بندرم باسی ز سره دو دانک ترب چهار دانک شحم حنظل دانکی و نم

مرفون دانکی باب حب سا زنده **حی مکر** که وجع الظهر را نافع باشد صفت آن

شحم حنظل سکنج ز سرک دو درم صبر چهار درم خندید سر و مقل **اب**

یک درم که وقت شرب آب حب سا زنده شری دو درم **حب** با اوجاع معال

در روز و ساعت با صلاح آورده صفت آن صبر سقوطی و تربید **اب**

هشت درم پوسیده **بله** زرد بوزیدان سورجان از سرک و درم **اب**

سقمونیا از سرک یک درم مقل یک درم و نیم باب کندنا حل کرده **حب** سازند

شرعی سه درم باب گرم **حب** جور سودارا دفع کند و امراض سودا

نافع باشد صفت آن جور مغسول سه درم و نقل **اب** سقمونیا **اب**

یک درم غالیقون چند درم فستون بسفاج از سرک چهار درم ایاره فقرا

شش درم آب کرفس حبانه شیری سه درم مبارک این هندی **حب کبک** توالی

اعضای سر و معده را از اخلاط پاک کند و فالج و در الشعلب را نافع باشد

و چون بکیرم زین **حب** بکیرم ایاره فقرا داخل کرده بخورد چشم را روشن کند

و مانع نزول آب شود و اخلاط فاسده را از بدن بیرون کند **صفت صبر**

و سقمونیاش **صبر** حنظل عصاره استین مصطکی از سرک یکی نیم مقل و از

کبیرم آب حبانه **حب الغنیه** لقوه و عرش و فالج را نفع کند **صفت**

ان مشفل حنظل و افلفل شیر آمله سعد کوفی مصطکی از سرک دو درم

و از حبی سلیمه بنبل اسارون از سرک دو درم صبر سقوطی **صفت**

باب کرفس سیاه شری دو درم و نیم **حب الصند** سرفه کننده و ربو ضیق

المنفس و امراض سینه نافع باشد صفت آن رقیقون تربد سفید یک

سه درم اصل السوس شحم خطل اباره فقیر و انزروت از سر یک دو

باب حب سازند شری یک ^{مثقال} با العسل **حب نغشه** امراض چشم و سینه

نافع باشد و صفر اذرع کند صفت آن نغشه دو درم تربد سفید یک متقا

محمود و انکی و نیم رب السوس نمیدرم باب حب زنده **حب الملوک**

نافع است کسی که از مسهلات **طعم کرامت** اوشه باشد و مسهل را بکند

صفت آن تربد سفید یک درم و چهار دانگ غار رقیقون چهار دانگ

پوست پهلله زرد مصطکی پهلله سیاه از سر یک و انکی و نیم است **بیمون** ^{عندم}

حب سازند شری دو درم ونیم **حب سفاک** بلغم و سودا از معدن و دماغ

پاک کند صفت آن یاره فقیر و درم سفاک دو درم ششم حنظل شش درم

اسطوخودوس افسیمون از سرک دو درم ونیم تربدشت درم سقمونیا ^{مکدرم}

ونیم آب حب سازند شری دو درم ونیم **حبی که جمیع امراض سوداوی**

وصف او بر انافع باشد صفت آن پوست پیله زردش درم پوست ^{الله} پیله

مقشکل سرخ نمک می از سرک دو درم یاره فقیر پنج درم شاه تره

سقمونیا **عصاره** افسیمون از سرک سه درم ششم کرفس نمد درم عار ^{یعقون}

چهار درم کوفته باب کاسنی حب سازند شری سه درم **حب السبع**

صفت آن جمع عربی نشاسته کثیر از سرک سه درم مغز و آیه مغز کدو

و مغز تخم خیار از سر یک دو درم مغز بادام مقشر خشکاش سفید از سر یک چهار

درم شکر طبرزد فایند از سر یک هفت درم کوفته و نیمه بلعاب رطونا ^{حساب}

اگر سرفه بلغمی باشد رب السوس و مویز منقحی از سر یک چهار درم زعفران

یک درم اضافه نمایند **حب السعال** نافعت اطباء را که از بسیاری

تی کند و سرفه خشک که مانع از خواب باشد در شب نوازل را دفع کند ^{صفت}

آن نشاء صمغ عربی خشکاش افون از سر یک یک درم رب السوس دو

درم با فلاسه درم بلعاب رطونا صاحب **حب السعال** مغز بادام مغز تخم

خیار نشاء صمغ عربی خشکاش از سر یک یک درم رب السوس دو

درم با فلاسه درم بلعاب رطونا صاحب **حب السعال** پوست ^{رازیانه}

پرسیا و نشان کج کرفس رب السوس مغربا دام مساوی کوفه و

به آب حرب رند **حالتعال** که سرفه خشک را نافع باشد صفت آن نشا

صمغ عربی رب السوس مغربا خم خیارین تخم طمی ب کثیر کوفه و به

به دانه حرب رند **حالتعال** که مدقوق را و سلول را نافع باشد و

و خشک را به بر و صفت آن صمغ عربی کثیر مغربا دام مغربا تخم طمی رب

السوس خشک تخم خرفه قد سیند از سر یک سه درم با فلفل مغربا

منعشتم که و از سر یک بخدرم بلعاب بر رطونا حرب سا ند **حی** که سینه را

پاک کند و اوارصاف گردند و حرارت و سرفه دیم را نافع است

صفت آن مغربا دام شیرین مغربا دام تلخ بزرک بر بان کرده چلغوز

از سر یک و درم کثیر المنیون صمغ عربی اصل السوسن اب السوسن اب ربر

نمدرم فایده و مقدار سر یک چهار درم باب رازیانة و تدری بن ^{حساب}

حب المشک بومی من خوش کند و لته راقوة دهد صفت آن فلفل ^{یفل}

خولجان عاقر قرحا از سر یک یک درم کل سرخ صندل سفید بلبله زرد ^ک

دو درم طباشیر نمدرم مشک و کافور از سر یک دلی کوفت و کلاب ^{کلاب}

حب زند حب النکت همین خاصیت دارد صفت آن فافله جوز بوقر ^{فلفل کلاب}

وار صنی خولجان فوسل از سر یک یک درم مشک دو ذک بوس ^{ترنج}

کبابه سیاسه از سر یک کیمثال سعد و درم کلاب **حساب** ^{سمن}

منفعت دارد صفت آن سگ قرفل قره جوز بوسنبل بوسنبل ^{خام}

مساوی ب زردالوجب از سر یک مقدار خودی هر صباح یک کوب مسک

از آن در دهن نگاهدارد **حی مکر** که نوعی سیروپازو نثراب دهان در
صفت آن پست برنج مرجمت و نمشک مهل پندل کبابه با سیب ^{از سر یک}

پنج درم مشک طباشیر از سر یک نیم درم عنبر نیم مثقال صندل ^{کلاب} سوخته

ده درم صمغ عربی دانگی کلاب ساند **حی مکر** که همدن خاصیت ^{و صفت آن}

کبابه و نیشل قرفه طباشیر از سر یک دو درم مشک ^{دانگی} عنبر نیم درم عود

یک درم کوفه و چیت کلاب که صمغ عربی در آن منقوع باشد سرشته ^{سازند}

حب مقل بطن خون رفتن از بواسیر کم کند صفت آن ^{الله} پسته پسته

مقشر مقل از سر یک دو درم مرجان کهر با و ع سوخته از سر یک یک درم

مقل را در آب کند تا آب اینکرا حل نموده در و با اصلایه کرده آن بشند

و حبس از شترتی دو درم **مفت کل** که همین خاصیت را در هلهله کالی بریان

بروغن کاوسی مگر با ده مثقال مغلل بر همه باب کند ماحل کند و دو درم دیگر

کوفت سحرش آن بسبب شند و حبس از شترتی دو درم **حب مسک** طبع

به بند و خون شش از شکم باز دارد و صفت آن سماق دو درم مار و کدوم

پوست انار نیم درم حب الاسمیه درم بسم الزنبق سه درم کوفت و حبس

باب لعاب صمغ عربی حبس از شترتی دو درم باب مورد بدیند از **عفت**

ان باره آب سرد بخورد **حبی** که اسهال خون باز دارد و صفت آن باز و کرم **سرج**

افنون مساوی باب حبس از شترتی دو درم **حبی** که اسهال بلغغ را **داد**

مرفوقه جنب بد سرفیون مساوی کو **چو** شب و عبادت سرک مقابل

فلانی شری **سه** حیج **حزب** **الزجر** اسها **المهمه** و ترخر اناج بود کامی ^{۹۰}

و تنب شد صف ان جنب سراسارون **مبع** **النهج** **سباه** **کنه**

مساوی **ب** **حسب** **زند** **شری** **دو** **درم** **جمی** که در ساعت شکم **بید** **ان**

ایون **بکیرم** **اقا** **قباد** **و** **درم** **کل** **کز** **ساق** **حسب** **الاس** **سربک** **همار** **درم**

کو **سخت** **و** **انی** **که** **صمغ** **سربی** **در** **ان** **منقوع** **باشد** **حسب** **زند** **شری** **م** **منقال**

جی که لغو **طمت** **سام** **آورد** **و** **در** **طول** **انزال** **شری** **تمام** **در** **صفت** **آن** **عود**

و **نفت** **کما** **جنی** **نفل** **قوه** **از** **سربک** **سه** **درم** **عطران** **نمیدرم** **بالکادو**

دو **درم** **دار** **نفل** **نجم** **بابونه** **مروارید** **از** **سربک** **بکیرم** **کو** **سخت** **و** **با** **قند**

بقوام او زند و بسر شد و حساب زند سر یک مقدار خودی **حبی** که مسکن است

صفت آن مصطک **الغاب** مرکی عرفان و نفل و نفل چند ستر

سبیل مندی عاق و حار سر یک منغال مشک و اکی افیون کمنغال نیم

جکلاب حساب زند شری یکدم **حبی** یک که **مکر** **بجریه** در دهان بگذارد صفت آن

مصطک کمنغال مشک و دماک و نفل نیم منغال حساب زند **حبی** یک

افیون عفت آن بزلفه نشاسته کنیز ارب السوس تخم کاه و صمغ عتر

مساوی کویست و حساب زند مقدار نیم خودی شری یک بعد و یاد **حبی** یک

نافع من حمی الربع و بلغمیت و بلغم و وجع المعده و الکید و وجع النفس

صفت آن بوخده عصاره العاق و عصاره سنبل و مصطکی و بلغم و صمغ

وحب النسل وغار يقون وحشم حنظل وشاه ترخ كل واحد درهمين سقمونيا نصف

مثقال صبر سقوطري مثل الحميم يدق ويخل بحبر ريويجين بعين ماء المغلي ^{٩٢} وحب

ويحفظ في الطنل يستعمل عند الحاجة شربه منه وزن مثقال الى درهمين

سب مسهل برفق يؤخذ رطلين من محلكون درهم غار يقون اربعة

دراهم افسنتين واثق يدق ويخل بحبر ريويجين وحب شامة

حب وهو حب جالبيوس النافع من اوجاع الراس و

وتنفض عن البدن الفضول الرديفة صفت ان صبر سقوطري عصا

افسنتين وورق افسنتين ومصطكى وسقمونيا وحنظل اخضر اوسوج ^{نذاه الادوية}

مسحوق منجوله بعين ماء الكرفس مغلي مصفى وحب حيا كما مثال الحصى ^{بالصغر}

ويعف في لطن و يرفع في اناو الشربة من زن در مین در هم و احد

بما حار زافع الشا لندعا **الحمية** حميات و سرسام و مراض حاد

رناوع بود و بوع از زم کند صفت ان عناب پستان سفید شمع شسته

نیکو فیه بسوس کند خمی خشک اکلیل الملک از سرگی کفی پنج عدد

رطل آب بچوشاند تا بر طلی آید و پالاید و شکر سرخ بچد رم روغن

بادام ده درم روغن کبچ پیده ده درم الکانه بچد رم اصافه نماید و نیم گرم

حقنه کند **حقنه** **دیکینه** انچه ده عدد اصل السوس دو درم و پستان

و کشک جو یک کف سفیته نیلوفرا از سرک پنج درم با بونه کف جمله را

من آب بچوشاند تا یک من آید و صاف نماید و ده درم لعاب

و پست درم ز روغن بنفشه بادام و دوده درم آجانه و دو درم بوره از منی و

درم نمک اضافه نمایند و پست درم شکر سرخ در آن حل کنند و سه نوبت نوزند

معتدل حبه بزرگ انحر غناب پستان و بنفشه خطمی با روغن کلسیل

شبت سوس کندم از سرک کفی به نرند چنانچه رسمت بیالاند و درم

فایند و دو درم بوره از منی و یک درم نمک هندی با نروده درم روغن

اضافه کنند و نمیکرم عمل نمایند **حقاره** شحم حنظل فستقون بسفاج از

سرک یک درم و نیم تاد و درم فوج یک کف دست به نرند و تپا لاند

و پست درم شکر سرخ و دوده درم روغن با بونه اضافه نموده استعمال نما

حقه دیگر دیگر قونج بلغمی در دشت و باد های غلیظ را با فاع باسد صفت

جله بزرگ قطور یون با بونه خشک نیمکوفه علمی از سرک سته درم نخر سی عدد

غنا بستان از سرک سی عدد بسوس کندم برک حقد ^{۹۰}

شبت اب از سرک و سه کنگ مقل جو شیر از سرک سته درم منعم ^{فیش}

کوفه پست درم به زرد و پالا نید چنانکه رسم است و یک درم مک

و دوداک بوزه رنی و نید درم خندید ستر و دوداک شحطل و درم

آبگانه و پست درم شکر سرخ اضافه نمایند و استعمال ^{دیکر}

استرخا و فالج و مرض بلغمی را نافع باشد آن سنائی ملی نچدا

شبت و بابونه کافیه نمکوفت و پند نخر نمکوفت از سرک کف ^{و شان}

بادر بخبویه قطور یون و قیق از سرک و درم شکر سرخ با زوده درم ^{آبگانه}

ده مشغال آب برک حقت دروغ نیت از سر یک ده درم منک همد

۹۹
و بوره رمنی از سر یک نیم درم بطریق معهود غسل نمایند **دکتر** قوی کجا

صفت آن سنائی کلی دو توله کا و زبان شبت از سر یک سه درم

رازیانه منیون و سفاج از سر یک دو درم با بونه سوس کندم کل

خطمی از سر یک کفی کل سرخ شکر سرخ آب برک حقت از سر یک ده مشغال

آب کاه کلقت از سر یک ده درم بوره رمنی هم درم حقه و صا کرد

دارد
چنانچه سمست عمل نمایند **دکتر** که پیش و ده اسهال صفرائی رسود

صفت آن آب برک خرفه اب لسان الجسل از سر یک چهل مشغال مرغ

بروغن کل مسجیسه یک مضه اقا قیامیدرم دم الا خون چهار دانگ کاغذ

سوجش و سفید آب کهر با مرجان کل مخموم ز سرک یکدم بنکد یکم فرج

سازد استعمال نماید **حقه دیگر** که قروح امعا و سهال دموی ^{بنا} _ش

صفت آن کشک جوزج شسته سه کرده ز سرک سی منعال ^{بنا} _{ند}

و سفید آب نشاسته و فایا و کلنا نیم درم غار بقون ^{اسف} _ن

ایضاً ز سرک یکدم زرده تخم مرغ عدوی در نه درم روغن کل حل ^{بنا} _{ند}

و پامیزند و استعمال کنند **باب الحار حقیق** برودت معده و حشا و ^{حکرا} _ک

نافع بود و با صمغ راقوه و ^{کهن} _{سزا}

ده طرسل عسل صاف سه رطل خنپیل ده درم فافله خیر بو اعقرن ^ک _ک

نکینغال و فسل و مشک سرک نیم درم و در چینی و در ^ک _ک

ادویه را نیکو بکینند سوای مشک و عفران در کبسه کنند و سیرکسه را

۹۸
زرم بند و شراب غسل را بچوشانند و کبسه را در آن افکنند و بر ساعت

بدست بمانند تا شراب بقوام آید پس کبسه را بردارند و مشک و عفران را

در آن حل کنند و نگاهدارند **حصاب** که موی را سیاه کند صفت مارو

رطل کبیر روی سوخته شکافی از سرک حین درم نمک اندازنی تو شاد

از سرک دوم مازور دروغن **بخت** شاندا شوق شود و با ادویه دیگر کنند

و با آب گرم بسپارند و بگذارند تا چهار ساعت بگذرد بعد از آن سرور **بخت** را

بشوند و خشک کنند و خضاک بدان بمانند و بعد از شش ساعت گرم کنند

حصاب دیگر و هم بهل درم خناچ درم کوفته و بخت بروغن **کل**

کرده باب کرم لسبر شد و شب باند و صباح باب کرم لسبر شد **حضاب**

۹۹

کل شقایق ده درم آمله مقشر پوست با قلاهی تر از سر یک نخدرم کوفته و

لسبر که لسبر شد و پوست زرد قباب نهند و سرکه اضافه مسک و بعد از آن

استعمال نمایند **حضاب دیگر** جوز السرو در سرکه جوشانیده است درم

سبز در روغن زیت نخچه تا سوخته شود شش درم مس سوخته پوست کردگان

از سر یک ده درم پسیاوشان شبانی آقا قیا آمله از سر یک شش درم

قرنفل و درم کوفته شب باب کرم لسبر شد و **حضاب** باند و بعد از ساعت

بشوند **حضاب** پوست کردگان تازه شب میانی پوست انار ^{سوخته}

لاون مس او کوفته و نخچه باب کرم لسبر شد و **حضاب** باند **حضاب**

خا چهار درم و ستمه هشت درم روی سوخته شبکائی نمک نذرانی بازو

سببر بریان کرده در روغن زیت خربش یکدیند سرک سبه درم کوپه و

بایب کرم سببر شد استعمال نمایند **حصاب** شکوفه کردگان مقل بازو

زیت صلا کینند و استعمال نمایند و بعد از شش ساعت نشوند **حصاب**

مازوشس توله راده النحاس دو ماشه طین بلتانی دو ماشه شبکائی دو ماشه

اجرا خوب صلا کینند و آب ملکه شبانه روز در طرف آتشی بخسایند

و قحط آب برش مبالند و یک برک نخر پالایش سبه بخوانند و علی ^{الصبح}

بایب کرم سببوند که بدعاست **حصاب** زیره مس و توله مار و ^{توله}

نوشادرد و توله زاج سفید کتوله و ربع مازو در سبب شیرین جربی ^{مازورا}

وریزه مس را خوب صلابه نمود و تفرار واقع نماند مگر بآب آمله منحصراً

و خشک کنند سر و کمره جوهر است بقدر احتیاج بآب آمله سائید و جابریزد

که مجربست **حضاب نکر** و سمرالقدر حاجت صلابه بازیره نرسایه حمیرا کنند

برایش خشک شود و بعد از آن بآب آمله اندکی روغن خوشبو ضافه ^{نوده}

بشوند **باب الدال و اسنه** و آنرا که دور الملوک نبروند و جاع معال

و ناصور و برص و بوق سفید و سیاه و خدام را نافع باشد و حوا ^س

قوی گردند و باه را زیاده کنند و سرکه این معجون را استعمال نماید

موی و خمر که سفید شده باشد دیگر سفید نشود صفت آن بلبلیه سیاه

و بلبله و آمله از سرک سی و هشت مثقال شونیزست چهار مثقال خلقل ^{شوق}

دار فلفل بحرن پیل فلفمویله از سرک پیست دو مثقال و سا فله صنعا زانار

مشک سعد ز سرک دو مثقال کبابه غسل بلاد از سرک شش مثقال فاس

شصت مثقال فانی کوفه در پاتیل کنند و در آب بکند زند و در وهارا کوفته

و بخت و غسل بلاد در بان سپر شدند و فراض سازند سرک دو مثقال و دانگ

ونیم و سر باند او یک قرص از آن بخورند و در آن سال معجون اشعاع

کنند در شیشهها و نبات برهنه کنند **و المشاک حلو** ضعف دل و خفگان

و صرع و نسو النفس و فالج و لهوه و تب ربع و مرض سواد و وی سود

و باد های شان استن دفع کند و زنگ را نیکو کرد و صفت آن زینا

در پنج عقربی از سرک یکد رم مرورید با سفته کهر با بسد بر شیم مقرض سرک

خدیو همجن سراج هندی کشته سنبل قافله غسل خدیو

از سرک چهار دانگ بخنسل و از سنبل از سرک و دانگ مشک

و نم کوهش غسل سبزشند و بعد از شش ماه استعمال با نایه سرک دم

ماد و درم **دو الماشک** رطوبات معدیه سرد و خفقان سوسوی و درم ^{حضره}

انافع باشد صفت آن استین می صبر سقوطی از سرک چهار

مشک و مر سنبل ناروین و ج هندی مروارید با سفه سرک دو

خدیو سرک درم و نیم میل معجون سازند شری یک منقال ^{ماد} **المشک**

کرم شیر کرم کا پونسم خیارین کرم کد و طباشیر سفید صندل

سرک نیم منقال بر شیم مقرض مروارید با سفه کهر با مر جان مشک ^ک

دو مثقال ورق تفره چناه عدد و شربت بقدر حاجت **دوازده لک کبر**

صلابه کبد و طحال و معده استسفا و بروده معدده را نافع باشد

وسده بکشاید و بول براند و سنگ کرده و مثانه بریزند و آن را کندر

صفت آن لک مغسول و قوخم کرفس جلی زیره کرمائی رخیسپل **یک**

هشت درم کافیتوس و فاخشک **یک** سر یک چهار درم و چهار **یک**

خبطیا ناز و اندم ج از سر یک یک درم صبر سقوطی **یک** سبیل از سر **یک** از **یک**

درم فوره بازده درم حب لبان **یک** سبیل کف قصب الذریره سارون

مقل از سر **یک** شش درم **یک** در چهار درم دار فلفل زراوند طویل **یک** در **یک**

و نمرب السوس **یک** و هشت درم ریوند صنی **یک** و جبهده **یک** و خراز **یک** در **یک**

فلفل قسط از سر یک ده درم سیالیوس درم کوکبش و بعسل معجون
سازند شری یک منقال **دو ایک صغیر** منافع این تو منافع است

صفت آن لک قسط تلخ قفاح از خر تمس حب الغار حله فلفل یک درم

درم ریود چینی زرده درم کوکبش و بعسل سبب شری یک درم ^{افستین با}

کرم **دو ایک کرم کبیر** امراض کبیر و سپرز را که از شری بود و باغ با

وسن یک شاید و باد با دفع کند و کرده و مثانه را قوه دهد و بول

و استسقا را که سبب آن رم جگر باشد و درم سبب شود در صفت آن ^{زعفران}

دوازده مثقال سارون موفو امسون فطر اسالیون ریود چینی

سر یک چهار درم سبب شری قسط و سیلیخ و قفاح از خر و حب ^{بلک}

از سرک چهار درم رب السوس حب مصطکی غافث از سرک سه درم

روغن بابان نچدرم مرصاف چهار درم فوه دو درم کوفیه و بخت

بعسل سیرشد شری از یک درم ماد و درم بابا بعسل **دوار الکرم صغیر**

منافع آن قرب منافع کسپر است صفت آن عنقرن سلیمه سنبل است

دو درم مرصاف از خود از چینی از سرک یک درم کوفیه و کیشانه و

در شرب انگوری تر کرده روز دیگر بعسل معجون سازند سیرتقال

دبید الود منافع آن قرب منافع دوار الکرم است صفت آن

سنبل الطیب مصطکی عنقرن اطمینان سفید از چینی از خرمی اسارون قسط

غافث کرم کثوث روئاس لک میعی مغسول کرم کاسنی کرم کرفس **صغیر**

حب لسان عجم و بلبلان و فلفل و عسل و دوسند می از سر یک مساوی

و رد هم منروع الاقاع و زن چمن و دویه کوه پسته و بوسه پستان

عسل کف گرفته بسرشد و معجون سازند **دوار الکبری** امراض بلغمی و سودا و

و تباهی کلهت و بافض و تنیک نفس و سر و بلغمی و ریم که از سنه بیرون آید

و استسقا و سپرز و عسل البول را نافع باشد و شک و دشمنانه بریزند

و مضرت او و بیهوشی آن فیون و شوکران پنج لجاج را دفع کند و ارجه ^{کندک}

عقرب و رسلان نافع باشد صفت آن که در زرد بزرنج سفید دمانا میسازد

مراز سر یکی هشت درم سداب و قسط تلخ از سر یک ه درم فیون و عفران

از سر یک دو درم سیخ و دوزده درم فلفل سفید است دو درم کوه پسته

بعسل سببش و معجون سازند شری یک مثقال **دو** تا بادها بشکنند و تیج

راناغ باشد صفت آن نررا سپند حله عمل از نرک سی درم درو

عقرنی عاقوق حاشا لفل دار فضل اسارون سیلخه قسط عقران ^{مخسبیل}

از نرک دو درم کو چش و بعسل سببش شری دو درم **دوا** ^{الحلیت}

ترب ربع و کریدن عقرت رتلا و مانند ایشان راناغ باشد و از بهت

ترب یک پنجم دهند بعد از آن که مهل روز گذشته باشد و زهته گردنی ^{نوران} جا

ز سر در شراب دهند صفت آن حلیت حداب مفضل مساوی کوفه ^{سخت}

بعسل معجون سازند شری مقدار یک زبوا **دوا** ^{و کثر} **از الما ذریو** استقا

امراض سود ویر و بلغمی راناغ باشد صفت آن با ذریون سر که خسیانند

یک شبانه روز در سایه خشک کرده یکدرم زیره کرمانی نمک هندی

پوست هله زرد از سر یک نیم درم استیمون بد سفید از سر یک یکدرم کوفته

و نیمه بل معجون سازند شری دو درم **دوار التری** حمیات ^{ملغز}

مافع باشد صفت آن بخن پیل و بطلکی از سر یک ده درم تربت درم

شکر طبرزد چهل درم شری سرب کیشقال **دوار التری** ضعف ماه

که سبب آن حرارت باشد مافع باشد صفت آن بر سپن سفید درم و رطل

شیر تازه بچوشانند تا بقوام و سر شرب و بلغمه بخورند **دوار الحنک** در تقوی

نی نظیر است صفت آن خشک خشک را بکوبند و به برند و در آب خشک

سه شبانه روز در فتاب به پرورند و سر روز تازه میکنند خندانکه

رتبه وزن خشک خشک کار رود پس خشک کند و سه درم از آن باد

۱۰۰۱

درم شیر تازه و دوه درم نبات بپوشند و سوزن مزاج قدری رپل گوشه

و خچه اضافه نمایند **دواصل** تولید منی کند و لغو آورد به غایت مقوی

باه است صفت آن آب پانک جزو غسل و جزو جوشانند بالقوا

و در وقت خواب در بلعقه بپوشند از آن **دواصل** همه ضعف معده

برون

که سبب آن بروده و رطوبت باشد نافع است صفت آن بلبله سیاه

کا و بریان کرده درم حرف مقابله چدرم نان خواه صغر فارسی از

سریک سه درم حبس پدوده درم شری دو درم با شراب کهنه **دواصل**

خقاق بلغمی سودا ویران نافع است چون آن غزه کنند و یا خارج خلاق **طلای**

صفت آن چشم کرفس مینون نان خواه نر اسپند و احنی مرز اوند

طویل ^{۱۰۰} صفت آن از سر یک ده درم کل سرخ مسیت عدد قسط در ما و الخطا ^{طیف}

از سر یکی سی درم نشاسه سنبل از سر یک بخدرم باز و سبزده عدد ^{کوفته}

و بخت لعسل سبب و استعمال نمایند **دو یک گل** همین جا صیت و ارضیت ^{ان}

نر اسپند تخم ترب جلوت مروره رنی نوشاد مسا و کوفته ^{سخت و}

استعمال نمایند **دو یا قوز** منع تزلات کند و سرفه خشک بغایت ^{اعست}

صفت آن خشکاش سفید باد پوست مسیت عدد و تخم حلیم کثیر ^{اصمغ عر}

تخم خبازی به وانه شیرین از سر یک بخدرم اصل السوس مسیت درم

بزرگ طوناده درم مجموع ^{روز} درشش رطل آت با آن خبسانده دوشانه

تا نرم شود پس آتش نرم به نرند تا ماهر شود و بنماید بعد از آن صفا

۱-۱۲ کرده و یک من قند سفید اضافه نمایند و بقوام آرد **دراغور** **دراغور** **دراغور**

المنفعت **سخت** اول صفت آن خشک است سفید با پوست و خشک است سیاه

از سر یک ده مشال سفید صمغ عربی از سر یک پنج مشال صمغ لیبی

درم آب انار شیرین است مشال قند سفید صد درم شرباب زرد چوب

بمست **دیک** **دیک** اکله و ناسور و چشم دیدانافع است صفت زنج

سرخ زنج زرد در سر شش درم مزی که دو درم ایک آب ندین پزده درم

زنجار یک درم کوکب چشمه و سبر که سبر شد و قرص سازند **داروشی** که مؤثر بود

و دراز و سیاه کند صفت آن برنجاسف برک مورد شون بریان کرده

مساوی کوفت و بخته بر روغن مورد یا روغن بنیت سرشته استعمال نمایند

۱۱۳
دارویی که کند پارایر صفت آن شبکائی در حب سل کنند و پوی بدان

بشوند یا پارایر بک مورد دیگر سوسنج نیز نافع است **دارویی دیگر**

که حب القرع و کرم در زربکند و خراج کند صفت آن قبیل سرخس

حب اللیل از سرک بکدرم در منه ترکی دو درم تربد سفید و بانک

مقشر زربک بکدرم نمک هندی و انگلی کوفت با شیر و شکر بپزند

و پاشند **دارویی** که بیهوشی در صفت آن بانک کابلی مقشر

تربد سفید دو درم قبیل بکدرم حب اللیل نمک هندی زربک نمک

دودا
کوفت بمو منقی بسرشد و تناول نمایند **دارویی دیگر** که چون آتش نهند از

جانوران کزنده بگریزند صفت آن رفت و می گوگرد زرد و شاخ کورن با آرد

مساوی رفت یکد ازند و در و باراکو حشرونان سپر شدند و استعما
ل نمایند

دارویی که حبس عرق کند صفت آن یک مور در ق کل سرخ صندل

جکلاب بچوشاند و جابه را تر کرد پوشند **دارویی** که نافع است از همه

کرم که در گوش باشد صفت آن شراب و درم غسل سه درم روغن کل

یک درم سفید تخم مرغ دو عدد و مجموع را با هم مخلوط سازند ششم باره
کنند

و نیم کرم در گوش نهند و بر جانب تک بپزند **کمیست** و بعد از آن یکبار

آن ششم باره را بیرون کشند کرم بیرون آید **دارویی** که از همه است که از

عقرب و حیت **خاصیت** نافع باشد صفت آن آهک ک توت کوفته

بسرشد و بر محل زخم نهند یا آبک در ده چشم مرغ بهم آخته زخم نهند

110
در دساکن کرد و اگر کزوم را دروغن بچوشاند و پالانید کسی که کزوم بکند

ان روغن بر موضع ان کزندی مالند در دساکن شود و اگر باطل آن روغن

پا میزند چون کودک از مادر زاید از ان نمیدرم کجا م کودک مالند در

عمر او کزوم نکند و اگر بکند هم در دکنند و اگر جگر گوش خرب موضع کزندی عفت

مالند در دکنند و اگر سرش سیر که ترکند و مالند همین عمل کند و اگر ان

کسی کزیده باشد بکیند و نمک سوده دروغن چرخ گرم کنند و بر سر

نهند همین عمل کند و اگر برک تا که راه بپزند و بر موضع نهند و بحال

درد
ساکن کرد و اگر مغز و نخ سپر و سیر کوفت بر زخم مالند دفع باشد

وارسی آتشک زین معسول هفت شمال خا و لادن مصطکی سورجان

۱۱۹

از سرک دو درم تربسین پنج نفیسه از سرک سه درم روغن نیت
پانزده شمال روغن کل ده شمال آب لیمون پنج شمال سه پیرسی ل

یا جبریت باشد تو تیا و سفید آب مردارنک از سرک و درم زکاء
نیم درم اضافه نماید و بطریق مهورم هم رتبت نماید و بدستور

دارویی که پهبوشی آورد صفت آن فیون چند درم خشکاش سیاه

در سه طریل آب بچوشاند باه طلی اید و نیم رطل کندم پاک بچوشاند

تمام شود پس کندم از خشک کنند و بکوبند و یک شمال از آن سرگرد

پنجد شود **دارویی** که همین خاصیت را در صفت آن خشکاش سیاه و

از سرک بخدرم و البرج چم شمال و در سرک بسج و بگرد و منقال نکرند بجز

شانند و صاف کنند و بافت بقوم آوزند منقال از آن سکر باشد

و اگر دشنه در شراب کنند سرکه بخورد و پوشش دو اگر خوبند که مست ^{شود}

سرکه گندم با کلاب ^{بهند} یاد و ع کاو بارف سرد کرد و پوشند

دارویی که نافع است از همه جگر و جرب و سعفه از شمش خوانند صفت آن

پوست هلیله زردش ^م سنابلی و شاپیره از سرک دو درم این

و نیم کوفته و شمش کوفته بسبب شری متقابل یک جوز

دارویی دیگر که شهوه رویه زنان حامله از دفع کند صفت آن مصطکی

یک درم عود خام ^م درم زبره کرمانی دانگی و نیم کوفته و ^{کلفت} ^م ^م

سرشته بوشند **دارویی** که نافع است همه درد دندان که سبب برود

باشد و از تریاق الاسنان نیز کوشید صفت آن چنانست ^{۱۱۰} **فلفل مر**

زراوند مدح کهنسپل مویز فیون زرنج مساوی کوخت و غسل شد

و پنهان در آن حل کنند و بردن **دارویی** که نافع است از همه درد دندان

که سبب آن حرارت باشد صفت آن فیون نیم دانه در روغن **کل حل** ^{نمکنند}

و قدری پنهان در آن نهاده چنان عمل کند **دارویی** که همین منفعت دارد ^{صفت آن}

فلفل عاقر قرحا مویز کهنسپل از سرکه یک پوز بوره زنی یک پوز و نیم کوفته

و چیت غسل شد و استعمال نمایند **دارویی** که دندان سوز خد

نافع است صفت آن **فلفل عاقر قرحا بارز مساوی جری** که هر یک بوبند و به ^{بازد}

بسرشد و در سوراخ دندان نهند **دو انی دیگر** که لته را محکم کند و گوشه

برویند صفت آن کند زراوند جرج و پنج سوسن و مالاخوس ^{کرسه} مسفا

کوشش و سرشد و استعمال **دو انی دیگر** که درد دندان را ساکن کند ^{صفت}

عاقه قرچامو زرخ ز سر یک سه درم تخم مرو یک درم آب شکر تازه ^{منقال}

شیر کاوده منقال جوشانید حساب زرد و بردن نهند و اگر سدا ^{تازه}

تازه با موز یکوبند و بردن نهند **دو آخر** بجز

الرطوبات یوخذ صفت آن ^ن سیون و فافله صغار من کل اوحد و

درهم ^{درهم} و در چینی و ملح هندی و سیمتوب من کل اوحد وزن نصف

و در فلفل وزن دانق و نصف و سکر وزن ^{الله} ربع و سیم با عر عند الحاجة

السوداء
النافع من الفضول اللزج وسهل المره

والبغم يؤخذ صفتان شرم أربع دراهم واثيمون قرطبي وصبغ

من كل واحد وزن درهمين واثيمون قرطبي وصبغ

وكونكرمانى ونيسون كل واحد من كل واحد وزن اوقية ونصف كجم

الادوية مسحوقه ومنحولة والشربة منها وزن درهم ونصف كجم

دوار حسن سهل المره السوداء و البغم يؤخذ ما ذكره

والمثيون وترابيض من كل واحد وزن درهم وكونكرمانى ملح هندى

والميلج صغر منروع النوا من كل واحد وزن درهم كجم هذا الادوية

مسحوقه ومنحولة والشربة منها وزن درهمين ما عرفت الحاجة شالله

دواء حسن یوخذ سقمونیا وزن سته قریط و ملح ہندی ربعہ

۱۰۲۱
قریط و کرسپل وزن ثلثہ قریط و شکر وزن عشرہ قریط جمع

الادویہ مسحوقہ و منجولہ یوخذ منها عند الحاجة بأحار ان شاء تعالیٰ

دواء حسن النافع من الامتلاء غلط البدن یوخذ سقمونیا

وصبر سقوطری مصطکی و خمطل الحیدر و قراح فستقین من کل واحد

اخر اویس و اجمع ہذا الادویہ مسحوقہ و منجولہ و یجوز بل منسوعہ الرجوعہ

و الشربہ من علی و در الحاجہ بأحار و بعض الاطباء یضعف سحبت الخمطل

یحدہ و ذلک خطأ کثیر و **دواء آخر** یسهل فضلا العا بالزجاج یوخذ ترید و زل و سکر

اخر امساوی جمع ہذا الادویہ مسحوقہ و منجولہ و الشربہ منها وزن درہم

بأحارث الله تعالى **دواجر** يسهل المره السودا البقرة وينفع من البرصا

يؤخذ سقمونيا وسكر من كل واحد وزن سبعة فراريط كجمعان مسحو^ق

منقولين وشبان باروان شارب الله تعالى **دواجر** يسهل الباعم اللزج والمره السودا

بأحارث يؤخذ صبر سقطري وزن عشرة فراريط وسقمونيا وزن سبعة فراريط

افتمون وزن اثنا عشر فراريط غار يقون بفض وزن سبعة فراريط وسنبا^ج

وزن خمسة فراريط يجمع هذا الادويه مسحوقه منقوله ويستف منها فالحاجة

ويشرب بعدها بأحارث الله تعالى **دواجر** يخرج البلعوم والمره السودا

عليه يؤخذ صبر سقطري وزن سمين وسقمونيا وشحم الحنظل من كل واحد وزن

درهم ووز الكرفس و اسون من كل واحد نصف درهم يجمع هذا الادويه مسحوقه

و منجوله و يحسن بل من روعه الرغوه الشربة من وزن ثلثة درهم باحاً

اشارة الله تعالى **دوا آخنة** يؤخذ ستمونياً و وزن سبعة دراهم

و بزر الكرفس و بزر الرازيانج من كل واحد وزن اربعة درهم و يكون

كرمانى و ما نحواه من كل واحد نصف درهم و دقيق السمندر ^{نصف} و

و يحسن حتى يسوى و يخبر من قرص واحد و فصل منه على عشرين فصلاً و ^{يلصق}

فى تسعة لئين النار و يترك حتى ينصبع بصحاحيد امستوياً و يخرج من التثوية ^{والشربة}

منه قطعة با حاراً و يحسن عين الحاجة الله ^{الى} **دوا آخنة**

نافع من النفس و العالج و للوقوة او جاع المفاسل ^{العصب} و استرخاء ^{الصد}

و الامراض التى من البرد و الرطوبة او جاع الطحال و يكلو البصر و ^{السمع}

ملح اندرانی نسته اوراق و فلفل وزن اثنا عشر درهلمو کرسپل و زونفایا با

۱۲۷
و انجدان و بزرالکرفس و فطر اسالیون و سادج هندی و غار بقون این

و سقمونیا و حرف و طم من کل واحد ربع درهم کجیم هذا لادویه مسحوقه

و متخوله و ترفع فی انما زجاج و یعمل عند الحاجه الیه شایسته **دوا آخر**

نیسهل البیغم و المره الصفرا بلا مشقه یوخذ عود هندی حرف و سنبل

و مصطیک من کل واحد درهم و تربد بعض وزن ربعه درهم

و سقمونیا وزن درهم بدق هذا لادویه و یعمل بحسن منسروه ^{الرغوه}

او سکر بزره الواحد غلثه و یرفع فی انما و الشریب من وزن درهم باحاً ^{عند}

الحاجه الیه شایسته تعالی **دوائی دیگر** صفت آن زاج سفید و ^{مشال}

واندک سر و کند و سه روز پانی بخورد و سنگ بریزد تو فو الله

۱۲۹

تعالی بغایت مجربست **دوای دیگر** اگر کسی سنگ مثانه داشته

است پنج ترب ده درم بکشد و سه روز نهار با شام سنگ بریزد هر جا

مجربست **دوای اخر بقوی الباء** بوجد شمع و غسل من کل و اجز

بذاب فی السمن یا حار و خلط مع من الزفت جزا و حد و غسل مثل

و تدفع الی صاحب العله لم یضعه فان ریت یا سبا فا خلط معه

الزیت او دهن البسان و مصطکی او فی موضع نافع **دوای اخر**

للجبل بوجد همین احمر و کثیر و معتقور و مرزله شور و زنباد و دوزج ^{مسکال}

مشغال لو و خوردن بیض و سفلی بیض من کل او حد نصف مشغال

بجمع هند الادوية مسحوقه ومنحوله ثم يعجن بعسل منسوع الرغوة ويستعمل منه

١٢٤

ثلاثة ايام كل يوم مفعال واحد حتى يفضى المنى من العكر ثم يادرج

في يوم الرابع لعبد لظهر انشاء الله تعالى **دواء الجمل** للمرأة التي لا يولد

مقل اربعة دراهم دهن اللبان درهمان اصل الجاوشرو اصل

الخرس من كل واحد درهم غسل ثلثة دراهم كل المقل في محرم خلط

الادوية مدقوقه ومنحوله ثم يعطى عليه دهن اللبان **دواء امي دكر**

مروه وشونيز وحم شينز وقلل مساو وكوفت وراكوش وبنه حشا

شامي كبات زرد وخنوز يا بعسل معجون **دواء اغني** صفت ان جدد

حليث وقلل در حني شونيز مرلي عسل اللبني از سركه مفعال افون سدا

خسک فلفل از سرگی یک مثقال شترتی نیم مثقال مش از نوبت پست

بنوشد **دوای مکر** که رنج بسوزاند و بدندان بماند تیرگی و فرزی را کند

و کوشت پنج دندان محکم سازد و خون باز دارد **دوای مکر** اگر عود را

بسوزاند و بانگ پامنزد و دهان را بشوید بوی دها تر بر **دوای مکر**

که از جهت بوی سرخونی صفت آن بوی پسته هله و لبلله و آمله از سرگی پنج

مثقال محم کند ناسه مثقال سب و کهر با و دودع سوخته از سرگی دو

و نیم مقل و هشتال کوفه و حبت مقل بابت کند ماحل کرده

داروهارا بان برشند و حساب از آب اینکرا **باب الدال** **مکایا** **ذروور**

در پنج و بندی رمد را نافع است صفت از زوت پرورده شیرخ

شاسته صمغ عربی نبات مصری مساوی و کوفته بجز استعمال نماید

۲۹
ذرور صغیر نافع است از همه کنت المده و در چشم که از طوبت آید

صفت آن از زوت مرئی بخدرم شیاق نماید و درم صبر عفران

تخم کل از سرک نیم درم افیون چهار دانگ کوفته و بچسب استعمال نماید

ذرور دیگر قره و مورسج را نافع است صفت آن سره اصفهانی شایخ

عدسی مغسول صلایه کرده ذرور ساند **ذرور بنوع دیگر** صفت آن

از زوت مرئی ده درم صبر عفران جنض زسربک دو درم مرصانک

کوفته و بچسب استعمال کنند **ذرور بیض** ابتدای مدر را نافع است صفت آن

افلیمسای نقره سفید صبر سقوطری از سرک و درم کثیر است درم صمغ

همه درم کل سفید شصت درم نشاسته سی درم افیون ده درم کوفته

۱۳۳

بجر رحمت آب زبانه پرورده **ذرور بر مادی** چرب

وسیل و دمنه رانافع باشد صفت آن با میران چینی یک درم توتیای کرمانی

پرورده و شیخ سوخته پرورده تو بال من مغسول سره صفتها آن

سوخته و پرورده از سرک ده درم کوفته و بجر رحمت استعمال نمایند

ذرور از زروت قرص را پاک کند صفت آن نشاسته درم زروت پرورده

سفید ب رصاص از سرک دو درم کوفته و بجر رحمت پرورده

ذرور معسل پاض رانافع بود چون در قرینه ثوبناشد صفت آن

سرکین خطاف عاقر قرحا از زروت ز کار مسخوبیا اقلیم کوفته

و بجز رحمت لعین مصفی نبشند استعمال نمایند **ذره در آب بکر**

مورسج و سیره و قره طرب نافع بود صفت آن سفید از زیره

درم تیلماقره دو درم و دو دانگ انزوت نیم درم افیون دو دانگ

صمغ عربی یک درم و دو دانگ مسوخسته دو حبشانج مغسول چهار

درم کوفت و بجز رحمت استعمال نمایند **ذره در آب** که معش و جرب و

بصر نافع بود و سیر از موافق بود صفت آن نیای مغسول ده درم ^{لوسه بلبله}

زرد صبر سقوطی از سفید زرد جو به از سرک پنج درم فلفل دو درم

کوبیده بجز رحمت استعمال نمایند **ذره در آب** که نافع است از همه دردها

کننده و سرخی و آب فدن صفت آن نیای مغسول ششاسفت از زیره

مساوی کوفت بجز بخت در و سازند **در طفره شیاو** تا بنا شود بج

مغسول حماما از سر یکی دانگی و نیم سر به صفهائی مثل فلفل ز کار از سر یکی بکند ^{۱۳۳۲}

کوفت و بجز بخت در و سازند **در وری** که نافع است از همه حرب

و بل و طفره آگله جنی صفت آن است لیمیا صمغ عربی از سر یک دم

زعفران شجوف فلفل از سر یک دم افیون بکند دم و نیم صلایه کرد

استعمال نمایند **در وری** که از همه درد چشم اطفال نافع بود صفت آن

انزروت مرپی چشمک از سر یکی ده دم نامیران جنبی دم الاخون

از سر یک دو دم کوفت و بجز بخت استعمال نماید **در وری** که ^{از همه کینه}

در فلفل دو دانگ هلیله زرد جنض ملی مرئی از سر یک دو دم زبد البحر

یکدرم مایه ان دو دانک صبر سقوطی دانک و نیم کوفه بحر حشر

استعمال نمایند **ذره سیل** توپای مغسول و مشال مایه ان چنی د

درم زبد البحر حنض کلی صبر سقوطی ارفلقل پوست پالمه زرد در یک

یکدرم زروت مربی چهار مشال صمغ عربی یک مشال کوفه بحر حشر

ذره سیل ساوج شش درم سوخته سره اصفهانی تو بال مس

از سر یک سه درم شادنج مغسول مرصاف از سر یک یکدرم صد

سوخته مایه ان چنی از سر یک و درم صلایه کرده استعمال نماید

ذره کافور نافع است از همه حرارت چشم و در صفت ان صد

مروارید با سفینه از سر یک دو درم شاسه یکدرم کافور و کلی صلایه کرده

ذرو رسازند و استعمال نمایند **ذرو رساز** گوشت برویاند خون صفت

از جرح با زرد و عاف را باز در صفت این از زروت مر کند دم ^{لم ۱۳۲}

الاخوین است او یکوفه و نیمه استعمال نمایند **ذرو رساز** که همین خایه صفت داد

صفت این از زروت مر کند دم الاخوین کلنا کل رمنی از سربک بکند دم

عدس مقشر بکند دم کوفته و چیت ذرو رسازند **ذرو رساز** که گوشت خایه

شدن از بخورد و سرحاحه به بند و سخت در وقت به شدن در و

سرحاحه بکشد و تری بر چند گوشت برویاند صفت آن از زروت ^{هم از دم}

دم الاخوین و دم کل محوم و مردار سبک و مرو کند از سربک بکند دم

و نیم کل رمنی شایف ما یثا از سربک بکند دم صبر سقوطی زراوندند ^{مرح}

از سرک و درم کوفته و چپ تمام نماید **ذوری** که نافع است همه

۱۳۵
خروج مقعد و رحم صفت آن سفید است زیر کلهار شکلی باز و مساک

کوفته و چپ مقعد را بر روغن بادام حریب کرده بر آن قشاند **ذوری** که تهر خا

مقعد را نافع است صفت آن جفت بلوط طماز و قسار کندر شاخ سوخته خلهار

شاخ کوزن سوخته مردار سنک صدف سونجه افلهامانی تفره مساوی

ذوری سازند **ذوری** که همین خاصیت دارد صفت جفت کلهار ^{ز السیر}

و کاغذ سوخته از سرک سه درم کوفته و چپ بر مقعد قشاند

ذوری که سوختگی آتش و روغن کرم و مانند آنرا نافع باشد صفت آن مر

سنگ پاک و خن از سرک قدری بکوبند و بوی سوخته را بر روغن

کل عرب کنند و این را در بارفشانند و در سه دور خشک شود **نارنگ**

روغن قسط فالج و لقوه و معدن و جگر سرد را نافع است و سیاه

مورخاها را در دو عصاب قوت دهد و صفت آن قسط ده درم فلفل فریون

از سرک سه درم عاقر قرحا چهار درم خدیو پسته دو درم شراب **کنه**

صد درم روغن نیت نجاه درم قسط و فلفل و عاقر قرحا نیم کوب **در شراب**

خيسانده گشت و صباح شرک بخوشانند تا به نیمه بدید **از آن روغن**

بران بریزد و حسد آن بخوشانند که شراب و دور روغن کاند بعد از آن

خدیو پسته و فرقیون کوفته و بچه در بخار نزنند در زمانی که از اس **آتش فرو**

گرفته باشند **روغن قسط دیگر** در جگر و معده سرد و منحل و شترخار **مغز**

صفهان مقرب الزیره سبیل سادج منیعہ سالیخ سوسن قزوین

قطار سرک مسک دم اسن خشک سلیمه عود لبان از سرک درم

مرصاف قرفل از سرک پنجدرم مجموع را نیکو کرده در سه من ^{ببزنند}

تا یک من بازماند و با نیم من روغن کهنک بچوشانند تا آب و عن با

روغن مستطابوعی دیگر که سردی جگر و معده را نافع بود چون با شامند ^{حون}

بجلی که موی فرست باشد بالدموی بر ویاند و عصابی محکم که صفت آن

قطر تلخ صد درم مر با جوز چهل درم سلیمه شش درم مجموع را نیم کوفه ^{کنند}

و در شب خواب خستند یک شبانه روز روز دیگر بچوشانند و پالانند و ^{سهم}

روغن بت یا روغن کهنک بر رویش نهند و بچوشانند تا روغن با ^{ند}

روغن قسطانسی دیگر ۱۳۸
امراض بارده را نافع باشد و محلل ریح و مواد غلیظه

و مقوی اعصاب است صفت آن قرفل سیلحه از سرکه درم ^{الذره} _{قصب}

سنبل ساوج قوه اشنة قسط از سرکه میت درم جدید پسر ^{نخ} _{نخفته}

از سرکه شتی درم مر باد محب درم سبکوفه در محب شاندا ما هر شود و بعد

از ان صاف نموده روغن کبجد و من بدستور معارف ^{ترب} _{نماید}

روغن شویبه ^{شویبه} فالج و لقوه و تشنج را سودا در صفت آن شویبه ^{درم}

مغز بادام تلخ شتی درم بکوبند و روغن ان یک شند ^{روغن} _{فصلتین}

معه و جگر و جمع اعضا قوت دهد صفت آن روغن زیتون با روغن

بادام تلخ با روغن جوز یا روغن تخم زرد الویج نیم من است ^{تازه} _{نیم من}

دو سیر و نیم در شیشه کند و چهل وز در آفتاب و نرند **روغن کبجد که**

برای جراحات نافع است صفت آن **روغن کبجد** دو صد و پنجاه مثقال

قسط تلخ و اصل السوس و تربد و زرد جو به در هلد و دانتون یعنی سیخ

حب السلاطین از سر یک هفت شمال و نیم کو سخت **اول روغن کبجد**

بخوش آرند و مقدار سزده شمال بر یک نیم بازه یا خشک صلابه نموده

قرص ساخته در روغن کبجد است به پزند وقتی که کف بر طرف شود

همان قدر بر یک کنار سائیده قرص سیه در روغن کبجد **کف است**

بخوسانند که صهار بریان شود بعد از آن دو میه مسطوره دال نموده بخوش

وقتی که او میه بریان شود کف بر طرف شود و دو دو آید فرود آورند **و نموده کنند**

و عند الحاجة استعمال نمایند **روغن میوکه** که از بابت فتح دوست از همه جرا

حالت استعمال کنند بافع بود و چند مرتبه بخوبی رسیدن است ^{ان} صفت

روغن کنجد صد و بیست پنج مثقال برک نیم دو مثقال و نیم قسط تلخ و

درم مردانک و مثقال و نیم روغن کورر بخوشاند بعد از آن فر

سهم اندازند وقتی که کف بر طرف شود قسط و مردانک باریک ^{سخته} کوفته

در آتش نموده بخوشاند وقتی که بریان شود در آتش فرو گیرند و صاف

نموده استعمال نمایند **روغن شیخ صالحان** زرد جو به و سیب ^{دانه} در

دو سیب مثقال و دیدار و اصل السوس چوب کرچوب بقم چوب ^{آنوس}

برک خوابوست خا مغیلان و در جناب زهر یکی دو سیب ^{مثقال} اهل بنجاه

هوجوه و سیت مشقال قصه مشقال جوز بواوه مشقال شحرف با مشقال
 کات سفید بازده مشقال مردار سنک بازده مشقال قنبل منسل کنبله
 ال شون بازده مشقال مومسانی کانی شمشال حد و مجرت ده مشقال آج
 سفید بازده موشل صد مشقال آب برک تنبول و مشقال ان برک نم
 نر مشقال و درخت اصفحاسی مرحومی صفت خان ابن جبار خضار
 میگردند جبرائیل و صد سفید صد مشقال بلغار بازده مشقال ^{عقل در}
 صد مشقال موم سفید صفت مشقال و نیم بازده حسه و که در اول شحرف ^{شد}
 در کیم و نیم آخالص باش نرم ملائم کوشانند چنانچه کف سنا ^{باید}
 آب بعد از آن صاف نمایند و باقی اجزا با آب پان ماب نیم و جگر که

داخل این باب نیم جوشانده شود نسبت به جویشیل جوز بوکنیده

۱۲۲
فوقل مردار شک روغن کبچد چهار سر مشغال اما خالص اول باشد اول
خل کرده

بالش نرم جوشانده چنانچه کف نیاید بعد از آن همه خرد اول کرده

ارند
سوی مومیایی جوشانده اند که تمام آب سوخته شود و اولش فرو

صاف نموده مومیایی را در آن حل نمایند و احتیاط کنند که وقت جوش

دادن روغن بنور و تم بالی حرم الله المصنف **روغن کبچد** همه در دانه

صفه این
کنند که از سردی بابت بزرگی کند و فالج و استرخار سود دارد

زده
قسط ده درم کندش هبل درم خندید سرخدرم فودنه کوهی خشک

صد
درم عاقوقر حایهفت درم مویزج سه درم جمله اینها کنند و در

درم شراب کهنه به نهند تا سبزه بشن و دو یک بخش بماند و صفت آن

روغن خیری با آن پامیزند و به نهند تا شراب برود روغن کاندیس در نهند

درم روغن **سوسن** دو درم سر فون تازه اندازند و یک جوش بدهند و ^{بردارند}

روغن سوسن بروده و استناق رحم را سود دارد و کرده مشابه سرد را

کرم سازد و صفت آن سیلحه حلسان قسط از سر یک ه درم قرفه ^{قربل}

مصطیکه از سر یک بخورم زعفران ه درم کل سوسن سی درم ^{سی درم}

سوسن و رکنند و یک رطل نیم روغن کنجد در شیشه کنند و در و با ^{را}

کوفته بر روی آن کنند و نزدیک قصاب نهند در سایه و جمل روز ^{نکند}

پس بیرون آورند و نگاهدارند روغن **سبزه خیر** مسهل بلغم بود و اعضا ^{را از طرف}

پاک کند صفت آن سپید نخب بریان کرده بکوبند و جوشانند و کف میکنند
و خاکها زنده تا تمام کف دارند که آب زرد بماند آن آب بریزند و آن

کف بردارند و جوشانند تا تمام روغن صاف شود **روغن سپید نخب مرکب**

فالج و لثوه و سینه جگر و سپرز را نافع باشد و قولنج بکشد **صفت آن**

ناخواه صغیر فودنه کوهی تخم کرفس مینون مصطکی که اسارون از سر

پست درم پنج کرفس پنج بابونج سوسن از سر یک ده درم **مقل**
شطر ج

از سر یک بخدرم بکنج جاوشیر و زرباد و درونج عقربی از سر

سه درم پهل دارچینی قاقله خیر و اوکبا به دار فلفل جوز بو اسبا

شونبر قسط کرد یا از سر یک چهار درم مجموع نیم کوف در آب بکشانند

بچسباند و بچوشاند تا نرم شود و پالانید و صندنچاه درم روغن بید
آرد

سازد بر روی آن نیند و بچوشاند تا آب برود و روغن بید شسته

دو درم با ماء الاضویب **روغن ترسیب** مانند روغن بنیت بود گرم تر
از روغن

پد بخیر باشد و درد گوش را نافع بود با دکه در گوش باشد و در کت

صفت این آب سه جزو و یک جزو روغن کنجد و بچوشاند تا
آب برود

و روغن باند **روغن خشک** عسل اللؤلؤ را نافع بود صفت آن خشک ده
مشال

بخیل چهار مشال نیمه کوبیده شاند و پالانید و یک چهار یک و
روغن

کنند اضافه نمایند و بچوشاند تا آب برود و روغن باند **روغن کدو** بوییدن

و مالیدن آن سرسام و مالی خولیا را نافع است صفت آن و تازه
کست

و پوست آن بخرشد و با تخم و سحشم بکوبند و آب آن بکینند چهارمین

روغن کنجد برویش بزنند و بچوشانند تا آب و در روغن باند اما بهر است

که منعکد و دانه خشک باشد مانند روغن بادام **روغن بجزین** فالج و در

زانو را نافع باشد مانند روغن ترب صفت آن آب بجان و جزو

روغن کنجد بجز و بچوشانند تا آب و در روغن باند **روغن لاله** معده

سرد اگر کم کند صفت آن برک لاله از نبات آن جدا کنند و در شیشه

و روغن زیت برویش بزنند و در آفتاب بپزند یکماه **روغن کدو** **نشانه**

له اگر کمی باشد ریل کند صفت آن روغن کلده درم بادام روغن

سیرن بجز درم سرکه کهنه سی درم بکیند بکیر مفرج سازند و بچوشانند سرکه

و روغن بماند و در گوش چکاند **روغن کندر** در گوش که از سردی باشد

زایل کند صفت آن کندر چرخ درم صبر سقوطی و **مصطکی** که خندید

حضض بکی سره کا و ز سر بکی بکیرم روغن بادام تلخ پیست درم

چهل درم ادویه را کوفت با شراب روغن بجز شاند تا روغن بماند و با لایه

و در گوش چکاند **روغن مصطکی** معده را قوه هاضمت آن روغن

زیت نچاه درم در شیشه کند و در **مصطکی** که برایش ریزند و بکی تا

آب کنند و آن شیشه در میان آن یک و ریزند و آتش کنند آب بچشد

خندانکه **مصطکی** که کداحه شود **روغن مورد** مویز کا هد و نچه بچشد با

برواید صفت آن بکیرند **مویز** در دسته جزو روغن بکیرند و با یکدیگر بچشد

تا آب برود و روغن بماند و مستدری لادن و ران اندازند تا بگذرد

۱۲۸
و فرو گیرند **روغن دیگر** که موی را محافظت کند صفت آن پوست هسلله

کاپلی بازو برک مورد از سرک بجز و در شراب کانی خسیانند شباً

پس نزنند و پالانید و بجز روغن کجند در آن نزنند و در هر صد درم ^{روغن}

ده درم لادن وقت فرو گرفتن بنیازند و فرو گیرند و شبت ^{نماند} یریدن

و صباح در حمام بشویند **روغن دیگر** که مو را سیاه کند و از فادون ^{روغن} کاهند

صفت آن سیاه بندی حماما حصض کالی لادن آمله از سرک بیج درم ^{زنده}

در سر که سه طر است نزنند با طلی آید و یک طل روغن کنجد بر آن نزنند

و میجو شانند تا آب و دور روغن بماند و سر روز سر را آب ککنجد و آب ک

چقدر می شویند و این روغن **بالمند** که موراسیاه کند و تا ^{ششماه}

سیاهی و باذصفت آن چو رهنده است مانند آن اگر گیرند و مغز آن

پرون کنند و نروده درم از آن مغز براده درم آمله و دو درم براده آن ^{بمقدم}

بوره زنی در سم بسایند تا خوب صلایه کنند و در میان آن ^{آن} بچو کنند و

بچویر کم کنند و تا م آن جوز را در کل حکمت گیرند و در میان آن ^{تشنه}

چندانکه یک ساعت بی بکد و وارثش پرون آورند و روغن که از ^{آن}

رانیده شود در موی بالمند که مقصود حاصل شود **روغن جنا** موراسیاه ^{کند}

و عوق النساء و وجاع معال را نافع باشد صفت آن که خوا چهار دانگ

در دو من آب بچوشانند تا نیمه آید و با لایند و با نیم من روغن ^{بسد} بچو

تا آب برود روغن بماند **روغن آمله** موی را سیاه کند و قوی گرداند **صفت آن**

۱۰-

آمله مقشر بر کب موز دو پوست پنج صنوبر مسامی کوفت در آب پزند تا بپزد
شود

وصاف کنند تخمان روغن کبب اضاده نمایند و جوشانند تا روغن بماند

روغن صفت در دو بهشت بر سر موضع که بماند موی سبب بود **اصفت**

آن بکیر و کخیز بوزه و سوراخ کند و دانه از او بیرون آرند و سی عدوزه

تخم مرغ درندرون آن ندارند با نج سیر روغن بنیت بر کب موز دو کوفت

و براده این صلا که روز از سرک ده درم سوراخ خربوزه را محکم گرفته در کب

و کیشب در تنور نهند و روز دیگر بیرون آرند و کل از آن جدا کنند **این خربوزه**

را با روغن بنیت بماند تا نرم شود و کاپدازند **روغن** که سهر با فراط آورد

سرد تر بود و جرب مالیدن نافع باشد و صلا

۱۵۲

مفاصل را نرم کند و در ناخن مالیدن صحت را نگاهدارد و دفع بی خوبی کند

صفت آن مغز بادام شیرین کنج در میان آن نباشد سفید کند و به نیمه سازد و خشک گرداند و هر دو من بادام با یکمین مشک بروش

و در خطبه کرپس کنند نوزده روز در میان سپردا کند بعد از آن بیدار

از آن جدا کند و بشه تازه بی علف بروش میریزند و چند روز زیر حانه

خواب کنند تا نیک بوی بشه گیرد بعد از آن معلوق سازند تا نیک گردد

بمفشه از آن جدا کنند و اگر مفشه تازه کند بشه بهتر بود و روغن کهنک

رسمت روغن کل بادام روغن کل بادام معتدل بود در حراره

و بروده ماغ رانا فع باشد و منم سقرید و اسهال مراری را باز داد

و در دسره که از گرمی بود سو دارد و چون آب سیرکه به پزند صاحب

و حکم را نافع بود صفت آن چون همیشه با دام است که بجای نقشه ورق

کل سیرخ کند شزده من با دم دو من رق کل سیرخ **روغن کل سیرخ**

و شقایق و زنبق و یاسمین و کرس و سداب و شبت و بابونه ^{باز} سیرخ

باشد و سوراخ است که در شیشه کند و در قصاب آینه بکند و زرد کبر و ^{عن} کبر

بروشن نیند و در قصاب بکند **روغن انجیر** که از آرد مهن المبارک ^{کند} کبر

خاص سپارد دارد و کبر مترو لطیف تر از لفظ سفید است که امراض ^{را} بار

نافع بود و نجابت خوب است و سودمند بود همت کردن عقرت و کسی را

که ایفون و بز السنج داده باشند و خورده باشد بسیار نافع است

۱۵۲
صفت آن آجر سنج آب نذیده را پاره پاره کنند و در شش اندازند که کج
شود

و با امبر بر گیرند و در روغن زیت اندازند و بعد از آن پروان آورند و

شیشه کنند که کل حکمت گرفته باشد و سرش را بموی آب بگیرند و کلکی

که سوراخ در آن باشد و چرم کند و بعد از آن ما و او شش در آن اندازند و

دزیر شیشه نهند و روغن که بکند گاه دارند **روغن زنجبیل** مفصل نافع است

صفت آن سوراخان مصری است بدین مگر فس تا زه از سر یک و شغال الذی

پنج شغال سوراخان و قصبه زیره را نکند و کج است و کج است و کج است

بجوشانند تا مدها شود و بیالانند آب کرفس اضافه نمایند و با یک چهارک

روغن زیت بچوشاند آب و دور و عن بماند **روغن گرا بونیر** را

بافع بود صفت آن آب کند نایک من و عن کجند نیم من باده درم

مقل بچوشاند آب برود دور و عن بماند **روغن توره همه** دفع سرت

انزال نظیر دارند و چون کف پارابان چرب کند صفت آن **توره**

از پوست پال کند و بکوفته در میان شیشه کردن از کند و سر شیشه

بموی آب محکم کند و شیشه بکل حکمت **گیرند** و در کانسه برک که آتش

خوان کرد و رتب نمایند و پنج کانسه **سورخ** کند و سر شیشه **ان**

پرون آورند و در زرشیشه بالانیدهند و کانسه بر بالای پایه **کند**

و آتش بالای شیشه کند در زدن آن کانسه و عنی که از آن **کند**

روغن عفتاب سنگ مسانه را پاره پاره کند و پروین آورد و صفت آن بنویسند

۱۵۹

چینی سهندی حیطیا با پوست منج کبر از سر یک و قیه روغن بادام تلخ

یک پل دار و بار اگر فست در شیشه کنند و روغن بر سر آن نیند و یک هفته

در آفتاب نهند و بعد از آن سالانید و ده عقرت بنه در آن اندازند و شسته

به بند و یک هفته دیگر در آفتاب بگذارند پس سالانید و دو قطره از آن

داخل حیل چکانند **روغن بارودین** منقول از قانون است و جاع بارود

احشا و قویج و مغص ریه را نافع باشد و بادهای غلیظ را دفع کند

و درد گوش را ساکن گرداند و چون در منی چکانند صداع و شقیقه بارود

سودمند بود و زنگ را نیکو گرداند و رسم را گرم کند و چون در آن حیل چکانند

امراض مشابه را نافع بود این روغن شرف روغن است و منافع این بسیار

ریت صفت آن قصب الذیوره سعد ورق الغار عود بک الک کاج ^{۱۰۵}

برک مورد و ذر اهل **السنبل** و ما تا فرجوش مسامی نم کوفه در شراب

و آب بخسانند شبانه و ز صاف نموده بار و غن کنجد بخوشانند آرد

و روغن کاند **روغن نلند** نسخه دیگر او را مصلبه معده را نافع باشد

صفت آن روغن بان بکریل سنبل رومی نم قوی مصطکی سعد طاز و خضر

و قصب الذیوره از سر یک یکدیگر و نم کوفت در شیشه کنند و سرش محکم سازند

و یک هفته در آفتاب بگذارند بعد از آن صاف کنند و دویه دیگر باره در آن

ریزند و چمن پسته نوبت بعد از آن صاف کرده استعمال نمایند **اما و الحقا**

سنگ کرده و مثانه بریزند صفت آن بکشد چند عجب تر را در دیک نهند

۱۵۸
و سرش محکم سازند و در تنور کزرم نهند شش ساعت پس بیرون آورند

کوفته و بجزر پسته اعمال نماید **بسیار از آن** پست و کرده کزرم کند

و محکم سازد و معده را قوه دهد و بلغم دفع کند و بوی دهن خوش کرد

و آب از دهن باز رود و بادها بشکند و رنگ مثانه پاک کند و منی پزند

صفت آن محکم کزرم شش گزرم کزرم شش شب تا خواهر از زبانه

منع کزرم خمرزه معر کزرم با درنگ پنج کزرم شش شب تا خواهر از زبانه

قره عرفان مصطی که عود خام از سر یک بخورم بسیاره و کباب

چینی فلفلمونه از سر یک سه درم عشر شب کیشمال عسل سه وزن دو

عبر از غسل کف گرفته بگذارند و اوویه کوفت و چینه بان سپر شوند و

۱۵۹

بعد از دو ماه استعمال نماید شری دو مثقال **زنجبیل** منی بپزاید و

باه راقوه دهد و پشت و کرده راقوه و محکم سازد و مرجماعت را ^{عطش} نافع

باشد صفت آن تخم کرفس تخم کدر تخم شلغم تخم شبت ناخواه از آن

مغز تخم خرپوره مغز تخم باد زنگ سیح کرفس مغز حب ^{ناحیل} لطم مغز حب القفل مغز

مغز ^{مروحا} حلو از سرک پنج مثقال سبزه قرفل قلموه کبابه رطل

تخم اسپست تخم حریم تخم پازرب الرشاد نخره تخم کند ناخونجان

جوزبواکل قرفه دار قفل از سرک سه درم قرفه و عفران ^{مصطک} کند

عود از سرک چهار درم تخم بلهون زیدان همین سرخ همین سفید مثال

لسان العصاره از سرک بخدرم بصل الفار بریان کرده بکدرم خصیه الثعلب

۱۹۰
قضیب کا و سووده مغر که کجشک ترشک مراکش خرا از سرک ده مشال

عشره دو مشال مشک خالص نیم مشال قند سفید بوزن دو و نیم مجموع

بطریق معمولی چون سازد کرم مزاج دو مشال بوشد و عجب آن ده

درم شیر تازه ده درم شکر دران حل کرد پاشاد و سرد مزاج بخدرم

فرو برد بعد از آن یک کاسه مار العسل پاشاد **باب السیف جلی مسهل**

معه راقوه دهد و استهای طعام آورد قویج یک شای صفت به آن صفها

نیم من از پوست و دانه پال کند و در سرکه یا شراب بچوشاند تا محض شود

و از غزال سرون کند و کین عسل صاف کرده بر سر آن بریزد و بچوشاند

تا بقوام آید و این روهارا کوفت شرابان بسببند بخند و ارفل فاقله کبار

وصغار دار صنی و عفران از سرک سه درم مصطیکه پنجم بر بدیه

سستی درم سقمونیاده درم شری زنج تا هفت منقال آب گرم همه

سفرجلی پستانی صاحب مزاج گرم را موافق باشد و در فصل گرما

ازین جهت محمد بن کریم این سفرجلی پستانی نام نهاده صفت آن

سقمونیاده دو درم و نیم تربسینده درم منعم خیار مغر که در

پنج درم ورق کل سرخ و تابشیر از سرک دو درم و نیم رین و عصا

از سرک پنجاه درم آب به و زردین بچوشاند خد که بخند که خست شود

و بقوام آید پس روهارا کوفت و حبه بان بسببند ازین جمله ده

۸۰
سفر حلیمسک شلم به بند و معدن را قوه دهد و دفع فی صفر کند

۱۹۲

ولون را نیکو گرداند و ششهای طعام آورد و صفت آن به صفتها می آید

و دانه پال کند در نیم من سرکه بچوشاند تا ماتهرا شود بعد از آن بکوبند

و نیم من عسل بر سر آن ریزند و بچوشاند تا بقوام آید و فرو گیرد و این

دارو با کوفته شراب آن سبزشد بخندل فلفل دار فلفل از سر یک چهارم

نخم کرفس یا نحوه عفران از سر یک دو درم شری چهارم فعال **سحرنا**

با دهای علیط را دفع کند در دندان و قوئح و عسر البول بلغمی از شود

و سده جگر یک شاید و صلابه از آن سبیل کند و معده را گرم گرداند و تجویز

نافع باشد و سرد مزاج را موافق باشد صفت چند سرد است در صفتها

اسارون قود و قواز سرک یکدم خلط دار و سفل یارزد قسط از سرک

شش درم عفران نیم درم یارزد در غسل یکد از زرد و پاراکوفت ^{۱۹۳} عخته

بان سپر شدند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شری نیم مشال با دو

بات کرم **کنجین** ^{دانه} صفر دفع کند و محر و مزاج از موفی باشد ^{تھانی}

حاده و جگر کرم را نافع باشد و شکنکی نشانند و سده جگر و سایر

بکشاید و بول از صفت آن قند سفید کین دیک کند و یک ^ک جها

سرکه صاف بروی آن ریزد و چو نشانند تا بقوم آید و یک ^ک وقته کلاب

بر سر آن ریزند و فرود گیرند **کنجین** ^{دانه} و **وری بار** ^{دانه} سده جگر کشاید ^{و بول}

و تھانی حاده را نافع باشد و شکنکی نشانند صفت آن پوست ^{سج کاشنی}

هفت درم تخم کاسنی تخم خروزه تخم خیارین از سربک چند درم بکوفه

در آب و یک چهارونیک سرکه چنسیانند شبانه روز و دیگر بکوشانند

و بیالایند و بمن قند سفید بقوم آورند و بر سر آن کنند و دیگر بازه بقوم

آورند و فرو گیرند *سکنجبین زردی حله* سکنجبین کتک کتک بکوشانند و دیگر بکوشانند

و فصول از معد پاک کند و سقفه را نافع باشد صفت آن کاسنی *سکنجبین*

تخم کشوت تخم کرفس رازیانه نیون پوست سح رازیانه پوست سح کرفس

از سربک ده درم در آب و سرکه چنسیاننده چنانچه ذکر رفت و بمن قند

اضافه کنند و بقوم آورند *سکنجبین زردی* برقان در دگر بران

که از گرمی باشد سود در صفت آن تخم کاسنی سکنجبین درم تخم شاه

و تخم کشتوت از سرک ده درم ریوند چینی پنج درم ریوند را کوفته در صره بپزند

و با او به دیگر در دو من آب بوشانند و زمان مان کیسه ریوند را بپزند ^{۱۴۰}

تا شیر تمام باز دهد بعد از آن صاف کند و با یک من قند و چهل مثقال

سرکه بوشانند تا بقوم آید شربت پازره درم پنج درم کلاب بوشند

سکنجبین ریوندی عیدر در دجگر اسود دارد و سنگ بکشاید و طبع

سرم کند صفت آن ریوند چینی درم تریب سفید سفاج و تخم کاسی

از سرک نیست درم غار بقون مغزل پنج درم مجموع را در دو من آب بپزند

و سه درم و دو دانگ بخت پهل کوفته اضافه نمایند و صاف کند و یک

سرکه و یک من نیم قند سفید خنک از گرفت بوشانند بقوم آید *سکنجبین*

بزوری معتدل سده سپرز و جگر یک شاید و بول براند و تهای مکره

۱۹۹
نافع باشد صفت کرم کاسنی از زبانه کرم کرفس از سرک سه درم ^{کاسنی} ^ج

پوست پنج از زبانه از سرک هفت درم مجموع نیکو فست در سه طل آب و بست

درم سه که خسیانند کیشبانه روز روز دیگر بخوشانند و بکین قد بقوم آوند

سکچین پانی تهای کهنه و محرقه و جگر و حده کرم اسودارد ^{شک}

بشاند صفت آن آب نار شیرین آب نار برش سرک نیم من بخوشانند

تا بقوم آید و فتری ز رشک در سر که صاف یک چهار و یک ^{بکین} ^{صفت}

کند و بخوشانند تا بقوم آید و اگر عوض سر که مریه کند **سکچین پانی**

همین خاصیت دارد صفت آن آب پنجاه مثقال سر که صاف و کلاب ^{و آب}

از سرک سی منعال قند سفید بکمرنج نشاند و بقوام آورد **سکنجین سفید حلی**

۱۹۴
معدده و جگر را قوه و اشتهای طعام آورد و سده جگر کتاید و

نافع باشد و طعام بر هضم کند **صفت آن** است به صاف کرد و بکمرنج یک

سرکه و بکمرنج سفید بچوشاند تا بقوام آید و اگر بجای سرکه لیمون کند

صواب باشد **سکنجین بنفشه دیگر** که صلابه سپر را نافع بود **صفت آن** بود

غار لیمون پوست سح کبر پوست درخت پد فوه کرنازج افتمون غافتم **کنسور**

نجم کاسنی از سرک ده درم در یک چهار و یک سرکه آب حلیناند و

با بکمرنج بقوام آورد **سکنجین دیگر** که حرارت خمار و صفر انباشد و اسهال

باز دارد و کسی که آلبه پدید آید باشد نافع بود **صفت آن** سرکه کسه و **کلاب**

از سرک چهار و یک برک کل سرخ چناه درم کلنا رست درم کوفته

در سرکه و کلاب خیسانند سه شبانه روز پس بچوشانند و بیالایند

یکین قد سفید بقوم آورند **سکنجبین** **سیمونی** مالنجولیا و صحاب **حش**

و صرع زانافع بود صفت آن استیمون درم بسفاج و ستره سفید

از سرک شش م کاو زبان پر سیاوشان **م** کاشنی از سرک پنجم

حاشا ورق کل سرخ کافیطوس از سرک چهار درم تخم باد روج

مخم و خشک باد رنجویه زباد در روج عقری همین سفید همین سرخ ساج

هندی قافله سنبل از سرک سه درم کلقتد افغانی بوزن دو به در که

و آب خیسانند شبانه روز و بچوشانند و باک من قد بقوم آورند

سکنجبین ^{۱۹۹} اسطوخودوس از بانه شاپهتره از

سرک بخدرم آیمون سبجاج فستقی سناکلی پوست بلبله کاکه

از سرک ده درم مکوفه درخاه و پنج درم سرکه تنک شانه روز

وصاف کند و بانیم من قند تقووم بکیرند ^{سکنجبین} استقا و صلا

طحال و ورم صلب و جگر نافع بود و سده بکشا به صفت آن از بانه

پوست پنج از بانه پوست کبرجم کاسنی خشک و قافوه غافت ^{مستین}

از سرک ده درم ککشوت کرم کرفس پوست پنج کرفس حبه ساسا ^{رون}

از سرک هفت درم در صد درم سرکه خسیانند و بانک من قند تقووم ^{او}

سکنجبین ^{عصلی} ضیق لیس و ربو و سرفه بلغمی نافع بود صفت آن

سرکه عضل یکبار و یک با غسل مصفای **چونمانند با آب و نمک** یکبار برند

۱۵
سبب غشوی به نسخه دیگر استسقا و در و بهلو که از سردی باشد و

گفت بلغمی و فالج و لقوه و سرسام بلغمی و ضیق النفس **انواع** باشد

و سده جگر و سپر کشاید و بچه مرده میزد و صفت آن سرکه **عضله**

یکمین رطل از زبانه سنون جلینت عاقر قرحا بود نه دشتی رسته **انک**

درم تخم کرفس بره کرمانی فردمانا از سرک پنج درم دو به زنجبیل

کند در سرکه عضل و یک چهار و یک غسل صاف خیساند و **انقباض**

نهند بعد از آن لایند و پیش از طعام سی درم استعمال نمایند **عضل**

سخ دندان سحت کند چون بدان مضمضه کنند و از همه عرق النساء و **النفس**

و بر بومبید بود و بوی من خوش کند صفت آن بکنند با عسل

و بکار و جوین پاک کنند و در رسیان کشند خبا نچه سکه بگر خسد و ل ^{۱۴۱}

در **سایه کاه** پازند نا خشک شود بعد از آن در ظرفی کنند و سرن

نه من سر که کهنه غسل کنند و دو ماه در قلاب بهند و بکار دارند

سفوف طباشیر دل که زمره سود دارد صفت آن گل سرخ و طباشیر است

سه درم کشتیر شک دو درم سبدمر واریدنا سفوف که با از سرک هم درم

کافور و کی و شری دو درم با کنجبین حلی **سفوف درونج** حصفان ^{را}

سود دارد صفت آن درونج عقرنی لسان الثور از سرک شش درم ^{العسل}

زرباد دو درم کوفه و حبت شری یک مثقال با یک چهار شرب کهنه با

سفوف معده سرد و تر است و دارد صفت آن قرفل و کبابه از

۱۴۲

سرک بخورد مضطک و سبب از سرک است درم عود خام پست درم

طبرزد بوزن همه شری یک مثقال بوده درم کلقتد **سفوف قافله** شهواته ^{طین}

و شهواته رویه زنان حامله را نافع باشد صفت آن قافله خیر و کبابه مساوی

شکر بوزن همه شری دو درم بابت کرم **سفوف حماله** محرم کاه

تخم کرب زرشک منقی سماق عدس مقشر کل سرخ طباشیر مساوی

کوچک شری سه درم بایک طسوج کافور در آب حل کرده بپوشند

سفوف کرب دفع سرعت منی کند صفت آن تخم کرب مغربا و ام

تخ فودنه از سرک است درم ناخواه و مک و سدک زیره کرامانی از

سرک یکدوم کو بخت پور اب انار حل کرده بنوشد شری سه درم

۱۴۳
سرفوف انیسون بادهای معده دفع کند و معده را از اخلاط غلیظ

پاک کند صفت آن انیسون با خواه تخم کرفس از سرک بخدرم کند چهار درم

فجاج اذخر و قسط و مصطکی از سرک سه درم سپندان سفید سی درم

کو بخت پور با فایده بر شری سه درم **سرفوف جوز** اسهال بلغمی را

باز دارد صفت آن زبوا بریان کرده سه درم با خواه یکدوم کند سردی درم

کو فته بات کرم بنوشد **سرفوف مقانی** بواسیر و مغض و اسهال کهنه

کرمافه
و بواسیر و زحیر و ضعف معده را مافع باشد زره تیرک است درم زره

در سر که خسیانند و خشک کرده و بریان کرده پنج منغال بزرگمان
بجگم کند

و پیله سیاه در روغن بنیت بریان کرده از سرک دو مثقال مصیطک

۱۴۲

یک مثقال مجموع را کوفت سوهی تزه تیرک شری دو درم بابت سرد

که ساسل البول را نافع است صفت آن بلوط پنجاه درم کندرسی درم کشتک

بریان کرده کل رنی صمغ عربی از سرک دو درم کلنا کرنا زنج ایزیک

پنج درم شری سه درم آب خالص **سوفی** که پهن خاصیت دارد صفت آن

کند سوغ دلجان زیره کرمانی شاه بلوط حب الاس مساوی کوفته و

استعمال نمایند **سوفی** معده را و جگر و اوجاع معال و سرد

که سبب آن استلابا شد نافع بود صفت آن مک طعام سی درم سفید

پست درم کربل بارزوه درم امسون نفث درم جرجر ناخواه در

فاضل سیاه فودنه از سر یک ده درم کو حش و شری سه درم باب کرم

سفوف **هبله** ورم جگر را نافع باشد صفت آن هبله سیاه پوست

هبله کابلی از سر یک هبل درم نیم کرفس امسیون رازیانه از سر یک

بج درم کو حش و شری سه درم باشی شتر **سفوف** **دک** که ورم جگر

سودا و دو بول بر بند صفت آن **نخم** **فر** **پوزه** **نخم** خیارین از سر یک نیم

نخم کاسنی کیم کشوت از سر یک سه درم نیم کرفس امسیون رازیانه

السوس از سر یک دو درم عصاره زرشک چهار درم روید **حسن**

یک مثقال لک معسول چهار دانگ زعفران و سنبل مصطکی و **فستق**

از سر یک یک درم کا **قور** **دنگ** شری سه درم **سفوف** **کرم** **سفن** **خود**

نخاه درم در سرکه و آب یکشانه روز بخنساند خشک کنند و بر جاشسته

۱۴۹

خشک کرده و نان مین بده خشک کرده سنی درم مغز بادام ^{شصت} معسر

درم کشک جو کشک کندم از سرک سنی خم خشکاش سفید سنی درم

طبرزد نیم من محمد ع کوفته در یکدیگر فروج سازند و سر صباغ سنی درم

باشیر تازه پاشانند **سوفی** **ایودجی** ارجمه زخم حیرت **صفت آن**

تخم تره سیرک بریان کرده بزوطونا بریان کرده اسهل بریان کرده

از سرک دو درم زیره کرمانی تخم کندنا تخم شبت تخم خشکاش ^{ازین}

تخم کرفس بزرنج از سرک دو درم و نیم افیون ^{کنند} درم و دو

کوفته دو درم از آن سفوف سازند **سوفی** که نفت الدم

نافع باشد صفت آن طباشیر کل سرح کل زنی کل محتوم سادج

عدسی مغسول تخم خرفه از سر یک بندم سب که برام و اریذمان خسته شای

سیندر ب السوسل قاقیا عصاره الحبه اللیس از سر یک سه درم

بست درم فنون و درم مجموع کوفته و سوای بزرقطونا سفید

شرفی دو درم باب ان یا بارک خرفه و اگر حرارت قوی نباشد

سه درم کند اضافه این روها نماید **سقوط حب الزمان** ضعف معده

دموی و مراری را نافع باشد صفت آن ناروانه بریان کرد

ده درم بلوط سماق زیره کرمانی مدبر حب اللیس شکر خشک بر

کرده خروب روکنار از سر یک بندم **درم عود** و خام بندم **درم آمله** یک

کوفتشه بارب به استعمال نمایند شری سه درم **سفوف طین**

۱۴۵

وانرا سفوف النسیان کونید اسهال مزاجی و دموی نافع باشد

رمانگدوره

صفت آن بزرقطونا تخم کینیا تخم مروشاسه تخم حمص بر

صمغ عربی کل رنی طباشیر مساوی کوفشوی سه تخم اول

بیکدیگر بامیزند شری سه درم بروغن کل با دوام جرب کرده بجلا

تر کرده فرو برند **سفوف از ترکیب حکیم زرا** اسهال سفوف بر او ^{مغص}

نافع باشد صفت آن نشاسته صمغ عربی تخم خبازی بریان ^{ک کرده}

از سرک بیج درم کل رنی دو درم کوفش و نخبه سفوف سائ

سفوف ابن اسویه جهت ترخرو و جمع معا و ^{ست} سحج نافع

صفت آن تخم حطمی مقشر و تخم خیارین مقشر از سرک بچرم نشا

149

بریان کرده در صمغ عربی و کل رنی از سرک دو درم کوفته

و بخت شریسته در صبح و سه درم شبکاه پاک طباشیر و کل

ارمنی و صمغ عربی در آن منقوع باشد نافع بود **سفوف شک** شکم

و ضعف معده را نافع بود صفت آن سماق نانخوره رخیل انار دانه **بریان**

ز شک منقی اردکنار از سرک دو درم نبات سفید بخت درم کوفته

و بخت شریک یک مثقال **سفوف سماق** شکم نشاند و سهال معده

نافع باشد صفت آن سماق ده درم حب الاس و انار دانه بریان کرده

از سرک بچرم خرنوب پزوده در صمغ عربی کلنار از سرک دو درم

کوه خسته و شریک یک مثقال سفوف **سورخا** نقرس و منقل و

عرق السنار نافع بود صفت آن سورخا بن مصری ده درم سنار ^{۱۰۰} مک

هفت درم پوست پله زرد مغز بادام مقشر از سر یک سه درم عصاره

نمید **سورخا** یک درم قد سفیدی درم و اگر ماده بلغمی باشد بر بدیه

بج مثقال اضاده نمایند و همونیا نمیدرم هر ضاده کسد **سرفون**

سرطان سلول از بغایت نافع باشد صفت آن هرطان **سرفون**

سوخه ده درم سین قبری صمغ عربی خشخاش سفید و خشخاش **سرفون**

معترسم خرپوزه از سر یک پنج درم کوه خسته و شریک یک مثقال باشد **سرفون**

انار شیرین با شرب خشخاش **سرفونی** که شک کرده و مشابه اطفال **سرفون**

صفت آن مغز پوزه صمغ عربی صمغ الوقلیت و یکو حش و شری

۱۵۱

نمیدرم مایک درم **سفوفی** که خفتان کرم را نافع باشد صفت آن

کل زنی و شیر خشک از سرگی یکدیرم طباشیر و کمر با از سرگی نمیدرم ^{کافور}

دانه کوفه و حش پاد و نوع کا و دهند **سفوفی** که از برای در

سک و نفخ و قولنج مکرر تجربه رسیده خواصه خصوص بلغمی مر جان را ^{صفت}

آن پوست هله کابلی را زبانه ریش پل مک سیاه جوین بد سفید جو ^ع

کوفه شیره و درم ما چهار درم مایک کرم و قحطاب بخورد **سفوفی**

ارسطاطالیس که از زهر اسکندر ساخته بود مقوی باه و قوت

بست و کرده بدید و بر با ضمه زنی بدوشهای طعام آورد و بوی ^{هن}

خوش کند و در اوقات دهن و نشاط و در ب و تباهی معده و امتلا

راناغ باشد صفت آن قره ساج هندی خود قماری هیل ساو

مصطیک پوست هلند کابلی و خمشک نامشک زیره کرمانی مدبردا

اشه فلفل و دار فلفل که در پیل قر فلفل ناروانه جوز بوا فلفل کباب

و عنبر و کافور جو دانه حب امسای سواهی عطریات مشک و کافور

نصف وزن نبات مصری برابر جمیع اجزا باشد مجموعا کوفته و چسته

کامدار و شری بکیرم تاسه درم سفوفی که معده را قوت دهد و

کند و ریاح را تسلیل دهد صفت آن زرنبا و حب الاس زرنبا کدو

فلفل کدو یک درم و در چینی دو درم بکیرم امسیون را

پوست پرون پسته پوست استرج از سر یکی دو درم تخم کرفس
پایله کابلی بودنه از سر یکی یک درم تخم گشتر مصطک فافله نغساع رزق
از سر یک دو درم سماق یک درم عود قاری عفران زیره کرمانی زرد بر سر
دو درم مجموع را کوفته و حبه کاها را در شرتی بکنشغال **سفوف** هبه
صعب انافع بود صفت ان مصطک و نبات از سر یکی دو منغال تخم
رخسپل اجو این رازمانه زیره مدبر از سر یک یک درم مجموع را کوفته و حبه
نگاه دارد شرتی دو درم ناشا باب سرد فرو برد که مفید است
سفوفی که جهت اشها و قوت باه و ضعف معده و در دل درد
و ریک مثانه و دفع بواسیر و چشک نافع باشد صفت ان فصیل الذره

عقل در عود هندی صندل مقاصری مساوی و یکوی اگر صفاوی

باشد بانیات لعوق سازند و اگر بلغمی فراج باشد با غسل لعوق سازند و اگر

با ورق طلا محروم سازند بهتر بود **سفوف** **عناوه** معنی سرد و تر

نافع بود و جگر را قوت دهد صفت آن لک مغسول حب الاس ^ط

مصطیکه مار و عود بلسان بوست انار از سرک چهار درم چرخ کند

از سرک یک درم نبات پنجاه درم شری سه مثقال که هفته استعمال ^{ند}

و گوشت نخورند **سفوف** که فوق بلغمی را نافع بود و دفع ^{کند}

صفت آن تخم کرفس و فطر اسالیون و سعد از سرک دو درم و ^{نم}

دو قوبوست پرون بسته مینون فودنه اسارون قسط شیرین

زیر که با انی از سر یک سه درم و ج نیم درم شری دو درم ^{سفوف}

۱۵۵

در دجکرت و پنج راس و صفت آن کل سرخ هشت درم زرشک پدانه

پنج درم سنبل مصطکی و عصا عافث و اینستین و می و زیو ^{حنه}

از سر یک دو درم قحاح از خر و سارون ب السوس از سر یک دو درم

و نیم زعفران یک درم شری دو درم با کچین ^{سفوفی} که حرارت جگر

بشاند و خمار دفع کند و سهال صفر و می باز دارد و غلبه خون سا ^{کیند}

و کسی که آبله بر ^{درد} سود و صفت آن ورق کل ^{دوم}

طبایشتر است درم سماق تخم حماض عدس مقشر زرشک تخم خرفه

کرم کاپوسش سفید از سر یکی پنج درم صندل دو درم و نیم کافور ^{کدرم}

شترتی سه درم باشرب حماص باشرب غوره باشرب نار **سفوف کهر با**

خون بسیار که از جسم رود باز دارد صفت آن که پر اکل از منی کلنا

درم الاخوین لک مساوی کویختن شترتی سه درم با یکدیگ افون

در یک قیده نغاع و سماق حل کرده بپسند **سفوفی که از همه بول**

الدم نافع باشد صفت آن سادج مغسول درم الاخوین بسد کهر با

شب میانی کلنا تخم خرفه کل ای منی کل قهری مساوی کویختن شترتی

دو درم باشرب سماق **سفوف سورخان** او جاع **صهل** معا

نافع باشد صفت آن سورخان بهفت درم زیره کرمانی بریان

کرده فودنه از سر یک دو درم فلفل یک درم قد سفید دو درم **صه**

و بخت شری سه درم **سفوف حجر الهیود** سنگ کرده و مثانه را باز

پاره کند و بیرون آورد و صفت آن منفرکد و معترشم خیارین چشم خرفه

معترشم خرفه از سر یک پنج درم خشک مرپی چهار درم حجر الهیود

حب قلت از سر یکی سه درم ششم کرفس سی سالیوس از سر یکی یک درم

صمغ عربی کثیر از سر یکی یک مثقال کوفت و بخت شری دو درم شراب

خشک **سفوف حجر الهیود** بسخه دیگر صفت آن چشم قلب زده درم

معترشم خرفه چشم خیارین منفرکد و از سر یکی چهار درم و هم سیس

دو درم صمغ عربی شسته و کثیر از سر یکی چهار درم حجر الهیود

قد سفید هشتاد و شش درم کوفت شراب بخود سیاه شری

سِفوفیکه در ساعت شکره نزد صفت آن شاه بلوطه درم

۱۰۰

مازو پوست انار از سربک چهار درم کرد سماق شش درم حب الاس صفت

درم کوفته و بخت شریسته درم باب سرفوف منقوش کند رعو و خام از

سربک یک درم خشکاش و درم تخم کاهو بخت درم عرفان و انکی نبات

میت درم کوفته و بخت شریسته یک درم سرفوف که ^{ابستن} شهواته زمان

دفع کند معده را قوت دهد و شتهای طعام آورد و صفت آن زرنبا

تخم کرفس یا نخوه زیره کرمانی از سربک دو درم کند رکنی مقشوده درم

نبات نو و مثقال کوفته و بخت سرفوف سازند شریسته دو مثقال ^{منی} سرفوف

که دفع سرعت انزال نصف آن طبایب شریسته شش منیون کند زرنبا

یکدرم جوز ستر و سه درم کوفته و شترتی دو درم شرب خشکاش

109

سفوفی که مدقوق و سلول و قروح سینه و نفث الدم نافع بود

صفت آن صمغ عربی نشانه کثیر مغز به دانه خشکاش سیاه تخم کاهوم ^{خط از} کاهوم

سربکیش درم صندل سفید و درم سکر العشره طباشیر سربک

سه درم ورق کل سرخ تخم خبازی تخم خرفه از سربک پنج درم مغز

تخم خیار بن معرشم که و عصاره آن با محمل کل مخموم کل رمنی کل قمر

از سربک چهار درم زعفران یکدرم کوفته شترتی و مشال بنم

دانه کافور و دانه ماد السرطان شرب خشکاش و شیره تخم خرفه

نافع باشد **سفوفی** که بادهای بد را دفع کند و استقامی طبعی را

نافع باشد صفت آن تخم کرفس رازیانه امینون اسارون قسطاریونند

۱۹۰

از سرگی و و درم زیره کرمانی سه درم سنبل سعد زهره یک یک یکم

و نیم کوفه و چپ شتری یک شقال **فنی** که اسهال معدی نافع باشد

صفت آن ناروانه بریان کرده آرد کنار اسجود از سرگی دوام

کشی خشک بریان کرده چپ درم خرزوب شامی و خرزوب نطنی و بلوط

در سر که خسیانند یک شانه روز در سایه خشک کرده بریان کرده

زهر یک پنج درم سماق سه درم کوفه شتری دو درم **سفوفی** که **تخم**

شانه رافع باشد صفت آن دم الاخوان شادنج مغسول نشانه

تخم کرفس از سرگی نیم درم صمغ عربی یک درم موم میانی و دالک کالنج

دو درم کوف و نخته شری یک درم نیم با شراب خستاش بنوشند

سفوف ^{لؤلؤ} و سمنطاریانی کبیدی را نافع باشد معده و دل

و جگر را قوه دهد و حرارت و شکی نشاید صفت آن مروریدنا سفینه چهارم

بسد سوجت کلنا رطب با شیر خروب کل از منی کل قبری تخم کل صد

سفید بارتنگ بریان کرده تخم حماض بلوط بریان کرده تخم نو

از کمار آرد سنج کشیر خشک بریان کرده سماق صمغ عربی رزق

پدانه نسبت جو بریان کرده از سر یک طراشت تخم خرفه بریان کرده

از سر یک سه درم کل محتوم مصطیک از سر یک یک درم انار دانه سحر درم

کهر با افاقا مغسول از سر یک دو درم مجموع کوفت شسته سوی رزق و نا

و بارتک سفوف سازند **سفوف خرب** صفت آن تخم حماض شک

بی دانه تخم زرب کثیر خشک بریان کرده کل سرخ خرنوب **بلوط**

طباشیر از سرگی بکیرم سماق حب لاس سرگی دو درم انار و نه چها

درم کوفته و نجبه سفوف سازند **سفوف خرب** اسهال معده را

و اسهال معده را نافع باشد صفت آن خرنوب سخی بی دانه

زیره کرمانی مد بر سماق بست کنار حب لاس مصطکی که بلوط **ک**

بریان کرده مساوی کوفته و نجبه شترتی بکثقال بارت مورد و فوج **ب**

سفوف البرز بادها شکند و معده را قوه دهد صفت آن **ک**

وانیسون زیره کرمانی قاقله قرفه ناخته کشم کرفس ز سرک و درم

قرنفل بگذردم بحسب میل و از چینی و از فلفل از سرک دو دانگ قند سفید

بست مشغال کوفته و تحت شربتی دو درم **سفوف حب الشنب** شکند

و معده قوه دهد صفت آن دانه انکو صمغ عربی از سرک چهار درم

حب الالباس سماق از سرک دو درم مصطکی کلنا از سرک بگذردم کوفته

و بخت سفوف سازند **سفوف** که نافع است از همه سعال که بان سرفه

صفت آن حب الالباس بلوط خشک خرنوب از سرک دو درم

صمغ عربی بگذردم کوفته و تحت شربتی سه درم **سفوفی** که همین خا

صفت آن صمغ عربی طباشیر کل رنی حب الالباس سرک چهار درم

بر سیاوشان کند از سرک بگذردم خرنوب شامی مفضل از سرک سه درم

کوفته و بخته شری سه درم شرب خشخاش **سفوفی** که عرقه البول

۱۹۲۵

و وجع الکلیه و مثانه را نافع باشد و بول بر بند صفت آن منع رحم خرد

سی درم منع رحم خیار منع رحم که و تخم خرفه مقشر خشخاش سفید

سرفک ده درم نشاسته کثیر ارب السوس از سربک سه درم بز البرج ^{سفید}

دو درم قند سفید بر بریمه شری **نیسه** درم صباح و سه درم شباه ^{بناگاه}

با شرب خشخاش **سفوف** و **یاطیس** صمغ عربی کل ارمنی کلا

سماق بلوط از سربک بخدرم نشاسته کثیر ارحم کا بهوشم خرفه مقشر از

سربک سه درم صندل سفید بکدرم کوفته و بخت شری سه درم با ^{انار}

ریش **سفوف** **بفاصل** سورنجان ده درم سمونیا چهار دانگ کلا

بکیرم قد سفید سی درم کوفته و چمت شرتی سه درم **سرفوف**

۱۹۵
سماق صمغ عربی کل ریشی سماق بلوط سرک بیج درم ششاسه کثیرم

کاچون سه درم سرک سه درم صندل سفید بکیرم کوفته و چمت

شرتی دو درم باب نارترش **سرفوف** که بوسه بر او سهال و **مغضو**

زخیرا نافع باشد صفت آن چشم تره تیزک بریان کرده بود و شغال **ک**

بریان کرده بزر قطونا چشم مرواز سرک سه درم تخم کرفس **ن**

کل ریشی چشم مرواز سرک دو درم صمغ عربی بکیرم کوفته و چمت

نخم تره تیزک و بزر قطونا سفوف سا زند **سرفوفی** که نافع است از همه **ن**

و در دجبر و فی صفرووی را نافع باشد صفت آن **ک** **منقول** **ن**

طبایشه **عفرا**ن یکدم ریو **چینی** و اکی و نیم کا فور و اکی شریبے دو درم

۱۹۹
باشراب مرتندی باشراب آلو **سوف** **بلوط** معده را قوت و **دیر** **سها**

دارد صفت آن بلوط شاه بلوط و آنه موزیر و کنار از سرک و ده درم

خرنوب نبطی حب الآس از سرک **بست** درم کو **چشم** و **نری**

منفعل **سوف** که نافع است از همه حرارت و برقان و نفث الدم و **سده**

جگر را نافع باشد صفت آن بیدانه نشاسته معرتم که و و مغز خیار

از سرک چهار درم کل از منی لک مغسول کل سرخ **سنبل** اصل **سوف**

از سرک یکدم طبایشه **نمید** مصطب که دو دانگ شریب یکدم **سها**

سود **سوف** که همین خاصیت دارد صفت آن موز و آنه تخم **حماض** ان نار و

صمغ عربی از سر یک سته درم حب الاس بلوط از سر یک چهار درم خضار

سفيد بکيدرم کوجوشيه و شرتي سه مشال **سفوفی** که از جهت سهال

کبدی بی نظیر است صفت ان بخار کلنا از سر یک و مشال که با

مرجان و مشال طباشیر پنج مشال کل سرخ سه مشال کافور ^{جوداً}

واکلی صندل سفید و مشال زرشک بی دانه دو مشال نو خندان

یک مشال تخم حماض و مشال کوجوشيه **سهال** نماید شرتي یک ^{مشال}

دو سه روز استون خورد **سفوفین** از جهت سرعت ازال

که سبب آن حرارت باشد نظیر ندارد صفت ان برزق طونا و درم

تخم خرفه سه درم کشیر خشک بکيدرم و نیم شرتي یک مشال سفوف سازند

سفوفی که نافع است از همه فواقی متلاهی صفت آن بخم گرم کرم

زیره کرمانی مساوی کبوتر تخم شرنی یک مثقال **سفوفی** که نافع است

از همه صعف معدی که سبب آن حرارت باشد صفت آن که با کل سرخ

پنج درم عود دو درم زرشک ده درم آمله طباشیر از سر یک سه درم

سنبل بکدریم عفت آن کا فور از سر یک انگلی کوفت و تخم شرنی یک

مثقال با شراب نار **سفوفی** که زک اسرخ گردند صفت آن زو فاده

درم زعفران سه درم قند سفید سیزده درم کوفت و تخم شرنی ده

سفوفی که سده سپرز یکساید و طحال را نافع باشد صفت آن تخم کا

کز مازح از سر یک پنج درم حب الفقد یک درم ونیم کوفت و شرنی ده درم

با سنگین **سنگ** که نافع بود جهت کلیه و مثانه که سبب رو و باسد ^{این} صفت

۱۹۹
قسط سنبل فردمانا حما چشم کرفس مساوی کوفت و حبه شری کدم

سنگونی که بدن را غلغله صفت آن لک مغسول و درم ناخواه ^ب کند

زیره کرمانی از سر یک چهار درم مرزنگوش ^ص مع ره زنی از سر یک کدم

کوفت ^ص و شری سر روز یک شمال جلقند بوش **سنگونی** که ^ص همان دارد

صفت آن لک مغسول ^ص سندروس از سر یک چهار درم مرزنگوش ^ص شندم

رایج و زراوند حرج جنطیانا از سر یک دانگی و نیم کوفت ^ص و سر

دودانک **سنگونی** که قطع سبلان منی کند و سرعت ^ص ازال را نافع ^{شد}

صفت آن چشم سداب سه درم تخم ^ص پنجه کشید پنج سوسن از سر یک

دو درم کلنا رورق کل سرخ از سرک بکیرم و نیم کوکبش **سفوفی** دو درم در

دوغ بادرات عوزه حل کرده بنوشند **سفوفی** که نافع است از خسته

قروح کلیه و موشا صفت آن کل مخموم دم الا خون نشاسته کند **سفوفی** مغز

کشم خیار معرشم که **سوس** لک مغسول بود چسبی معر **سفوفی**

خشاش بر الینج مساوی بکوفته و بچنه شری دو درم **سفوفی** پیچ

که وجع کلیه و موشا را سبکین بد صفت آن کند بر الینج و انکی از یون

قیرانی معرشم خیارین سه درم کشم کا هو تخم خرفه از سرک بکیرم

کوکبش و شری دو درم خشاش بنوشند **سفوفی** که از همه **سفوفی** خا

زبان نافع است صدق در چینی حماما بسمل از سرک سه درم **سفوفی** ج

و ناخواه ز روند طولی تختم گرفتند که سیال بوس و خوا

اینسون از سر یک یکدیرم مرور بدنا سفته که با از سر یک دو دیرم که

و چینه نثری یکدیرم با آب گرم یا شراب کهنه **سفوفی** که در آب بنی است

صفت این نشاره عا ج نبات از سر یک مثقال آن سه شب **سوار**

و شب چهارم مرد با او جماع کند استن شود بشرط آنکه بعد از ظهر مجامع

و بعضی گفته اند شاه عا ج رازن صفت روز موالی سر روز دوم

با العسل یا شام بعد از آن جماع دهد **سوق** و نشاء الله تعالی

که بول براند و حرف بول انافع باشد صفت آن معر تخم خیار

معر تخم که و تخم خرفه حساش نشاسته کثیر آب استوس از سر یک دوم

۱۰۰
بزرگترین دو درم قند سفید برابر دو پسته شری سبزه درم با شرب حشاش

سفوفی که قی الدم را نافع باشد صفت آن کل از منی صمغ کلنا درم

الاخوین کند از سرک نمیدرم کو حشاش پوده درم رب به بوشند

سفوفی که شوه طین شوات رود به زمار نافع باشد صفت آن

ایسون چشم کرفس زره کرمانی ناخواه از سرک ده درم فلفل سفید

و نیم درم فلفل بخدرم کوفته و خنجر شری صبر صبح و شام کشفال **سفوفی**

که همین جای صیت و صفت آن مصطک زره کرمانی ناخواه قاقلیس مساک

نات برابر همه کوفته و خنجر سفوف سا زرد **سفوفی** که نومی نافع باشد

صفت آن کند مصطک از سرک پنج درم عود خام صفت درم امار و آن

پانزده درم و نقل و تافلہ جوز بوالسباسبه بعد تغایع از سر یک چهار

درم پوست تریخ و خشک از سر یک ده درم کل سرخ شش درم سنبه

انکه از سر یک بخدرم کوفه و محبت سفوف سازند شری دو درم

سعی که صداع کرم و خشک را نافع باشد صفت آن کجا بود و **عن**

نیلو فر از سر یک جزوی شیر دختران دو جزو یکد یکم مزوج سازند

و در منی چکانند **سعی** که در دینج و در چشم اطفال را نافع باشد

صفت آن کندش حنض ملی کند از سر یک یکدرم صفت آن **عن**

سر یک نیمدرم کوفه و **سعی** زرد و بوق جابت شیر دختران بار

بفشه با دام سببند و در منی چکانند **سعی** که صداع بلغمی رچی دو

نافع باشد صفت آن صبر سقوطی مرکب در حوض چند بسند زعفران صفت

۲۰۰۴
و در فلفل فلفل سفید از سر یک یک درم کندش و درم مشک نیم درم

کوفته و بخت آب مرزنگوش سرشته قرصها سازند و بوقت احتیاج بنام

مرزنگوش بسایند و در مینی چکانند **سعی ط** که سکنه و لقوقه را سه درم **صفت**

زیره کلنگ آب مرزنگوش با آب ساینده چکانند یا چند بسند

با مال العسل در مینی چکانند **سعی ط** که صداع حار را نافع باشد **صفت** آن

روغن بنفشه با درم روغن نیلوفر روغن کدو آب کاهوشیر و حبه آن

مساوی بهم بپزند و در مینی چکانند **سعی ط** که فالج و لقوقه را نافع **صفت**

حکایت
صفت آن صبر شونیر بوردی در مینی مساوی در آب چقدر حل کرده در

سعووط که شقیف سرد را نافع باشد صفت آن و عن باد ملت

۲۱۵

مرزکوش در پنی چکاند **سعووط** که سر تا دم و صداع جار را نافع باشد

صفت آن آب مورد و عرق پند صدق و کافور با نکه بکر مخلوط سازند

و در پنی چکاند **سعووط** که صداع باره و را و بسیار سود دارد

جوز بود مست ترک و نفل مرزکوش از سرک بکشفال سباسبه چکاند

مشفال کوفته و حبه باب مرزکوش در پنی چکاند **سعووط** که خنازیر را

نافع باشد صفت آن سباسبه کا و زبان از سرک بیدرم ز سره خار

از سرک بیداک و نیم عفران نمیدرم کندش و درم با سبکه و روغن گل

در پنی چکاند **سعووط** که سمن خالصت دار صفت آن در اطفال مایه

از سرک یکدم مشکطرا شمع فنجکشت از سرک سه درو با که بود

۴۰۹
غن کل در پنی چکاند **سعیط** که فالج و نقوه را و شقیقه و جمع مرض **اناره**

و رطبه که در چشم و سر باشد سود دار و صفت آن جفت از سرک

ده درم عدس و صغیر از سرک پنج درم صمغ عربی سداب بهره کلنگ

جاوشیر خندید شونیر از سرک سه درم نبات و عفران از سرک

دو درم فنیون صبر از سرک نیم درم کوفتش با خالص مریض با

سرک مقدار عدسی وقت حاجت کلی از آن بات مرزنگوش بود **حمن**

نقشه با دام سائیده در پنی چکاند **سعیط** که رعاف را باز دارد

صفت آن کاغذ حوت پوست کرم مرغ حوت آقا قیاماز و سیر که

اندک چشم و جوش پوست انارزش کند مرصده و سوخته شادنج

مغسول از سرک قدری کوفته و بچنه آب دروج درین جگانه

سنبل سورنجان صغیر اسنان نافع باشد صفت آن

سورنجان و فلفل سعد کز نازج پوست پهلله زرد و صندل سفید و کل سرخ

مساوی کوفته و بچنه سنبل زرد **سنبل** که سید خاصیت دارد

صفت آن پوست پهلله زرد و مک پندی از سرک پنج درم قره با

درم دارچینی سعد از سرک سه درم شکر نی سماق سرک دو درم عاقوق

هفت درم نوشادر و **سنبل** امله عفران از سرک یک درم کل کز

قافله کلنا از سرک چهار درم زرنبا و شازده درم کوفته **سنبل**

سنونی که حافظ صحی اسانست صفت آن شاخ کوزن خوشترگز

مازح سعد سنبل از سربک چهار درم نمک اندرانی بکدرم کوفته و ^{نخسنون} سنا

سنونی که دندان را از حرکت پاک سازد صفت آن نمک اندرانی

جوسوخته بد بجز سماق سه تونیا مساوی بکوفته و نیمه سنون ^{سنا}

سنونی که دندان متحرک را محکم سازد کلنا رشب ^{مساوی} کافیا

و نیمه سنون سازند **سنونی** که پیدین خاصیت دارد صفت آن سب ^{مانی}

کلنا رگز نازح مساوی کوفته و سبر که سبر شدند و در سایه خشک ^{کنند}

و دیگر باره بکوبند و سنون سازند **سنونی** که نافع است از ^{دندان} ^{درد}

که سبب آن ورم لثه باشد صفت آن تخم خرفه کشیده سماق ^{صندل سفید} عدس ^{مغسره}

عاقراً کافور مساوی کو چست برشته افشاند بعد از آن کلاب و سرکه

یک ساعت در دهن بگذارد **باید** **نوی** که پنج دندان سخت کند

و خون باز دارد و صف آن شاخ کوزن سوخته پوست پهلبله زرد

سوخته کل سرخ از سر یک دو درم کلناز یک درم کو چست برشته و دندان

افشاند **باید** که دندان را محکم کند و خون رستن باز در دو بوی

خوش کند و صف آن پهلبله بیلده آله مفسر کل سرخ کلناز افاقا شبک

قرط طباشیر عاقر و مساوی کو چست و سنون **باید** **نی** که خون

پنج دندان باز دارد و صف آن شبک فی سوخته یک درم یک بران کرد

دو درم سماق سه درم کو چست و پنجه سنون **باید** **الملوک** دندان درد

نافع بود و بوی دهن خوش کند صفت آن مراهل خوارسرو عاقر قرقاوس

کوفته و چینه استعمال نمایند **سنونی** که ناصورین دندان را با صلاح آورد

صفت آن چرخ سوسن عاقر قرقاز سرک یکدوم شب بمانی کلنا را

ساق از سرک دو درم کوفته و سنون باند **سنونی** که زرد و سبزه

دندان بر دو بوی دهن خوش کند صفت آن کزمازج رطل **سنونی**

دار فضل فاقله از سرک دو درم نمک بریان کرده ده درم جو حوشه

هفت درم کوفته استعمال نمایند **سنونی** که خون زمین

باز دارد و بوی دهن خوش کند صفت آن شب بمانی چندم فونکوس

ده درم کوفته و چینه سنون باند **سنون** که نافع است از همه درد

که سبب آن رطوبت باشد صفت آن فلفل و درم و نیم بوره رسی بکدم

و نیم عاقر قرقسین پیل منورج از سرک بکدم کوفته و بچشمه استعمال

نماید **سینه** که لته رحم کند و بوی دهن با را خوش کند صفت آن

سعد کل سرخ از سرک بچدرم کلنا کرمانج فوفل از سرک و درم ^{الاخون} و درم

کندر و فلفل نمک ندرانی **مصطک** که بونده سوخته از سرک و درم ^{خام} و درم

بکدم کوفته و بچشمه استعمال نماید **سینه** که بیخ دندان سحت کند ^{خون}

رفتن باز در صفت پوست ارشده درم شکر فی نهشت درم ^{قورقور} عا

کل سرخ کرمانج سماق از سرک چهار درم نمک هندی پوست پهلله زرد ^{از سرک}

ده درم کوفته و بچشمه سون باریند **سینه** که خون رستن از بیخ دندان ^{بارد}

صفت ان کات هندی فوغل کلنا کل سماق دم الاخوين کو و حنه
۲۱۲

شب به باشد و صباح کلاب و اسباق مضمضه کند **سنوی** که

فلفل حما

دندان سیاه باشد سفید کند صفت ان پوست هلیله زرده دم

درم حمامه درم ساج هندی و درم ماز و سوخت مشیت درم

کو حشیره و دندان به باشند **سنوی** که لته را کم کرد و ^{رطوبات} اسفند

کند و بوی دهان خوش کند صفت ان کل انار و درم نوشادر و درم

میونج درم ماز و یک درم پودنه سوخت ده درم مک بعسل سه

و سوخت ده درم کو حشیره استعمال نمایند **سنوی** که دندان را ^{دو درم}

و لته را کم کرد و بوی دهان خوش کند صفت ان شیکانی حسته

شیخ خوشنماک اندرانی و ربذ البحر و جوجوت مچوت تا که سوخته از سرک

ده درم عاقر قرقا کبابه کل کرا از سرک بخدرم و فصل سماق از سرک

چهار درم کوفت و حبه سنون سازند **سنوبلی** که خون را باز دارد ^{لبثه را}

ر محکم کند صفت آن کل کرا آله از سرک عصاره حبه ایس کل محمود ^{بها از}

سرک یک رم در ^{حنه} نیم درم کوفت و حبه استعمال نمایند **سنوبلی**

که دندان سفید گردند و بوی همین خوش کند صفت آن زربذ البحر و

درم نمک بریان کرده دو درم عود جوشم و جوجوت ^{حنه} سفال

کرماریج کلنا عاقر قرقا فصل سافج کل سرخ و **سنوبلی** از سرک

بخدرم زربذ و نطویل سبک حب این سرک سه درم کوفت و ^{بخدر دندان با} **سنوبلی**

سوی که چون در محلی که در وی آتشکایدن زمین
۲۱۳
پس دندان فشانند منع جوشش زمین کند و اگر زمین جوشیده باشد

استعمال نماید **صالح** در صفت آن را و در حرج برک مورد کند

پس سوسن کلنا دم الاخوین بازو مساوی و کومه و بجا استعمال نماید

سوی که قلاع را نافع بود و بوی زمین جوش کند و پس دندان

محکم کند صفت آن شبان و مینا طباشیر **محم** کل **الحل** پوست بلبله زرد

کلنا برک زمیون کرمازح شب یانی مساوی کوفته و بجا استعمال نماید

سوی که اکل و با صوری دندان را نافع بود و خون رستن باد

صفت آن مرنوشا در پرخ سوسن زرخ سرخ عامر و مساوی کوفته

استعمال نمایند **سنوئی** که **سخت** و **صفت** آن **سرخ** **سوسن**

۲۱۵

عاقوق حار از سر یک یکدوم شیبانی کلنار مار و سماق از سر یک دودرم ^{کوفته}

و نیمه سنون سازند **سنوئی** که دندان متحرک را محکم سازد و صفت آن ^{مردود}

شب یانی نشاسته سماق کل سرخ پوست **ریش** و شیرین **سخت** ^{زرد}

سک کلنار مار و کرم مارح میس و یکو چشمه و برنج دندان افساند نافع باشد

سنوئی اگله دهازا و لثه نافع باشد محکم دارد و صفت آن ^{انار}

ریش و شیرین از سر یکی سی درم مار و کلنار شیبانی کاغذ سوخته ^{عاقوق}

از سر یک ده درم سماق پازره درم نمک هندی نوشادر از سر یک بخدرام

کوفته **ریش** و **سخت** که **سخت** و **کلو** لها **سازند** و در سایه خشک کنند و در ^{جای خنک}

بگویند و استعمال نمایند **درد** استخار و ورم لثه را مافع بود

۲۱۹

و دندان را محکم کند و زجر کال سازد و صفت آن پوست دو درم کلنا

زرد چوبه سماق شب یامنی باز و ز سر یک یک درم گوشت و حبه استعمال

باب الفسین **فسین** معده را از اخلاط پاک کند صفت

بخدرم ورق کل سرخ پوست درم ترب سفید ده درم در دوسن **خوشا**

و بیالانید و کمن قند اضافه نمایند و بهوم آورند **فسین** **فسین** **فسین**

معده ضعیف را و جگر سرد و پسر اسود دارد و طبع نرم کند و بادها را و

دفع کند صفت آن فسین پنجاه درم سیبوست درم شمشک کرفس سی درم

دوسن آب بخوشاند تا بنمیرد و با یک من قند شربت سازد **شربت**

فستقین فستقین پنجاه درم امینون کل سرح سیلحه ساژون از نیک

ده درم مصطکی سبیل از یک هفت درم در دوسن آب بچوشانند

از مصطکی و صاف کنند و با یک من و نیم قند بقوم آورند بعد از آن

صلایه نموده مخموج سازند **شراب فستقین** که معده را ضعیف سازد

و سوار مزاج گرم را زایل کند صفت آن رقیق کل سرح هفت درم شاه تره

فستقین از یک پنج درم الوی سیاه پست عدد دگر مندی پست دم

مویز منقی سیه عدد دوسن آب بچوشانند تا به نصفی آید صاف سازند

و نیم من شکر سفید در آن حل کنند بقوم آورند شری ده درم با یک درم

سقوطری **شراب سعال** سرفه کمند را نجابت مفید بود و ^{خط} _{را از} ^{صبر}

پاک کند و رو ضیق نفس را نافع باشد صفت آن که پیر سفید شش و قوت

پار غصه بکوی قویه مویر منقی دو وقت است سنون نیم وقت در قدری خلخلم

و آب خیساییده سه روز بچوشاند و صاف کند و در طول غسل صفا

و بقوم آورند **شربت آب کباب** معدن را قوه دهد و قوی باز دارد و دل را قوی

صفت آن آب به آب سیب آبیارش و شیرین آب مروارید و آب

زرشک آب سماق و آب غوره آب عرواب ملج و آب کبیل از سر یک کخرو

بچوشاند با نلی آید و آن مقدار است که کفایت باشد اضافی نماید

و بچوشاند با بقوم **شربت انار ترش** قوی باز دارد و صفا دفع کند

و معدن را قوت دهد صفت آن آب انارش دو من نغصاع تازه و دو

آله مصطک از سر یک دو درم **توبت** بیرون بسته بخدرم کوفه در

بجوشانند سوای مصطک تا به نیمه اید صاف کنند و مالک من قهوه ^{اورید}

بعد از آن مصطکی از داسل نماید **شراب انار منع** حواق بنسازد و

باز وارد معدن رفوت دهد صفت آن بارشش و بشیرن با شمشیر

توبت آن بکیرند دو من یک من قند و یک من و یک قهوه لغاع ضما

نماید و بقوام آورند **شراب آلب** مسهل صفر و بلغم دفع کند صفت آن ^{ساره}

یک صد دو درم مندی یک چهار و یک زرد سفید شکر ^{یک}

بست درم در کینه کند و در چمن آب بجوشانند تا مالک من بازماند نک ^{بماند}

و پالانید و کیمین بر تن ضافه کند و شربت بزند و فرو گیرند و یک ^ل

سهمونیا در آن جل کند **شراب خجاش** منع زلالت و ریشخ

وشش را نافع بود و چوانی زایل کند صفت آن خجاش بزرگ با پوست صد عدد

نیکو فست کند باد و من و نیم آب بر آن به بزند و بیالاند و با کین و نیم قند

شربت به بزند و اگر خجاش بی پوست بزند مثقال تخم خجاش یکون

و بزند و با یک من قند بقوام آورند لیکن با پوست اولی ترست **شراب سبب**

معده و دل را قوت دهد و مفرح بود و وی ساکن کند و سهال صنفوی

باز دارد صفت آن سیب زنی اندرون بیرون پاک کرده در هاون **سبب**

یا چوبین بکوبند و آب آن بکیزند و ده من بچوشانند با بد و من آید و من قند

و بچوشانند با بقوام آید **شراب** دل را قوت دهد و معده را قوی **کرد**

و اشتهای طعام آورد و طبع را به بندد و می و غشیان باز دارد ^{صفت}

آن به ترش و شیرین اندرون پاک کند و آب آن بگزیند و سرخسین آب به ^{۲۲۱}

اضافه کند تا بقوم آید **شراب سرخسین** اسهال صغری و زنا فاع باشد و ^{باز دارد}

و شکر نشاند و معده را قوت دهد ^{صفت آن} پاس سر و نبال ^{کار بین}

بپزند و درهاون سکنجبین بگویند و آب آن بگزیند و صاف ^{کرم و کجاست}

تا به نلشی آید و زمانی بگذرانند بگر پاس و با لایند و بکین آب بکین ^{کسند} قضا ضافه

و بقوم آوردند **شراب حماض** صغری بکند و می باز دارد و معده ^{دورا}

قوه دهد و خفقان کرم را نافع باشد ^{صفت آن} حماض ^{سخت} بچاقال ^{فند}

یک من بپزند **شراب لیمو** معده را قوه دهد و اشتهای آورد و صغری ^{صفت}

۱۰
باز دارد و با ضمه را قوی کرده اند و دفع خمار کند صفت آن مانند شراب

۲۲۲
حمض است **شراب تارنج** تشکی نشاند و دماغ را قوت دهد و دردی که

از گرمی باشد ساکن گرداند صفت آن آب تارنج بکنن بچوشانند تا به نصفی آن

و کف زرد آن بردارند و باد و من قند بقوام آورند **شراب عوف** و تسکین دهنده

و تب گرم را سود دارد و خمار را دفع کند صفت آن آب غوره بگیرند و چوشانند

تا به نصفی آید و کف آن بگیرند و زمانی بگذارند و پالانند و سر بکنن آب غوره را

من قند اضافه نمایند و شربتی **شراب عود** معده را قوت دهد و بوی دهن را

خوش کند و با ضمه را قوی گرداند صفت آن عود هندی آمله متفشر را

ده درم سنبل قرنفل جوهر صیقلی که از سر یک دو درم مجموع کوفته و پخته

در کیسه گتان نزنند و در سه چهار یک کلاب بر سر آن نزنند و بچونند

و کیسه زنیک بالند ما قوت آن کلاب بد و کیمین متد بقوم آورند و ^{بکنند}

و نیم درم مشک سوخته در آن حل کنند و کلاب بر سر آن نزنند و ^{کباب}

بچونند تا بقوم آید **شراب حب الاس** معده رفوت دهد و ^{زدا} اسهال

صفت آن حب الاس و مرو خشک از سر یک پنجاه درم قوطط ^{میش}

از سر یک ده درم آب به آب سبب و آب از سر یک کیمین و روهارا کومه ^{سخت}

بچونند و راهای مذکوره تا به نیشی آید و سبالانید و دیگر باره بچونند تا بقوم ^{آید}

شراب حب الاس دیگر اسهال با قوت را نافع باشد صفت آن حب ^{سنگ}

و بچونند تا نیک مهر استود و سبالانید و به سرد و جزوزان ^{میتند}

۲۲۷
اضافه کنند و اگر قدری طباشیر در آن حل کنند بهتر باشد **شراب دینا**

طبع را نرم کند و جگر و دله را قوت دهد و سینه بکشد و سوره القنیب تنبیه است

اجنبی نافع باشد و شکنجی باشد صفت آن کرم کاسنی تکوین و ورق کل

سرخ از سر یک بیست درم پوست پشم کاسنی چهل درم نیلوفر کا و زبانه

از سر یک ده درم تخم کشوث در کمان بسته سه درم بچوشاندا ماهر شود

وصاف کنند با یک مرتبه بقوام آورند و فرو گیرند و ده مثقال بزنند

چینی در آن حل کنند **شراب زوقا** سرفه بلغمی را نافع بود و سینه را

از اخلاط پاک کند و ریه را صاف کند و سینه را صفت آن غمات

سپستان چنانچه عدد یکم زرد بیست عدد و نقیسه چهار درم بر سیاو

هفت درم جوشانند و پالانند و یک من قند اضافه کنند بعضی پنجم

۲۴۵

فراسیون موبرقی چاه عدد دو اصل السوس مکتوله و نیم زوفاء خشک

سه توله حلیه یک توله و نیم تخم کرفس مکتوله و نیم اذخر یک توله جو ^{مکتوله}

و نیم تخم خبازی مکتوله و نیم سنبل الطیب مکتوله تخم خطمی مکتوله و نیم

نخ کنان یک توله و نیم کیش در سه مار آب چسبانند و صبح جوشانند

انقدر که بیک سیرد صاف کرده بادوسیر قند تقویم و رند و دال

بردارند **شراب قمر بندی** طبع را نرم کند و ضعیف را شکند و معده را ^{راوة}

و هدی و فی باز و در صفت آن قمر بندی نیم من جوشانند و شیرش بکشد

و پالانند و یک من قند اضافه کنند و تقویم آورند **شراب صندل** و لا

قوت دهد و خفقان گرم و یک گرم رافع باشد و شکلی را نشاند ۲۲۹

صندل سفید ساینده پست شمال در کلاب خنسانده شبانه روزه

دیگر اندک جوشن دهند و شیرش بگیرند و با یک من قند شربت برند

و اگر خواهند شری مزوج کنند بعد نیم قوام که آید ضروری آب ^{مزوج کنند} رده

تا بقوام آید فرو گیرند **سراخ** کرده و مشابه را قوه و منی بفراید و با

قوت تمام دهد و در پشت راز ایل گردند صفت آن نیم دو من در پنج

من آب بپزند تا یک من نیم بماند و با زنگ من خود سفید در خم آب بپزند

تا یک من نیم آید سرد و در بدست باند و صاف کنند و من نیم غسل ^{ف کرده} صاف

بر سر آن ریزند و در ^{چند} خولجان و فل سنبل از سر یک یک گرم ^{عصران}

نمدرم در کسبه بسته در آن اندازند و جوشانند تا بقوام بد شری بخ مشال

شراب ذات الحنظل ذات الریه تب و سرفه و صدع و درد چشم

و در کرده را نافع باشد و بول براند و سینه را نرم کند صفت آن بنفشه تازه

یک جوشانند و پالانند و با یکمین قند شربت برند و اگر بنفشه تازه نباشد

یک قوی بنفشه خشک کنند و بسیار جوشانند **شراب** صدع عاثره و تها

صفرویی را و سرفه و ذات الحنظل و ذات الریه را نافع باشد صفت آن کل نیلو

یک قوی اگر تازه باشد یک چهار یک جوشانند و با یکمین قند شربت برند

شراب غناب ماشرا و آبله و حصبه و درد سینه و سرفه و غلبه خون را

نافع باشد صفت آن غناب یک چهار یک در دو من آب جوشانند و بد

و پالایند و بایک من قند نزنند **شرکت** زیاد لبراقوت دهد و سودا

مرا خزانافع بود و خفتان را زایل کند صفت آن است که در زبان تازه

بایک من قند چوشانند و کف بزدارند و بقوام آورند و پست مثقال کلا

در آن ریزند و فرو گیرند و اگر کاو زبان تازه نباشد یک چهار یک خشک

شرکت در لراوت دهد و خفتان را سرد و نافع بود و خوش سودا

را زایل کند صفت باد و بوی بسیار است آن بکبر نزنیم من و بایک من قند

شربت نزنند و اگر تازه نباشد چاه مثقال خشک کنند **شرکت** او جاع

مفاصل و تهامی گرم نافع باشد و طبع نرم کند صفت آن هله

صد و دو نیم کوفه در ظرفی کنند و آب بر سر آن ریزند و نگاه دارند و در

بر سران ریزند و سه روز در قباب نهند و آب اول دوم با هم میزنند

۲۲۹

و صد و چاه مثقال تخمین در آن در حل کرده حل کنند و صاف کنند

و برایش نهند و بقوم آوند و فرو میزنند و یک مثقال اسفنج میزنند

حل کنند **شرابی** که فواق بنشانند خاصه **چشم** از طعام با صفت آن

گرمانی خود را بنویسند **کند** از سر یک ده درم در دو من آب بخوشانند تا

و پالانند و جوعه جوعه بنوشند **شرب الیهون** ریاحی کرده و شانه پاک کرده

صفت آن الیهون سی مثقال در دو من آب بخوشانند و پالانند و تا

من قدر شربت بزنند **شربت بزرگ** معده و کبر را دفع بود و با

دفع کنند و مفاسل را سودا در صفت آن پوست نوح کاسنی سی درم **شک کاسنی**

پوست پنج رازبانه از سرک بست درم رازبانه تخم کرفس پوست پنج کرفس

از سرک ده درم تخم کشوث در کمان سبزه پنج درم جوشانند و پاشانند

و با یک من نیم قند شربت پزند **شربت** با دیان تخم کرفس

از سرک پنج منقال نیم کوب یک کاسه آب جوشانند تا به نیم اید صاف کنند

و هفتاد منقال قند سفید اضافه نمود شربت پزند **شربت** حکم کاسه

نیم کوبش و تخم بادریک نیم کوبش از سرک پنج منقال پوست پنج کاسه

دو منقال قند سفید هشتاد منقال بدستور سابق بزوری کریم پزند

شربت مسهل صفر بود و تبهائی مرکبه از نافع بود **ان کل**

سرخ نازه نیم من از من آب جوشانند تا به هفت من آید پاشانند و نیم من

بر کل در آن آب جوشانند و دیگر با لایند چند نوبت با یک من آب تصاف کنند

و با یک من قند سفید نشت بزند شرتی سی درم با ده درم چمن بکنند و آب

یخ بایرون **شراب قوت** در دکلو و خاق و نافع بود صفت آن

آب توت سیاه بکشد و صاف کنند و جوشانند تا به نیمه آید و بهر حال از آن

آب سه طل قند صاف اضافه کنند و نفوم و زرد **شراب انار** بر عده

جگر قوت دهد و شکلی نشاند صفت آن بکشد آب انار شیرین و جوشانند

تا به نیمه آید و بجز یک من از آن آب یکمن قند سفید اضافه کنند و نفوم

زایل کند **شراب عمیق** در دمه ریه و عصاب است و در دو حقیقان بر در

صفت آن غسل دو من و دو من آب جوشانند و کف بردارند و نفوم

و عین زعفران سوده از سرک بکینقال اضافه کنند شری پذیرم **اب**

۲۳۲
مشک معده را قوت دهد و مرض بلغمی را نافع باشد و پیر از موافق باشد

صفت آن عسل یک من قند سفید یک من دو من آب بخوشاند و تقویم

او زردک مشک و یک درم زعفران سوده اضافه نمایند شری سوزم

شرابی که نافع است از همه سعال دموی و ضعف معده صفت آن

رب به شیرین سی مشکال کلنا غذبه آله صندل سفید حب الاس از یک

بکینقال کلاب قدر سرک است مشکال طبرق معهود شربت سازند

سه درم **اب** جگر را و دل و حشا را قوت دهد و سینه

و استسما و جمیع امراض را رده را نافع بود و باه را زیاده کیند و نشا

اور و صفت آن ابرشیم نچاه درم در اب هیکران نچسانده شسته
۳۳۳

مصطک

و در یک جوشانده با نمک بد صاف کند و خوبان و وج ترکی

کمن

رومی از سرک سه درم عفران یک درم صلایه کرده صافه نماید و با

وصاع

هند شری پزند شری چهار درم **شراب سطلون خودوس** صرع و الخولیا

س

و جمیع امراض دماغی که سبب آن برودت باشد سودا و صفت آن

برساوشان عود صلیب از سرک نچدرم اصل السوس کل و زبان از با

منق

پوست نچ کر فس نیم خطی نفیسه کل سرخ از سرک سه درم زیت

بقوم

سپستان از سرک پزوده دانه جوشانده و صاف کرده با یک من

شراب مفاصل پوست کچ پوست نچ از با نه از سرک مپست مفاصل نیم کر فس

امینون یا خواه ما پیزره سورخک از سرکیده درم پوست نجح کرفس

پست درم قد سفید یکین طریق معهود شرابا **رند شرابا** مواد

و جمع

علیظه رضیح بدید و سده کتبا و بادها شکند و سو البقت و استقا

امراض بارده حرک و معده **بانا** فاع بود صفت ان پوست نجح کرفس

نجح کاسنی از سرکیده سی درم پوست نجح کبریا زده درم رازیا نجح کرفس

کرم کاسنی از سرکیده پست درم نجح زرد پست دانه منور می جهل و آن

فلاح او خربل اسارون سیلخه از سرکیده درم قد سفید یک

شراب پزند **شراب کد** در پست **بانا** فاع بود و باه راقوت و صفت ان

کدر شسته یا کزده و من میان آن بر میدارند و درم درم کنند و در و یک **سکین**

اندرند و آب بر بالای آن بریزند و سرد یک کج حکمت یا خمیر کم کنند

۲۳۵

چنانچه بخار از آن بیرون نرود و با شش هم نریزد و بگذارد تا سرد شود پس

دک بکشاید و نیک مالند و آب آن استماند و صاف کنند و با

عسل در دیک ریزند سنبل و خونجان و فلفل دار چینی از سر یک بگیرم

نمیدرم مجموع را نیکوب نموده در کیسه کنند و در آن دیک اندازند و در

دست مالند و بچوشانند تا بقوم آید **شراب نجیب** اسهال و مویز و نفث

وسیلان طمشت را نافع باشد و معده و کبر کرم را هم نافع بود **صندل**

و سفید سائیده از سر یک پنج **منقال** نجیب است و هفت **منقال** آقا قیاد و

قد سفید نیم من شربت بریزد **شراب حب آلاس** منبت دیگر **دگر** آله مقییر

۳۳۹
جست الاصر و متقال بو پست سح انجبار کلنا رکل نهج تخشم حماس بر

از سرک دودرم رب به شیرین کلاب از سرک متقال شراب ضد

سی متقال بدستور معهود شربت سازند **شربت** که از جهت مالنجوبیا و امراض

سودائی را نافع است صفت آن تخم کاسنی تخم و تخمشک تخم بادرنخویه

از سرک ده درم کاو زبان سه درم بادرنخویه هفت درم ونیم اریسا ^{دودرم}

ونیم اصل السوس بخیزم از زیانه سفاج از سرک سه درم ونیم در ^{سش}

مقابل ادویه کلاب دو مقابل ادویه آب سبب شیرین بخوشا ند بویه ^{مللی}

و پاک من قند شربت بزید **شراب قند** بلغم دفع کند و سرد مزاج را ^{نافع باشد}

صفت آن چینی از سرک بخیزم سنبل قاطله از سرک

و نقل بکیرم مجموع نیکو مش در صفت رطل آب جوشانند با پنج رطل آه

و پالانند و با پنج مرتبه سفید بقوم آورند و نیم درم عفران سینه اضافه

نماند **شراب عمل** معده و جگر را گرم کند صفت آن سبیل مصطک

دار چینی قاعله عود هندوی سیل جوز بواز سرک بکیرم و رطل خدیو

مجموع نیکو مش رطل آب جوشانند با بقوم آمد **شراب عطار** دروغ

فی نظر است صفت آن لومی سیاه مفر مندی پدانه از سرک بکیرم

عنا بچاه عدد و در شش رطل آب جوشانند با بدور رطل بد و پالانند

ترش و شیرین آب سبیل و آب لیمو ز سرک نیم رطل اضافه نماند و باک

قد بقوم آورند **شراب فحش** سرعت انزال را مافع است صفت آن

۴۳۸
آب انکور خام شش طریل سماق بازو کلنا رکل سنج کشید خشک کند صغیر

منفاسل

سعد از سرک ده درم عفران مرشک فی از سرک یک درم حبس الحدید

بجوشانند با بلبی آید صاف کنند و استعمال نمایند **و آب بخت**

مقوی اعضای رتبه است و سیان و امراض بلغمی سود و وی نافع باشد

صفت آن آب انکور صد من به شیرین سه من سبب اصفهانی دو من

کلاب نیمین آب خالص و هر دو چینی و نقل مصطکی سنبل کبابه **صد**

خیزر و اخونخین از سرک پنج درم عود خام سیاسه و اله از سرک

سه درم عفران دو مثقال مشک نیم مثقال عنبر یک مثقال سداب

در آب انکور بجوشانند ما مهر اشود و بعد از آن برکشند و صاف کنند

مشک و عطران و عنبر را در کتاب حل کنند و ضافه نمایند و دویه نمکوفته در کبسه

۲۳۹

کنند و در محل جوشانیدن کبسه را در روغن اندازند و بدست میمالند تا

باز دهد و چون شیر انگور را در دستم ریزند کبسه نیز در خم اندازند و

شش ماه استعمال نمایند **شراب خربزه** معده را قوت دهد

را قوی گرداند و لون را نیکو کند و باد و اسهال را نافع بود و صفت آن

گرفتن از یانه زیره کرمانی انیسون ناسخاوه آب ان صغیر کاشم کرو با

کشید خشک فلفل و افلفل کند در آب چندی سنبلی قمره جوز بواجم چرخ

تخم پارسه در سبیل از سر یک یک مقابل خبث الحیدر و مشغال در

مقابل در شش مقابل اخبر شراب جوشانده تا نیمه اید و صاف کنند

شرفی سرروز سی درم **شیرکانی** لسان و امراض بلغمی نافع

باشد معده را قوت دهد و پیراز را موفقی بود صفت آن شیره ^{من} **الکورد**

در خم ریزند و شش من قند اضافه کنند و در چینی و قمر نعل ^{سب} **سب**

جوز بوار ترکیب ده درم **بموج** را نیم کوفته در کبسه کرده در خم اندازند

و سر خم بگیرند و بعد از شش ماه استعمال نمایند باید که خم را اول ^{سوز} **سوز**

و اندرون آن موم که حش بگرداند و لبشک و غیره بیاورد **شالی**

که دل را و معده را قوت دهد و امراض سودوی و بلغمی نافع باشد

صفت آن آب سلب ^ط **ط** است به شیرین دور طل در دیک سنگین کنند

و قمر نعل بگیرم و نیم عود سندی دو درم کاو زبان بادرنخوبه ^{کل} **کل**

صمغ عربی چند درم مس سوخته زاج سوخته از سر یک دو درم افیون

۲۴۲

صبر سقوطری از سر یک یکدانه و نمکوفه و بجر حبه شاد و شاد زرد **فانضام**

جرب و سبیل و باض اناج باشد صفت آن ز کار درم اقلیمه

اشوق صمغ عربی سفید اب زریز از سر یک دو درم صمغ اشوق در آب

سبب حل کند و دار و با کوفت و بجر حبه شاد و شاد و شاد

شیاف ویرج کمنه و جرب و سبیل و سلاق و شعیر و شغیر ادریاس

صفت آن ز کارش درم صمغ عربی اشوق از سر یک چهار درم اقلیمه

افیون از سر یک دو درم بازرد یک درم کوفت و بجر حبه شاد و شاد

و شیاف سازند **شیاف طرخا رطیقون** کمنه و جرب و سلاق و سترخا

ویرج و بسمل انافع بود صفت آن ساج معلول دوازده درم صمغ عربی

ده درم زکاکه قطار سوخته ز سرک بخدرم سوج حنه چهار درم افیون

و زعفران از سرک بکدرم مات از زبانه بسرشد و شیاف سازند **شیاف بیض**

افسیه رمد کرم انافع بود و در صعوبت انباشند و تخدر کند صفت آن

سفیداب از زبانه درم صمغ عربی بخدرم افیون کثیر از سرک بکدرم ^{سفید}

نخم مرغ سرشته شیاف سازند **شیاف از زبانه** ابتدای رمد انافع سازند

صفت آن سفیداب از زبانه درم از زبوت مرئی بشیر کثیر از سرک

چهار درم سفیداب ده نخ مرغ سرشته شیاف سازند **شیاف کل** ^{کریا}

رمد انافع است و حدت آن کمتر از حدت بیض بود بهترین و سکن ترین ^{فالت}

صفت آن گل سرخ چهارمقال عفران سفیداب رزیز از سرک دو

مقال افیون و صمغ عربی از سرک یکمقال بکستود محمود شیا ^{۲۷۷}

شیاف ربویا در دروز صلاج آورد صفت آن شیا و ^{نرروت} میثا

مرپی از سرک هشت درم زعفران دو درم افیون پنج درم کنترالک ^م

کوفت بجز بچ پنهان باران بسرشد و شیا و سارند با سفید شمشیر ^غ

در چشم کشند **شیاف ربویا** و دیگر در آنافع بود و سرخی چشم ^{برون}

آرد اما س نشانند و در در است کین و صفت آن اقلیمسای نفره و ^س

سوجت از سرک سه مقال کثیرا قاقا صمغ عربی از سرک دو ^{مقال افیون}

زعفران از سرک یکمقال کوفت بجز بچت ^{نرروت} بعضی ده تخم مرغ ^{شیاف}

شیاف مقصیر ظفره و محم زاید رافع باشد صفت آن شاد و نج مغسول

دوازده درم صمغ عربی سوخته از سر یکی شش درم سلقطار خوب خورجکا

از سر یک و درم باب زبانه سرشته شیاف سازند **شیاف خلو باد** با

و آس ملحه را بنشانند صفت آن سوخته سه درم آقا قباد و درم کنیز صمغ

سنبل عنبران از سر یک یک درم باب ان شیاف سازند **شیاف سواد**

که در چشم باشد کشیدن کردن رافع بود صفت آن مسس **سواد** خورجکا

از سر یک یک درم و نیم زعفران شیاف مایه از سر یک نیم درم مروید

بسد از سر یک یک درم آقا قباد نیم درم کوه پسته و آب باران شیاف سازند

فشیاف پیش کندی قرصه و ماده غلیظه رافع باشد صفت آن

هشت درم افیون از روت مرئی کثیر از سرک یک درم صمغ عربی چهار

۲۷۹

درم کندر نیم درم باب باران شیاف سازند **شما آقره و مو**

سج را با فاع باشد و حرارت نبشاند و صفر را بر اکنده سازد و صفت آن

اقلیمی طلا سفید از زیر مس سوخته سره صفهانی صمغ عربی کثیر است ^{سوخته}

از سرک هشت درم مر افیون از سرک یک درم باب باران شیاف سازند

شما آقره و مو منفعت این قرص منفعت اولست صفت آن

ابار سوخت سره صفهانی مس سوخته تو تا کثیر صمغ عربی از سرک ^{درم}

افیون نیم درم کوکبش و شاف سازند و بعضی اقلیمی طلا و سفید از

از سرک شش درم کندر چهار درم اصنافه میکنند **شیاف کندر**

منقول است از کامل الصناعات ان اقلیمی سفید آب بر سر حوشه

از نرک هشت درم و سرب سوجش کو کرد نرک چهار درم ^{۲۷۴} سه درم

سی درم شسته صنم عربی و کثیر از نرک هشت درم افون و نرک

یک درم کندر چرم کو قحطه ریخته شافساند **شیا** که ابتدای

مانع است صفت ان خریق سفید یک قیه فلفل نیم و **شیا** یک درم

رب شیان سازند **شیا** و **شیا** جرب و طفره و انتشار و سدا

آب زول انافع باشد صفت ان و سلیمسای نقره و طلا مروریدنا ^{سفید نرک}

دو درم کافور مشک از سر یکی و یکی صلابه کرده شیان سازند **شیا**

از جهت ابتدای زول آب تاریکی چشم انافع است صفت ان ^{مر}

شیاف ما بینا از سر یک هشت درم مروری به زنی فلفل سفید از سر یک چهار

درم زرنج زرد و دو درم عنبران یک درم و نیم کوهنبره شیاف ساند

۲۷۲۲
فتیانه زرد و توتای هندی از سر یک نخدرم سفید

صمغ عربی از سر یک سه درم عنبران یک درم آب زبانه شیاف ساند

شیاف کوهنبره قره و بزه زانافع باشد و کوشک و یاند صفت ان شود از زرد

از سر یک پنج درم کندر و دو درم عنبران دو درم شوق در لعاب حلیه حل ساند

و باقی دو به بدن بسپارند و شیاف ساند **شیاف** حرب و خار

و سورس و جوز زانافع باشد صفت ان سماق سیال با آب ن بزند و ساند

و بارنجوش ساند تا غلیظ شود و بگذارند تا سرد شود و درم سفید از زرد

و نیم اقا قاشقه است چهار درم کوفته و بجز بخت بعضی را است که ده

باب غلبه شیاو زنده **شیاو اصل است** استرخامی حفر و تا

بصر و تداوی آن نافع است صفت آن قلمیائی طلا فلفل فیون از رنگ

چهار درم صمغ و شیاو مانند از سر یک بهشت درم زروت یک

زرنج زوفاز سر یک یک درم پوره زنی دو وزده درم **باب زیاده شیاو**

شیاوی که جرب غلط جفن و بل کنه که بان حرارت باشد و حمزه

و پاض و تاریکی چشم را از آن است صفت آن فیون قلمیائی نقره از سر یک

سفید است ز صمغ عربی ز کار شوق از سر یک و درم بانی که شوق آن حل کرده

باشد شیاو زنده **شیاو** و بکر که نافع است تداوی مدر و در دسان کند

و خواب آورد صفت آن شیاف مانند هفت درم عفران افیون حنظل

۲۵۱
صمغ عربی از سرک دو درم کثیر از زروت از سرک چهار درم خبثه

یک درم کوفته و و بچه شیاف سازند **شیافی دیگر** که هفت قرصه حار خدیو

خاک کند و گوشت بر و باند صفت آن سفیداب زرزور و درم کند

از سرک یک درم افیون هفت درم کافور دو دانگ کوفته و بچه شیاف

شیاف نکاری جرب با و سبل نافع است صفت آن صمغ

سفیداب زرزور کار مساوی است ب شیاف سازند **شیاف غوره**

جرب حله و کت نافع بود صفت آن رطل نخل چهارم بلبله زرد و صمغ

عربی تو تیا می مغسول از سرک دو درم حنظل یکی چهار درم زرد جو

سرک و درم بآب غوره شیاوند **شیا غریب** صبر کنندگانا

۲۵۲

انزوت دم الاچون سره شب بیانی از سرک بکدرم ز کاردا

و نیم به کلاب شیاوند و سوراخ را از چرک پاک سازند و در جاکه

شیاوند و قره و بخت و بزه و مورسج و نوقرنه و سیه

ورم که مننه را نافع بود و صفت آن برک کل تا زه هفتاد و منغال و

نقره محرق مغسول صمغ عربی از سرک مسک چهار منغال و غیر آن

منغال افیون سره ز سرک سه منغال ز کار تو بال نخاسی بنبل از

دو منغال مرصافی چها منغال کوفته و خرمات باران شیاوند

شیاوند نیارجون به نسخه دیگر سرد سود و بر نافع باشد صفت آن

سفیداب از زبرتمینا از نریک ده درم افیون ششاد **از نریک**

۲۵۳
بکدرم از زروت کثیر بکدریم و نیم کو حشبه و شیاف زنده **شاد**

به نسخه دیگر قلمیای طلا تو تا سه سفیداب از زبر روی سوجه

از نریک و درم دم لایخون افیون سرنگی بکدرم از زروت بکدریم

کو حشبه و شیاف زنده **شاد** قره و نره از نافع باشد صفت آن

اشو از زروت از نریک بچدرم کند رده درم **شاد** این و درم بجا

حلبه شیاف زنده **شاد** یا قلند از برای ظفره نافع است صفت آن

رومی سخته بچدرم ز کار و درم نو شاد و قلند روبره رسی از تر **کدرم**

زنج نریک بکدرم بسبر که بسبر نشند و بپینه کنند زنده پس **شاد** زنده

شیاف *شیاف* طرفه رانافع بود و صفت آن مرکب در عفران از سرهای کبک

زینج *۲۵۲* سرخ نمیدرم کوفه و حبه شیاف سار و کبک بیشتر تازه در چشم

چکاند *شیاف مرار* انبشار و ابتدای اول رانافع بود و صفت آن

ز سره کلنگ سره ز کوسه ز سره باز سره کبک مجموع خشک کرده *ده*

نیم خطل سنگین رفون از سرهای کبک و ماب از یاقوت شیاف

شیاف مرار *شیاف* صغیر و ابتدای رانافع باشد

صفت آن سره باشق سره عقاب سره حرس هر روه ز سره شیاف

خشک کرده مساوی با یاقوت شیاف *شیاف مرار* *عمد کبک*

ز سره کلنگ سره حروس سره کبک ز سره کرک ز سره ز کوسه سره

زیره کبوتر زیره خرگوش زیره شیر زیره تعلق زیره خوک زیره روباه

۲۰۰

زیره خرگوش سره پانی سرک خشک کرده یکدم بکنج فرغون

شخم حنظل از سرک یکدم بکنج از در آب دیان حل کنند و در آب

گوشه و خفته بان بسر نشاند و شایف سازند **شایف** یک که قایم مقام

صفت آن سره بزکوسی طرف مسین خشک کرده در خم حنظل نیم

بکنج دو درم نوشاد و فرغون سرک یکدم آب سدا

شایف سازند **شایف علا** حکم و جرب سلاق و طمته و در

وسل و طفره خوشونت اجفاز انافع است صفت آن توپای مغسول

مایه آن چینی شایف مینا از سرک یکدم در **افضل** کنسول **البحر** حصن

پوست پلمه زردش اوچ از سرک سه درم زعفران دو درم کثیر صمغ

۲۵۹

عربی از سرک و منبغال آغوش ره شیا سازند **شیا جلینت** خیالات

و ابتدای آب راناف باشد صفت آن جلینت و خرق سفید از سرک ده درم

پکنج سه درم با غسل سببند و شیا سازند **شیا انبار** ^{بنوعید}

سل و جرب و ظفر راناف است چشم اجلا و ده صفت آن علمای طلالا

سفید اب زیر از سرک ده درم کثیر مر از سرک بخدرم مرواریدنا سفنت

بسدوم الاخون از سرکی چپا درم زینج سرخ نبات اقا قباله

نمیدرم افنون بهفت درم زعفران نشاسته روی سوخته ز سرک دو

درم کوفت بحر رجه شیا سازند **شیانی** که جرب بل و مخم

نافع است صفت آن شادنج هندی شش درم صمغ عربی بخدرم رنگا

سه درم سوخته فلفطار حوش از سرک دو درم فون مراریر ^{۲۱۵۴}

یک درم عفران نیم درم باب سداب شیاف سازند **شیاف دیگر**

که همین جا صفت دار صفت آن رنگار سه درم سفید آب از زیر آفتاب نشسته

صمغ عربی شوق از سرک دو درم شوق باب سداب حل کنند و در آب

کو چغندر بون بسبزند و شیاف سازند **شیافی** که بزهره رسودا

و نشان قره ریز صفت آن شاخ کوزن سوخته و شسته سبب سوخته

از سرک چهار درم تو بال مس سوخته و شسته دو درم صمغ عربی درم فون

یک درم شیاف سازند **شاف مسهل** قویج بکشا بدیم و صفر اودع کند

و در پشت رافع باشد صفت آن سکنج مقل جو شیر اشق نمک است

۲۵۴

شخم حنظل بوره رمنی سقمونیا تر بدرب النیل مساوی صمغ بار ابات سدا

حل کنند و داروهارا کوفت و تخم آن بسببند و شیاف سازند از سر

شماقی که پشت درد و جمع انواع مفصل را که سبب آن سردی و بلغم

نافع بود صفت آن سکنج جاوشیر مقل بوره رمنی اشق حنظل سدا

شفاقل حنظل تخم کرفس ازبانه امیسون نمک هندی انزروت

چند پدستر زرباد قسط سعد ماسی حرج سداب خشک مساوی بکو

و پنجه با سداب تازه بسببند و شیاف سازند **شیاف دیگر** که در دست

و اوجاع مفصل و بوار سیر رافع بود صفت آن سکنج جاوشیر

شخم حنظل بد بخیر ماسی ز سره بوزیدان از سر یک بکدرم براللیج بکدرم و نم

سورنجان تربد از سر یک سه درم خدیویدستر نمیدرم بات کندنا

شیاف زنده **شیاف زعفران** جنض مرکند از قیون و کوی

کوفت و بچ شیاف زنده **شیاف خدیوید** قونج بکشا بد طبع نرم

صفت آن بفتنه دو درم خطمی سه درم سنای ملی بخدرم یک

بکدرم خار چمرش کرسخ از سر یکی ده درم شیاف زنده **شیاف**

که بچین منفع دار و صفت آن بفتنه بخدرم سمونیا و نمک هندی

دو درم پوره زنی تربد از سر یکی سه درم قرا قروت فایند از سر

بچ مشغال شیاف سارند **شیاف قلع** زوی وین کت

ان ریح غلیظ باشد و وجع معینی کوش و طریقی که سبب ان اخلاط

غلیظ بود اول کند صفت ان ریح را رمنی است درم چند پدیدتر از اوند
۲۴۰

عصاره استین از سرک پنج درم فرقیون **دانی قسط** و انکی و نیم کوفته

و حجت بر سره کا و سرشند و شیاو سازند و در وقت حاجت یکی از ان

در روغن بادام تلخ حل کرده در گوشه چکانند **شیاو قویج** بوره ار

ده درم شمش حنظل مقل سکنج از سرک پنج درم ستمونیا دو درم و نیم **شکر**

ده درم و نیم شیاو سازند **شیاو فرقیون** ضعف نشانه و سلسل البو

دقیق انافع بود و باه را قوت دهد صفت ان با حیل حب نوب حرب **المحلب**

مغز بادام تلخ گردانه حب الرطم از سرکی دو درم فرقیون چند پدیدتر از

از سر یک سه درم مقل از رزق ه درم بابت کندنا حل کرده شفاف سنا

۲۵۱
شیانی که مقوی است صفت آن جلالت فرعون از سر یک بکیرم

مشک بندرم که همیشه و شفاف سازند **شیانی** که همین خاصیت دارد

صفت آن به سوسمار زهره کرک حب القطن عا فر فر جام ساوی کوفه و سخته

بروغن سنبل شفاف سازند **شیانی** که استغای طلی رافع بود و با

دفع کند صفت آن سداب حرمل رازبانه تخم کرفس سفید پوره ^{منی از}

سر یک بکیرم شکر سرخ پنجرم بابت سداب شفاف سازند **شیانی**

که خون رستن از بوی پیاز دارد صفت آن کند از زرت دم الا خون

کلنا سر نه راج سفید از سر یک بکیرم رخا رنگی کوفت و غسل سب

30
و شیاف سازند **شیافی** که همین خاصیت دارد صفت آن قهطورون

۲۹۲
و دقیق پنج سوسن از زروت از سر یک یکم شغال باز و نیم شغال زنگا
و آنکه

بعل سرشته شیاف سازند **شیاف** که همین خاصیت دارد صفت آن

اقاقیا بحیه کلنا کل از منی از سر یک یکد رم و دوع حوش سفید آب

از سر یک یکد رم بآب لسان گچسل با به خج نه سرشته شیاف سازند

شیافی که همین عمل کند صفت آن عصا حبه الش حفت بلوط

اقاقیادوم الاخون از سر یکی یکد رم صدق سوخته مر سفید آب از سر یک یکد رم

بآب لسان گچسل شیاف سازند **شیافی** که در عصب سهل استعما

اگر در سهال تقصیری باشد و گرم فرج از اموات فوق باشد صفت آن پرن خندم

صابون رومی خطی نمک طعام از سرکی دو درم شکر سرخ چند درم ^{۲۴۳}

سازند **شیانی** که اسهال و مورانافع هفت دان مرا قیاق صمغ ^{عربی}

بزرگ لنبج برنج بریان کرده مساوی کوفت و حبه آب مور در سر ^{شاید}

شیانی که نافع است از همه زخم و سهال دم و عراض صفت آن ^{صمغ}

عربی قیاق افیون بازو بزرگ لنبج کند در کل از منی برنج بریان کرده ^{مساک}

کوفته و چپ ^{معت} مور و آب کثیر تازه سرشته شایف سازند و مثل ^{مجت}

استعمال کنند **شیانی** که شکم ^{بند} صفت آن قیاق صمغ عربی کلنا ^{شد}

کرنازج بلوط برنج بریان کرده مساوی کوفت و حبه آب مور در سر ^{مساک}

و شایف سازند **شیاف** ^{یوط} صفت آن قیاق آمله کلنا صمغ عربی ^{کوفته}

و بخته بابت مورد و سپهر شد و شیاف سازند و پیش از مجامعت تعمال نمایند

۲۹۷

شبهانی که از جهت گرم کوچک که در وانه خوانند که در معای سفلی طفا

باشد سوود دارد و صفت آن سحش حنظل قنطور یون نمک هندی معرا

الویج مساوی و یکو چشمه شرف سازند **باب الصاد صبغی** که بهی تنض

بدن او در صفت آن تخم ترب شیطح قوه کندش در دل کوفته و به

گرفتند و در فتاب بالند **صبغی** که برص را نکین کند صفت آن

شنگانی قوه که بخته و بدرد شراب ترکند و چند نوبت با بالند

صبغی که بهیج صیت دارد صفت آن شیطح عاقر قرحاض خرم دل شود

کل شعایق مرزنج زر و جوبه قوه مساوی و یکو و سنجبه چون بر سر

صیغی که همین عمل کند صفت آن شطح فوه نل شبانی کل سرخ

۲۴۵
کوفت کثیفانه روز در سر که نخسائند روز دیگر مالند صیغی که همین استود

بر دو بزک بدن آورده صفت آن تخم ترب ده درم کندش قسط

از سرک دو درم سپر که گفته مالند صیغی که زک اسرخ کرد صفت آن

زعفران فوه کندش مرصطی مساوی کوفت آب بسوس شطح مالند

و صباح آب گرم بشویند صیغی که نشان آبله و جراحات و شبها

و بزک بدن آورده صفت آن مردار شک شیبخ فی گفته آرد خود

استخوان بوسیده نم خمر زره حبابان قسط کوفت و شبها

و بزک همان شب مالند و صباح بسوس آب گرم بشویند صیغی دیگر

که همین خاصیت و صفت آن ابرساقسطم و ارسنک مغسول شام کون

۲۴۹

سجوشه بوره رزمی شوق کوفه مبارک الشعیر بالند **القصاب و عصاره الشن**

صلابت طحال را نافع بود صفت آن مهسل و درم شوق بکدرم ارباب

کرسنه نخود کلبل الملک بزرگ حلبه با بونه ترس سنبل از سرک بنم

اچیز زردست و چهار درم کوفه و نخبه باروغین بونه ضماد کنند

ضمادی که نافع است از همه اورام صلبه معده و جگر صفت آن عصاره

صبر ز سرک بکدرم سنبل از سرک بکدرم و هم کوفه و بونه

ضماد کنند **ضماد حی العالم** که نافع است از همه ورم جگر و حرارت

بنفشه چهار مثقال حی العالم کل سرخ صندل سفید ز سرک چها

۲۶۲
فصب الذریره و وقت سال کافور یک درم کو چغندر باب کثیر ضما

اما کثیر تازه باشد **ضماد دیگر** که درم جگر نافع است صفت آن **حش**

در سر که خیسایند ماهر شود چ درم طباشیر سفید نوقل از سر یک **نمد**

افستین کل سر فصب الذریره صندل سفید شیا فانی ابر

یک درم کافور انلی کومش **و حبه برسته** کمان بالند و بر موضع حکر **بند**

ضماد شوصه صفت آن بنفشه سوس کندم آرد با فلا کلین

نسا و کومش و حبه بروغ بنفشه با دم ضما و کند **ضماد و ماسل**

بزرگ حله از سر یک ده درم مبعه چهار درم موم سفید است درم

کومش بروغ بنفشه ضما و کند **ضماد دیگر** که شکر بند و صفت آن

۲۹۳۸
اقایام را مکند در سغدا از سنبلیله مصطکی که از سر یک چدرم کعبک

ده درم کوفت و نخته باب به ضما و کند **ضماوی** که معده را در

کرم کند و قوت دهد صفت آن سغدا مصطکی که سنبلیله قسطح این

سر یک چدرم از خرمله و نفل و از چینی قصبه لثیره از سر یک درم

کوفت و نخته باب به ضما و کند **ضماوی** که درم کهنه معده را

تحلیل کند صفت آن مقل حب البان تخم کرب از سر یک ده درم

سنبلیله شوق مصطکی که از سر یک چدرم موم سه درم روغن باین

پازوه درم صمغ هاراد شراب کهنه حل کند و باقی دو به را کوفت و

اضافه نماید و با موم و روغن ضما و کند **ضماوی** که سنبلیله
صند دارد

صفت آن جلد پشیمانی یا مانی خطمی بزرگ با بونه مصطبک از سرک بجا

۲۹۱۹

عن
بایونه

سنبل سعد قصب لذریه ذخرا سرک و درم موم سه درم رو

پازده درم بطریق معهود ضما و کند **عطا و الصند** از تبه معده و حکم

نافع است صفت آن صندل سفید و سرخ کل سرخ شیاف مائینا **کافور**

کوفت و پنجه آب عنب الثعلب و قدری سرکه ضما و نماید **عماوی**

که استقامی زقی و استقامی که با آن حرارت باشد نافع بود **صفت آن**

آرد و جوسعد کوفنی شکل کوبند که نه بوره رمنی کل رمنی مساوی **کفته**

و پنجه با سرکه ضما و کند **ضماوی** که نفخ طحال را سودا رود و **صلابت**

نرم کند صفت آن سداب ده درم بوره رمنی فودنه از سرک است **درم**

اشق مہفت درم کو چھٹے و سہرے کہ کند ضما و کند ضما و الاشق صلا

۲۷۰

طحال را سود دار و صفت آن اشق مقل بوزہ رنی نمک ہندی از

سربک چهار درم آشنہ کرنازج از سربک شش درم سداب درم

کو کرد و درم نخرودہ عدو نخراد در سہرے بہ نزند و اشق مقل را در آن

حل کنند و بلدازند و باقی ادویہ را کوفتہ و نختہ اضافہ نمایند و ضما و

ضماوی کہ وجع حرم را و بواسیر تسکین و صفت آن در عمون

بزرالنج پیرغ از سربک دو درم خطمی بزرک از سربک پنج درم زرد

تخم مرغ نیم نختہ یک پندہ بروغن استخوان رو او ضما و کند ضما و

کہ از ہفت تنق نافع باشد صفت آن خوارسرو دو درم سعیر صمغ

مرکز گوش را ز واقفیا کند از سر یک یک درم کوفته و حبه شکر آب کهنه

۲۷۱

ضماد کند **ضمادی دیگر** که همین صفت دار و صفت آن جوالتسرو و ^{رق} صبر و

ضما سداب زرد و بابونه مساوی کوفته و حبه شکر و عنق مسطه طلا کند **ضما**

که همین منفعت دار و صفت آن مصطی کند از زرد جوالتسرو و برک سرو

مرکب سرشین بوط مساوی کوفته و حبه شکر که ضماد کند **ضمادی** که

بار و اسودار و بیا بای و رام بارده را به جلیل و صفت آن متعل علیه ^{کنند}

اشق کوفته و شکر و شکر ضماد کند **ضمادی** که بیکان از بدن و ^{کند}

و بیرون کشد صفت آن اشق پخته ز کس مرکز گوش پنجه کوفته ^{بکند}

ضماد صطح بروده معده طحال و کبد را نافع بود صفت آن ^{افستین}

سنبلیله صبر سقوطی ز سر یک سه درم عود بسان عفران ایک

۲۶۲

دو درم موم سفید هشت درم موم زرد در عین بارین باروغن قسط

باروغن زیتق بکدازند و باقی دوویه کوفت و خچه بان بسر شدند

کند **ضمادی** که ضعف معده را که بسبب حرارت ناشناخت بود صفت آن

حب الآس آله عود کلنار برک مورد پوست به پوست کلب کل

قصبه زیره صندل سرخ عدس مقشر فلفل شیمان ^{کل منی}

کوفت و خچه کلاب و آب کاسنی ضماد کند **ضمادی** که نفوس و اوجام

حاره را نافع بود صفت آن صندل سرخ و سفید کوفت و خچه کلاب

و آب سبب ضماد کند **ضماد قسطاریون** که لقوه و فاج و صدع و ^{چشم}

و شقیقه و در دندان را نافع بود زلات را از چشم مانع کند چون بر **صد**

غین ^{سینه} کاند و چون بر پیشانی و بر مشانه ضما و کند بول برند و چون

برگزندی مالند و رسا کن کند و چون بر سکم ضما و کند و روم عضای

باطنه را نافع بود و صفت آن بر ک شفا بوی خشک موم سفید ^{یک}

سه درم مثل کنفقال مزدار سنک و دو درم رعی الحام و دو درم موم ^{سفید}

ده درم رتینج ^{درم} بر روغن زیت چهل درم موم و رتینج را ^{غین}

بگذارند و رعی الحام را کوفت و حبه اضا و کند و ضما و نماید **ضما و**

که درم خصیه از برودت باشد نافع بود و صفت آن آرد با قلابا ^{لونه}

حلبه نیره مویرستی روغن کچن ضما و کند **ضمای** که خاز بر ایل ^{پوست}

باز طلاطلایی که از جهت صداع حار نافع باشد صفت آن ^{۲۴۴}

سرخ و سفید ^{از سربک} درم کا بهوز سربک سه درم کل نلو فرو کل سرخ و سفید

پهار درم زعفران یک درم افیون شیاو مینا از سربک و درم

نفاع یک مثقال آب برک کا بهوز تراخته بر صد غین طلا کند **طلاطلایی**

که درم پس کوشش نافع بود صفت آن صندل سرخ فوفل شیاو مینا

صبر زعفران مر مساوی بکلاب طلا کند **طلای رعا** آرد جو کلناز ^{اقاقیا}

عصاره حکمت السین فیون صندل سفید از سربک سه درم کا فورد ^{کنک}

بکلاب تراخته بر پشانی طلا نماید **طلای بکر** که همین خاصیت دارد

اقاقیا شسته کل رمنی کلناز مساوی کوش و بخت آب مورد ^{آب}

برک تاکی یا به اب لسان محل سرشته بر پیشانی مبالند **طلای** کمی مویرا

۲۴۵

از جبین تن کجا پدر و صفت آن بر سیاوشان دان و این چنین جابلقا

مساوی گوشت و چینه در روغن مورد و نرند و طلا کنند **طلای**

کاشکین و نخبین و شکافتن موز کجا پدر و صفت آن که چند رعا ^{زرک}

بزرگ طونا در حمام طلا کنند و بر سر و ریش کالند **طلای** دیگر که بسو ^{ورش را}

بهر و صفت آن آب برک چند رهل درم بوره رمنی دو درم ز سره کا

یک درم غسل سرشته و بر سر و ریش طلا نماید **طلای** که منع اینست

صفت آن زرع را در سایه خشک کند و بسایند و خون لاک پشت هر

خشک کرده و یک بوره رمنی مردار سنگ صدف سوخته ^{یک}

قدری **باب** ببردند چون موی بغل و عانه برکنده باشند بران طلا

۲۶۶

کنند و نیک بالند و بگردانند موی و بد و جمع محذرات و مکررات و مبروات

همین خاصیت دارد مثل آنکه اگر موی از موضع کبر استخوان موضع را از رنگ و

و فیون شوکران بچشم طلا کنند چندان منع انبات **طلایی**

که درین باب محض است صفت آن شیرین و خنجر و خانه مورچه و زرد کبک و بر

رتج از سرک قدری بکشد بگردانند و سارند و موی را برکنند و سارند

بران موضع طلا کنند منع انبات کند و اگر پیش از بلوغ و انبات

بغل و عانه را طلا کنند موی از بخار زوید **طلایی** که موی را

و در الثعلب نافع باشد صفت لادن سوخته چوب کتان کل شفا

بار و عن مورد طلا کنند یا برک مورد کوفته با لادن مر و عن

مصطکی مالند یا فلاح او خمر و فسل سعد و مار و کوفته با آب طلا

کنند یا اسم استر سوخته بار و عن ننه مالند بعد از آنکه با غرضل چند

مالیده باشند که آبله کرده باشد نافع بود و اگر زرد بجز و بر رخ سفید

بر و عن زیت طلا کنند همین غسل کنند **طلانی** که حکه و حرب با

نافع بود صفت آن معر استخوان زرد و الویخ نخم ریاس از سر یک است

کمان طعام و زریق مغسول از سر یک دو درم مجموع از دست درم

ممزوج سازند و در حمام طلا کنند و یک ساعت بکنند از نرس شوند

طلانی که همین جا صفت دار صفت آن زریق مغسول خنجم خنطل ^{قدیمیا}

عدس مقشر مساوی سبزه که ور و عن کل طلا نماید **طلایی** که همین خاصیت

۲۶۴
دارد و صفت آن مغز بادام تلخ سنائی یکی مردار سنک از سربک

سه درم کجند دوه درم سبزه که ور و عن کل طلا کند **طلایی** که از جهت

جرب رطب نافع باشد صفت آن کندش و مردار سنک از سربک

ده درم نمک نخرم بر و عن کل و سبزه تر ساخته در حمام طلا نماید

طلایی که همین خاصیت دارد و صفت آن زرد چوبه بوزه زنی مر

کندش از سربک یک درم مسیح سه سالیله نخرم بر و عن کل تر ساخته

در حمام طلا کنند و سه ساعت بگذارند پس به بسوس آب گرم ^{کشند}

طلایی که همین خاصیت دارد و صفت آن گوگرد زرد یک مثقال ^{بند}

دو مثقال روغن کل و هشتال سه بر او روغن بکدازند و گوگرد صلا کرده

بدان مخرج سازند و شب کند و صبح بجام بر وند باب گرم ^{شوند}

ط لانی که همین منفعت دارد و صفت آن زیتوق مغسول بچرم کندش

دو درم زراوند طویل هفت درم بروغن کل سه روز طلا کند **طلا**

بنوعی که همین خاصیت دارد و صفت آن عاقرقوس حاموئرج خردل

خناریوق مغسول گوگرد موم مساوی بروغن و بنوعی مخرج است

طلا کند **ط لانی بنوعی** که از جهت حرب نظر ندارد و مکرر تجربه رسیده ^{صفت آن}

گوگرد حنا از سر یک مثقال پوست هله زرد زیتوق مغسول شطرح هندی

از سر یک مثقال فلفل و انگی روغن و بنوعی مثقال بکدازند و مخرج سازند

و شب بماند و صبح بشویند در حمام بسوس و سرکه و آب کرم طلا

که از نوبت حکم نافع است صفت آن چشم خشک اش و چشم کوفه در سرکه

چنانچه در حمام بماند **طلایی** که حکم خصیه را نافع است صفت آن ساس

مانند آفاقا از سرک چهار درم شمان و درم نوشادر و کلی در

یکسوی کوفت و حبه روغن کل و سرکه تر کرده طلا کند **طلایی** که

خاصیت دارد صفت آن چند ل مانند آفاقا از سرک سه درم صبر

از سرک چهار ذک نشاسته یک درم جلاک و سرکه طلا کند **طلایی**

که همین خاصیت دارد و قویا نافع باشد صفت آن گوگرد و درم سفید

هشت درم موزج یک درم سرکه طلا کنند **طلایی دیگر** که همین جا

صفت آن خربق سفید چهار درم برت صدق و سوحش نظرون از

سرکاب **سه درم** کوفه و چنت با سرکه ترساخته طلا کنند **طیلا**

که همین منفعت دارد صفت آن اشق برتس سرکاب یک درم بوره ار

دو درم سبر که گفته سرش **طیلا** کند و بعد از ساعتی تات کرم بسوزد

طیلا که قلع نایل مسکین صفت آن از و شبانی تخم چمر کوفه

و چینه زبیره کا و سبر شند و چند نوبت طلا کنند **طیلا** که

اگش نافع بود صفت آن **عقدس** منقش کل سرخ به بزند ما مهر شود

و سفید آب آرد جو روغن کل آن با پامیزند و طلا کنند **طیلا** که نایل و

نرم که بعد از چهار بجای دراز در سبت چشم و رو بپاشد باشد از کل

۳۵
صفت آن صبر اقا قیام سعد شیاو مایثا عفران جنض کلی کل

۲۸۲
ارمنی کوفته و بخت سبر که آب عنب الثعلب طلا کند **ط** که صد

رانا فست صفت آن فر عفران افیون بر النج کند مساوتی کلا

تر کرده بر صد عنین طلا کند **ط** نیل و فروغ ششم کاهو

سربک سه درم پوست خشخاش شیاو مایثا از سربک **ط** درم **صندل**

سرخ و سفید از سربک و شغال کوفته و بخت **ط** سربک کاهو ترسان **خت**

بر پستانی و صد **ط** طلا کند **ط** که افعال **ط** فی بازو **صفت**

آن کل **ط** بخت درم اقا قیام کلنا رماز و شبک فی جوارسرو **صندل**

سرخ و سفید عدس ک مور دوز سربک سه درم طباشیر و درم

باب به بر شکم طلا کنند و بر معدن پشت **طلانی** که درم جگر حار

۲۵۳

مافع بود صفت آن **خطمی** در دوازده سر یک هفت درم کل سرح

درم طباشیر دو درم صندل سرح و سفید کن درم دوازده سر یک درم ^{باون}

اکلیل ملوک حکم کاسنی کشمش کثوث نیلوفر از سر یک دو درم ^{و مایشا}

سه درم روید چینی یک درم **بیل** درم کوفته و چنته کلاب و ^{کاسنی}

طلا کنند **طانی** که درم حار خصیه را مافع بود صفت آن باون ^{اکلیل}

خطمی شیاق مایشا پوش در بند می سر یک سه درم ^د

کوفته و چنته کلاب و کاسنی طلا کنند **طانی** که افراط خصی ^و

صفت آن عدس کل سرح **بیل** درم آفاقا کلا صند ^{لبان}

سرک سه درم کال منجی چهار درم بلوط جباشیر از سرک یک درم کوفته و ^{۲۸۴}

بابت برعانه و پشت طلا کنند **طی** که از هفت نبات السلیل نافع

صفت آن خطمی بونه کلیل ملوک از سرک چهار درم پوش در بندی ^{میس}

سرک یک درم شیان مایشا یک درم ونیم آرد با قلاسه درم کوفته

و جنبه بابت کرف طلا نمایند **طی** که از هفت سغه تر که بر روی اطفال

باشند نافع بود صفت آن سفید آب زرد زسه درم کل سرخ دو درم

کلنا زرد جو به از سرک یک درم کافور سوجی موم سفید دو درم

ونیم روغن کل ده درم موم زرد روغن یک درم باقی ادویه کوفته و ^{سخت}

بان بسرشد و طلا کنند **طی** دیگر که هفت جایت دار و صفت آن

اشنان سبز مردار سنک از سر یک چدرم کل از منی حصص و سبب از سر یک

سه درم خنا و متبیل از سر یک چهار درم آقا قبا شیان ما مینا صد

سر یک و درم کلاب رسا حه طلا کند **طی لای** که از جهت سغه

صفت آن برک همک چهار درم حن اما زو از سر یک و درم بر و

طلا کند **طی لای** که همین خاصیت و صفت آن آب برک حنند

روغن زنبه از سر یک صد درم بچوشا اند خید که آب بر و دور و

بعد از آن برک همک و حنا از سر یک چدرم کو حش پان مزوج سازند

و طلا کند **طی لای** که از جهت سغه که در روی اطفال سببی شود

صفت آن رو چو چمن از رو زرد مردار سنک و سبب است اما بر روغن کل

وسرکه طلا کند **سلامتی** که از جهت سعفه کهنه نافع باشد صفت آن

۲۲۲

مک سوخته مزاج سوخته گوگرد خاکی زریق مغسول روز و چوبه زراوند

مردار سنک کوفته و چغندر بر روغن گل و سرکه طلا کند **سلامتی**

سعفه تر از نافع باشد صفت آن نمک او نشان بسبر که تر کرده چند نوبت

و اگر صابون رقی بجلا بزند تا کف بر آید و بعد از آن بپوشد

و موم سفید در روغن بنفشه با دوام از سرک قدری اضافه نمایند طلا

کند و یک ساعت بگذارند پس آب گرم بشویند سعفه از بر طرف **صلی**

سلامتی که شش را دفع کند صفت آن مویز شور و از سرکی دو گرم

زنجبیل یک گرم و نیم زریق مغسول یک گرم بسبر که و روغن گل کند **اکبر**

برو عن کاویچه چرب کنند و باقی که در آن کل سرخ و برک مورد و جویز

۲۸۴
باشد بشوید بغایت نافع باشد **طلای نیکر** که همین خاصیت دارد

مویز زرد سرخ زرا و طویل مساوی بروغن زیت بر بدن طلا کنند

در حمام بعد از آنکه عرق کرده باشند **طلای کلف** که کلف را برود صفت آن است

نخم مرغ آشنان آب خمر زرد پرورده آرد و جوخ نی پوست عدس آرد

با قلا و قوسل کف دریا **مایه برین** چینی مساوی آب تر ب طلا کنند

طیلسک که بر شش برود صفت آن سپندان سفید زرد سرخ مسکا

بشیره تازه طلا کنند **طلای لاکه** که اثرهای زردی از روی برود صفت آن

زراوند حرج شیطح هندی ز سرک و درم آرد با قلا آرد و جویز

از سر یک بخدرم بسفید تخم مرغ ترساخته شب طلا کنند صبح ^{۲۸۸}

بآبی که خرفه در آن نگاه **وقت** خوشایند باشد بشویند **طیلا** که

حصف نافع باشد صفت آن نمک هندی کوفته و چینه سبز که ترساخته

در حمام مالند و یکساعت **کند** زنده پس آب سرد بشویند با بوس

طیلا آنی که خرام را نافع باشد صفت آن نظرون اش فرغون کورد ^{زرد}

برک انجیر مساوی بسکه طلا کنند **طیلا** از جهت کلفت ^{فصبت}

صفت آن ترس تخم ترب تخم جرجم قسط مغز بادام ^{مندی} بلخ بوزره

فلقل مقل مساوی آب برک تر طلا کنند **طیلا** که بتوی برص ^{زایل کند}

صفت آن فوه کندش شطرح خردل تخم ترب تخم حنظل خربوز سیاه

و سفید مویز سقمون از سر یک یک بجز و شقایق دو جزو کوفته در سر که

حیسانند یک شبانه روز دیگر طلا کنند **طیلا** که بهق سود و ^{ابيض را}

سودار و صفت آن کل شقایق سقمون با شیخ حرم خرب دل صمغ

الواز سر یک یک بمغال کوفته در سر که حیسانند یک شبانه روز بعد از آنکه در

کلبه بر آن لیده باشند طلا کنند و مرور بد صلایه کرد با سر که مالیدن

همین عمل کند **طیلا** که حب لقرع و کرم دوز اطفال را خراج کند ^{ان}

و طلا کنند ^{و طلا کنند} اینستین سه درم برک شفا لوده درم ز سره کا و یک عدد بر جوی

طیلا که چون رسر استرع مالند مویز و نذ صفت آن فلفل کوفته

و چپتر ز سره خاک غسل سرشته طلا کنند **طیلا** که از سره ^{تینوس}

بخت شعله و برده نافع است صفت آن کندر از سرک یکدرم لادن

۲۹

سبب یانی بوره از منی از سرک وانکی ونیم موم نمیدرم بروغن زیت طلا کنند

طلاتی که بریشانی و چشم مالند استادی مدرسو دار و ماده

روح کند صفت آن شیا ف مایشا صبر صندل کلی کل سرخ صندل

نوقل عفران مساوی کبشیر تر با آب کاسنی طلا نماید **طلاتی** که

نافع است صفت آن صبر یکدرم شیا ف مایشا آقا قیام رسد زیر یک

دو درم زعفران نیم درم کوفه و نیم تارک مور و با آب کاسنی طلا کنند

طلاتی که ورم چشم از نشانند و در دسا کن کند صفت آن

صندل کل سرخ از سرک دو درم کافور و انکی ونیم آب کاسنی بریشا

و چشم طلا کنند **طلایی** که همه خالصت دارد صفت آن صبر شیاو مینا

۲۹۱

حضض یکی عفران افیون اقا قبا کل رمنی صندل سرخ مساوی ^{عنبت}

التعلب با کلاب طلا کنند **طلایی** که صداع باز و رانافع باشد صفت آن ^{صبر}

و مشک و فرقیون یکی خندید تر صمغ عربی عود درخت آن زبر

او و داک افیون یکی و نیم مات کرفس مات مرزنگوش سارند

و بر کاغذ با رچه کشند و بر مینائی و صدغین طلا کنند با چسب

طلایی که حمزه رانافع بود صفت آن صبر عفران اقا قبا فوکل کل ^{مینی}

صندل سرخ شیاو مینا به کاسنی یا به آب غب التعلب طلا کنند

طلایی که سکه رانافع باشد صفت آن خردل خندید تر سرکه

بر سر طلا کند بعد از آنکه ستر شید باشد **طی** که لقوه شود

۲۹۲
دارد صفت آن صیغه حضرت یکی از سر یک یک درم زعفران و دانه

به کلاب طلا کند **طی** که حجور عین سود دارد صفت آن ^{حضرت}

اقاقیا عصاره حبیب اللیس به ب عنب الثعلب **طی** از او را

حارر نافع باشد صفت آن صندل سرخ شفاف یا مثلاً از سر یک

درم کل از منی ده درم فوفل اقا قیا حضرت یکی از سر یک درم سفید

از زیرم در سنک از سر یکی یک درم فمبولیا چند درم کوفت و چینه با

کاسنی بسپارند و گلولهها بسازند بر مثال کعبین وقت حاجت ^{یکی از آن}

باب شیره تازه بسایند و طلا کند **طی** که سگم به بند و وسه این را

صفه آن اقا قیاسعد فرزند کعبک جوالتسرو و مازو کل سرخ المکفه می

کل رمنی کا ورس برنج عدس بلوط کلنا برز البنج صندل آب مورد

یا آب به برش کم طلا کنند **طری** که بر خصیه طفل طلا کنند نکند از که

برزک شود صفت آن همو لبیا سفید است از برزک **دو درم** ^{شکانه}

ماز و از برک یک درم نیک یک درم و نیم کوفته و نیمه غسل و روغن مورد

چند نوبت طلا کنند **طری** که استسقای محمی را نافع باشد صفت آن

دو درم ترکی و صدق سوخت توره رمنی سر کین کا و نیمه مساوی ^{بسرکه}

طلا کنند **طری** که منع استن کند و اگر استن باشد بجه بنید ^{صفه آن}

سدا ب خشک نظرون مساوی کوف و نیمه بآب سداب تر بشند

و بر قصب طلا کنند و مباشرت نماید **طاسک** بر استن معین باشد

۲۹۷

صفت آن حب بلبلان جاوشی مقلبان داور و مساوی کوفه و پخته کاه

بر قصب طلا کنند و بگذارند تا خشک شود و بعد از آن محکم کنند

استن کرد و **طاسک** که همین خاصیت دارد صفت آن بر کسب خشک

و بار بر سره کاه و بر قصب طلا کنند و مباشرت نماید **طاسک** که گرامت

عرق ایل کند صفت آن مشک کل سرخ سنبل سعد شب یانی مرزبان

قدری کوفه و چیت به کلاب تر ساخته بر بدن طلا کنند **طاسک**

که صنایع از ایل کرده و صفت آن رسن راوند طول بر کسب خیار کاغذ

ابکینه مجموع حوت عفران مساوی کوفه و چیت با مویز و کاه

سازند و خشک کنند بعد از آن بغسل از نجر آشفند تا خون الوده شود

و یک کلو له از آن بکباب سوده در آن باندند و شبانه روز بگذارند ^{۲۹۰}

آن تن نباشد **طاسک** که حبس و کت صفت آن برک مورد ^{کلیتاً}

ماز و مساوی کوفته و حبه باب غوره یا باب برک مورد در سازند

و بریدن طلا کنند **طلانی** که صنان آن نافع باشد صفت آن سبک

مرکل سرخ برک مورد و مردار شک بغسل از باب شان بشوند و او را

را کوفته و حبه بکباب ساخته طلا کنند **طاسک** که منع زلات کند ^{صفت}

آن قاقیا صبر شفاف یا بنا حنض کلی کل رمنی صمغ عربی ^{کوفته}

و حبت سفیده چشم مرغ بسرشد بریشانی و شفته طلا نماید

طسبی که حیض را براند صفت آن اسارون یکدرم سداب نیم درم

۲۹۹

رازبانه دو درم لوبیا نرغ چند درم غسل ده درم بوشانند و صاف کنند

و سه روز متوالی باز بخورند **طسبی دیگر** که همه جای صفت دارد و فواید فراوان

چون می‌باشد آن مجتسب شده باشد صفت آن اینست در برگی ترکی میس

سداب رازبانه یکم کرفس ز سرک دو درم نخرنج عدد و کلقتند و ^{مشغال} _{سازند}

وصاف کنند و سه روز متوالی باز بخورند و دیگر اسهال است و ^{روز} _{کنند}

دیگر بخورند نمجین کنگر با ادرار واقع شود **طسبی دیگر** که قوی ^{ارد} _{بارد}

و معده فوت دهد صفت آن ناروانه ده درم مصطکی نعنای ^{شک}

از سرک یکدرم در یکرطل آب بوشانند مابینه بد صاف کنند و ^{عود}

وسک ز سرک یک درم کوفت و بجنه اضافه کنند و بار خورند **ط**

۲۹۴

که حیض براند صفت آن لوبیای سرخ حلیه امسیون فوه ز سرک چهار درم

سب سه درم در سه رطل آب بجوشانند تا بر طلی بد صاف کنند و

شکر اضافه نمایند و صبح چهار درم بنوشند **ط** **خ** **و** **ک**

که همین عمل کند صفت آن لوبیای سرخ سه درم قرسیون فوه

چهار درم فودنه ده درم در پنج رطل آب بجوشانند تا نیمه بد صاف

و قدری سبج اضافه کنند صبح سه درم بنوشند **ط** **ب** **العین**

عطوی که فایح و لغوه و سکنه و مراضن بارده را نافع بود

و شقیفه و دماغ اقوت دهد و از خلط پاک کند و عسل ببول اسودد

واخراج می کشد صف آن کندش شو نیز فرقیون فلفل چند پسته و زرد

۲۹۸
حب بلسان مشک عاقرقرا بوره زنی مساوی بگوشت و نجبه بجز بر در

عطر سوی که همین خاصیت دارد صفت آن شخم حنظل فلفل سطوخ

دوس چند پسته از نمرک سه درم کندش شست درم کوفته و ^{بجز بر در}

قدری در پی ویند **عطر بای** زعم اصحاب اکثر است که آبرو

سرعت از آل نظیر ندارد صفت آن نیق پنج مثقال با قدری سرکه

الکینی یا این نیک صلابه نماید تا کشته شود و سه مثقال نیک

سوده داخل نمایند و مغزهای را بر سر که سازند و بنام آن در آن مغز

رزند و بر سر آنش نهند و سه مثقال وی سخته صلابه کرده ^{اندر ک}

بجوزوان میدهند و بدسته اگینه با این بهم میزنند تا ملغمه شود و از آن

۲۹۹

از ابوصله منقالی پاک بیالایند آنچه در کرباس ماند بستانند و چندان

ببست بشوند که تمام پاک شود و جگر از آن برود پس از آن کله ساق

و میان از اسوراخ کنند و رسانی از آن بگذارند و در آب بموایند

و شب بگذارند تا محکم شود مانند جگری بعد از آن از دروغین با جوش

و در محل حاجت در زمین کاها رند و چون خواهند که از آن شود

از زمین بیرون آورند **الفیسین** غرغره از همه نقل لسان که سبب آن

بلغم باشد صفت آن نوشاد است درم بخندیل نمک هندی شور ^{و روحا}

مویزج سحر اباره فیه ابرسا از سرک بهفت درم پوره زنی و ج از ^{سرک}

ده درم اوفته و چيست لعسل سبزشند با سکنجبین غره نمایند

غره که قروح حلق را نافع باشد صفت آن را ج سفید کاغذ

سوخست بازو کند در خار غفران از سر یک پنج مثقال نمک سوخت

نوشتاد از سر یک نیم مثقال کوفت سرکه غره کند **غره** که ^{همین}

خاصیت دارد صفت آن بازو سبز کاغذ سوخته ز کار ج سفید ^{سوخت}

کوفت و چینه سبزه نماید **غره** که همین خاصیت دارد

صفت آن کند یک درم بازو سوخته بکشد در کار نمیدرم کاغذ ^{سوزند}

سوخست یک یورق ز غفران انگی کوفت و چینه در سرکه و حل ^{حکوه}

نیکم **غره** نماید **غره** که فالج و لقوه صرع را نافع باشد

و دماغ را از احتیاط پاک کند صفت آن باره فقیر اوج مویزج خود

عاقوق حار بحسبیل فودیه اصل السوس سعتر نو سبت سح کبر کوفته و سحت

بعسل غره کند **غره** که نقل لسان و سکنه و فالج را ^{سود}

صفت آن مویزج خود بحسبیل عقرقر حافل و افلفل کرد بود

ارمنی ابرسام ز کوشش مسا و کوفته و حبه بکنجین غره کند **غره**

خناق و زجه صفرا و برود موی را نافع باشد و حرارت دل ^{مشاند}

صفت آن کل سرخ طباشیر شسته محم کل عقرقران ز سرک و

درم کشم کرفس سه درم بازو و سماق ز سرک بخدم قند ^{جها}

درم کوفه بکنجین غره کند **غره** دیگره که دماغ را از فضول پاک کند

صفت آن مویزج دانگی و نیم عاقر و حاضری دل از سر یک بندرم کوفته

و نیمه پنجمین سلی غره کنند **غره دیگر** که قلاع ولله را و استر حاکم

لله را و حجب را نافع بود صفت آن سماق برک مورد کل سرخ و ^{ساق}

جوشاننده و صاف کرده رتبه توه درم اضافه نمایند ^{غره}

مانند **غره دیگر** که سقوط لهات را که از سبب آن طوبت باشد نافع

صفت آن کلناش درم شکرانی دو منعال نکند زنی دو منعال

و نیم افجاع الرمان تخم کل از سر یک بکدرم و نیم کوه چخت ^{بیت}

لوت غره کنند **غره** که قلاع سوداوی نافع باشد صفت آن

سماق کل سرخ کشته کلنا برک مورد و خرزوب شاینده ^{عنه}

غروب نافع است از همه سرفه که سبب آن نزله باشد صفت آن

کل سرخ کلنا و غروب بچونانند و صاف کنند و بش از خوب اعونه

کنند **ع** که روی را سفید و صاف و براق گرداند صفت آن

آرد جو آرد نخود آرد پسته کشته کشته تخم زرد کوفته و بچینه ریش

و شنبه روی مالند و صباح با آب گرم و بسوس بشوند **عسولی**

همین خاصیت دارد و صفت آن آرد جو آرد پسته آرد نخود زرد کوفته

و عدس مقشر کشته انشاسه عفران از سرک بنمیدرم معرسم

و بنفشه از سرک دو درم سفید تخم مرغ سرشته شام

و صباح با آب در آن پوست خرپوزه و بنفشه چوشانیده باشد

عسویه که همین منفعت دارد و صفت آن با قلا مقشر کرسته ^{سبز}

مخمر تراب معرکت هم خمرزه نقشه بخود نساسته کوفته و بخت روی را

بدان بشویند **باب الفایح** ^ش معده را قوه دهد و بواسطه

نافع بود و باه را زیاد کند و رنگ را نیکو گرداند و دفع عت

از آل کند صفت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست ^{الله} ^{سخت}

مقشر شیخ سنبل فلفل و افلفل کهن پیل سعد زرنک و درم ^{مخمر}

مخمر کندنا از سرک چهار درم خبث الحیدر صد درم عمل ^{ون}

اوویه خبث الحیدر چهارده شبانه روز در سرکه خیسانند ^{اران} ^{بعد}

در سایه خشک کنند و بر روغن بادام برشته صلاویه نمایند چندانکه بر روی ^{ات}

باستد و به آب فروزود و باقی ادویه کوفت و بخیه اضافه نماید

و بعضی ^{و بعضی} معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شری دو درم

دو درم مشک اضافه میکند **فیروزه مشک** معده را قوت دهد

زیاده کند و سرعت انزال دفع کند صفت این بوست بیله زرد بوست

کابلی شیطج هندی نسیم گرفتن خیر و اقسطیح بلخ سیلخه قرین بسا

خونچن انار مشک سرک شش درم بوست بیله آله مقشره باخواه

فانمل از سرک چهارم تو درین قروه سنبل جوز بوست سنبل قلعوی

از سرک هشت درم سعد ده درم مشک ده مثقال غنیمت مثقال

جنت الحدید مدبر بوزن ادویه روغن کا و جمل مثقال غسل ^{مصمومی} و زن

و نیم ادویه بطریق معمول و چون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند

شرقی ده درم پنبه زنبق یا شیر کوه سفند تازه بنوشند **نوش** **هر روز**

سبب آن و قولنج و بعضی سبب و امراض زنان حامله را که سبب آن

بروده باشد سود و رو باد و های غلیظ و رفع کند صفت آن **نوش**

عاقه قرچا سبب آن ز سر یک هفت درم فوون بزنجبیر

بست درم کوفه لعبل سبب آن و بعد از شش ماه استعمال نمایند

فتاد یقون در دمه و معده اسود و زرد و معده گرم کند

و باد پاک کند صفت آن انجدان تخم سداب تخم کرفس پهل حاشا

مغز حلغوره از سر یک شش درم فلفل مشه درم عمل و وزن او دو

شرابی یک مثقال باد و مثقال **فنداق عین** به نسخه دیگر منافع

مصلک
قرب یکدیگر در صفت آن در سیل فلفل و سیل از سر یک شش درم

مانخواه از سر یک چهار درم ششم که فلفل و نه از سر یک چهار درم

کرمانی سیل خوب بسیار عاقر قرچا از سر یک دو درم ساوج بند

یک درم کوفته و سحت لعسل معجون سازند **فلونیا** معجون
معیون
این معجون

و سهال
مبارکست نزله بار بار دار و در هوای ساکن گردند و می دم

دموی و قویج و هضیه و سبلان طمٹ رافع باشد صفت آن

فلفل سفید در پنج و فلفل از سر یک مثقال فلفل و مثقال

زعفران پنج مثقال ششم که فلفل سیل لطیف از سر یک چهار مثقال

نخ گزین بنطی استعمال ساوج هندی سلینج بلسان
عاقور حاقور بیون از سرک کیمتقال و بعضی سنگها بعضی کرم کرم
بنطی و قویست مجموع کوفه و سبب غسل معجون زرد و بعد از شش ماه
استعمال نماید شری نیم مشق ال یا کدرم زهبت قولنج و طنج
و زهبت زد که در پیچ جعه و در و معده در پیچ امسون و زهبت
با کنگرین زهبت کرده و مناسه در پیچ زبانه و زهبت زوان
در پیچ سماق و هند فلونیا **فارسی** استقرع خون از مرقه
دور کند و رسم راقوه دید و باد های رسم راقوه و محاط
چنین نماید و سه سال و فی باز دارد و در پانساند و دماغ راقوت

و حافظه را زیاد کند صفت آن سفید بزرگ الفنج از سر یک بیست و نهم

ایون کل محتوم از سر یک ده مثقال عرق آن پنجم مثقال تخم کرفس ^{نطی}

مثقال ساوج هندی سیلخه حب بلسان عا مرقه حافظه فون از سر یک

کک مثقال و در بعضی نسخه ها بعوض تخم کرفس نطی و قوست مجموع

کوفه و عسل معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نماید شری

بیم مثقال نماید روم از همه قویج در پنج شبت و از همه در و کرده

طبخ بعد و در معده در پنج نسیون از همه پزیر با ^{سکنجبین}

و از همه باز داشتن خون در طبخ سماق دهند **فلا نیای فارسی** ^{منسخه دیگر}

استفراغ خون از سر مو صغی که باشد دور کند و رسم راقوه دهد ^{و با}

رحم را دفع کند و محافظت چنین نماید و اسهال و قی باز دارد و در دماغ
بماند و دماغ را قوه دهد و حافظه زیاد کند صفت آن غلغل ^{بهند}

بزرگترین از سرک است در مرقون کل مخموم از سرک است در مرقون ^{عفتان}

بجز در مرقون سبیل عاقر و قمر از سرک است و در مرقون چند است

یک در مرقون باد و در مرقون مروری با سفینه مشک از سرک است و در مرقون

کافور و کی و نیم کوفت و پنجه عسل سیر شدند و بعد از شش ماه

استعمال کنند شری یک در مرقون **منلو بنامی دیگر که حکیم مزارجان** ^{کمال}

از جهت خان احمد ساخته بود و صفت آن در خراسان از سرک

یک منقال استون پنج منقال ساوج هندی در مرقون ^{عمره}

نخم پلویون حتم غرز نخم انجیره از سر یکی دو مشقال سنبل الطیب سه مشقال

حب بلسان عود بلسان از سر یکی دو مشقال خصیه الثعلب خوب لیمان ^{بهمین}

زرشک پدانه بادرنجبویه طباشیر پوست شریخ لغاع خشک پوست ^ن

بسته نخ کرفس بوید چینی و مشقال مرورید سه مشقال کبر بادو ^{مشقال}

مشک سه مشقال سبده و مشقال لعل و مشقال لافوت دو ^{مشقال}

سه مشقال و رطلا صد عدد و ورق نقره صد عدد و جدوار ^{خطاره}

دو مشقال تودری زرد و دو مشقال تودری سرخ دو مشقال ^{کوفه}

دو مشقال کبابه و دو مشقال سلیمه و دو مشقال دارچینی سه مشقال

و نفسل دو مشقال نارمشک و مشقال فلفل سیاه دو مشقال ^ن

دو منقال خندید شریخ منقال مصطکی بازده منقال عفران

ده منقال نذر النبیست پنج منقال دار فلفل ده منقال افیون
مصر صد

منقال همه رکوشه و نخبه باسه زن دو عسل صاف کرده تقویم

بسرشند و همه رو در یک طرف کلان بریزند و می دید طرف برنباشند

که راه نفس و باشد و سرن محکم سازند و در میان خون کنند

و بعد از شش ماه استعمال کنند **فلو نیای قار** صفت آن ^{الطیب} سبتل

پنج منقال ساوج ده منقال همین سفید پنج منقال همین ^{نخ منقال} عفران

بازده منقال زباد و روغ عقرلی و فلفل فاعله پوست برون بسته

نخ کاسه کل سرخ عود قمار می ز سر یکی پنج منقال مومبانی
دو منقال

سباسبه جوز بوا و ارجینی پوست تریخ فلفل سفید مصطکی از سرکی

پنج مثقال عسبر شنب کنیقال فیون و مثقال ورق طلا پنجاه عدد

ورق نقره صد عدد سه وزن دو عسل مصطفی تقویم و زرد

بسر شد بعد از شش ماه استعمال مانند فلونیا **باب حکیم عزت**

صفت آن بزرالنج و هفت سال سنبل سه مثقال کل مخوم تیج

عقرا و هفت سال مرعافه فرحافه فیون از سرکی دو مثقال

در پنج از سرکی یک مثقال مرور بد سه مثقال مشک مرجان که با

از سرکی دو مثقال ورق کل سرخ و ارجینی از سرکی نیم مثقال پوست

پرون بسته نخم کاسنی طباشیر تخم خرفه از سرکی دو مثقال صندل

سه مشقال و فضل پوست ترخ همجن سرخ همجن سید جد و ارجح

۳۱۳
امه مقشر از سر یکی دو مشقال مصطکی کل از منی از سر یکی سه مشقال

فاد ز سر نیم مشقال ورق طلا صد عدد و ورق نقره دو صد

ایفون مثبت مشقال عنبر شیب جوز بوالب با سه شنه فرج مشک

از سر یکی یک مشقال سعد کوفی دو مشقال بادرنجوبه مشقال باد ^{نحوه}

سه مشقال عود رخ مشقال ابریشم مقرض سه مشقال قاقله ساوج ^{ایر}

دو مشقال خولجان و ارفس لفل از سر یکی دو مشقال کافور و دانک ^{پس}

بنفشه پنج مشقال لاجورد مغسول یک مشقال بخت پیل فلفل اسود ^{کمانه حنجر}

مومبانی از سر یکی دو مشقال کلاب عرق پد مشک کابان ^{سیر}

رطل نبات سفید غسل گرفت سه وزن دو به بقوام آورند

بسرشد بعد از شش ماه استعمال نمایند **فویج** در و معده خلطه

ان برودت باشد و جنینات بلغمی است ربع و بهائی که است ^{وارد}

صفت آن فودنه نهری و فودنه کوهی فطر اسالیبوس سیالیبوس از

سربک دوازده درم تخم کرفس نابونه حاشا از سربک چهار درم

کاشم با پرده درم فلفل سیاه پهل چهار درم کوفت و نجیانه ^{او}

غسل مصمتی سرشد شری یک درم باب کرم **فویج** در و معده ^{و شوه}

کلبنی نافع باشد و بادوهای غلیظ را دفع کند و طعام مضمر گردند ^{صفت آن}

فلفل و فلفل از سربک سی درم حب بلبلان ه درم حماما و بلبلان

دو درم محمّل نخم کرفس سیالکوس سلخه اسارون رسن از نیک

۳۱۹

یک درم کوفت و حبه بانه وزن دو عسل بسر شند شری یک درم

باب کرم **فله نین** اکله و عقیقوت لسه رانافع باشد و کوش

مروه ریر و صفت آن قایق باد و از ده درم زرخ زرد زرخ سرخ از

یک درم مرهمار درم ایک بزنده هشت درم شکر فی نشورم کوفت و

بسره که بسر شند و موص نمایند و در سایه خشک کنند و در وقت حاجت

استعمال نمایند **فستیده** که رعا ف را باز دار و صفت آن کلنا

کردن سیاه مار و از سر یک نیم درم افیون دانگی کوفت و بصاره

بسر شند و بخایه عینکوت بگردانند و در شبی نهند بعد از آن که منی را

بکلاب و سرکه شسته باشند **فشیله** که همین خاصیت دارد صفت آن بازو

۳۱۴

سوخته در سرکه انداخته دو درم زاج سیاه چهار درم شبت یا

شش درم کافور و نکی کوفته و بچینه فسله ارکمان سازند و

و بدان بگردانند و در بینی نهند **فتیله** که همین منفعت دارد صفت آن

کاغذ سوخته پوست تخم مرغ سوخته آقا قبا پوست انار ز سرکه

کو بچینه یا آب دروج یا آب لسان غسل سرشته فسله ز بدان

زیادند و در بینی نهند **فشیله** که کند بینی سرد صفت آن مرچ

ترش از سرکه دو درم قصبه زره بزرگ از سرکه یک درم و نیم

و فسل از سرکه یک درم فشیله از شراب ترکند و در و باره کوفته و

بدان الوده کنند و در مینی نهند **شیشه** که ریش مینی را نافع بود

۳۱۸

صفت آن اج سیاه شب بمانی مرماز و تو بال مسوخه زنی

مجموع

چند مرزاوند طول شش درم کند روز دوازده درم کوفت و حبه

ن

دو من آب به بزند و پالایند و بار بجوشانند تا بقوم غسل آید و **شیشه**

الوده کنند و در مینی نهند **شیشه** که خشم را نافع بود و صفت آن

صبر و سعد و سنبل کل سرخ و فلفل کوفت و حبه آب فودیه کشند

و در مینی نهند بعد از آنکه مینی کباب و سرکه چند نوبت شسته باشند و اگر

سوزن بر زبان کرده شبانه روز در سرکه کهنه خیسانند و با حذر

روغن زیت در مینی چکانند همان عمل کند **شیشه** که نافع است از همه

۳۱۹
ریم که از گوش اندو و جع آن صفت آن از روت تخم مرو و عسل سرشته

فیلده از بدن کبرند و در گوش نهند **شیله** که گران گوش برود صفت

ان نخچر سفید به و شکافد و تخم عسل از آن جدا کنند و بوره و **قروانا**

و خردل کوفت بدن بسپارند و فیلده سازند و در گوش نهند و خردل

و نخچر کوفته در گوش نهند همین عمل کند **فرزجه** که اخراج میسند و پین

صفت آن راوند عرجم و عسل ترمس خرف از سرک جزوی **کوفته**

و نخچر سرکه کا و بسپارند و **فرزجه** سازند **بکر** که همین **صفت دارد**

صفت آن چنارین خبازی خردل سفید مقل سفید ازرق

سرک جزوی کوفت و بخته با قطران بسپارند و **فرزجه** سازند

فرزجه **دگر** که مانع استین شود صفت آن جسم خند قوتی سر کشتن

خردل حب قفل استخوان غرور مساوی کوفه و بخت مبعده سبب شدند

و بر ششم پاره بردارند سر کز استین نشود و اگر استین باشد چه بنید

و گفتند که زنی حبه از حب بخروج بلع کند یکسال استین نشود و

دانه دو سال و **فرزجه** که چه مرده بنید از صفت آن

اشنان فارسی عاقه و حاشون سرداب فراسون وی کوفه و

بروغین است سبب شدند و استعمال نماید **فرزجه** که در این معین

باید صفت آن سر کین ز کوهی مایه خر کوشش از سر کی قدری کوفه

و بخت غسل گرم کرده سبب شدند و به ششم پاره فرزجه سازند **فرزجه**

که همین عمل کند صفت آن مشک و عفران سوخته بر سره کاو و بسترشند

و به چشم باره احوال نماید **فرزجه** که همین خاصیت دارد صفت آن

مایه خرکوش و اجنبی عین زاج نبات مساوی بکوفت و نخته بجایاب

و استعمال نماید **فرزجه** که همین عمل کند صفت آن با مبرن **حسنه**

سورنجان ضمیر از زبانه رید بجز از سرک و انکی با شکر سرخ **فرزجه** سازند

فرزجه که همین نفع دارد و صفت آن مبعده خندید **سقطه** مر بارز **حار**

مقل مشک کوفته و بخت **فرزجه** سازند بعد از طهر خندونوت و بعد از

چهار ساعت ناید مباشرت **فرزجه** که همین عمل کند صفت آن **خارکوش**

و سرکن و غسل سرشته به چشم باره بر آورند سه شب بعد از آن **معت** کنند

۱۶۰
سرمه که بچه مرده را فرود آورد و صفت آن مروجا و حنیق

سفید مساوی کوفته و نخبه زیره کا و بسیر شدند و جمال **سرمه**

که حیض را بد صفت آن اشنان عاقرمقرا جاوشیر سداب ابرک

یک درم سر فیون نیم درم کوفته و بچه قطران سرشته فرجه ساد

فرجه که منع حمل کند صفت آن بازو حبت الالمس و بکوفته و

باب کرم سرشته فرجه سازد و پیش از مجامعت بردارد **فرجه**

که دفع وجع رحم و بواسیر را نافع بود و ورم صلب رحم را نرم کند

صفت آن به سبط افیون موم مساوی به شیم پاره بردارند

که او را هم رسم را نافع باشد صفت آن کند از زروت دم الاحو

حب الاس کل ارمنی افاقیا کوفت و بخته باب لسان محل شسته
بیشتم پاره جمال نماید **فرجه** که رسم رفوه دهد و فرج ارتک و ^{خسود}

صفت آن لباس سنبل مرزکوش قشار کند رصعرا و خر خیری

پوست پنج کبر بر مس و کوفت و بخته بر عین آن بسیر شدند ^{بیشتم}

بروزند **فرجه** که همین خاصیت دار و صفت آن قفاح او فر سعده

و نقل از سرک یکد رم عسیر نمید رم مشک دانکی امله نیم دانک کوفت و

بجای بسیر شدند و بیشتم پاره جمال نماید **فرجه** که حکته الرحم که

النسا کونید مافع بود صفت آن اسداب نغضاع پوست انار ^{مفسر در}

کلاب قدری سر که به نرند و بیشتم پاره بخود **فرجه** که ^{نفعدا}

صفان عفران کا فور از سرک دانکی مردار شک و ودانک

۳۲۲

حب الغار نمیدرم کوفت و نخته به سفید هضم مرغ و بر اوغن کل

بسرشند و فرزند سازند **سهم** که حیض بند و صفت آن کلنا

کندرماز و سرسره قاقیا شبانی کوفت و نخته با لسان کحلان ^{شد}

و فرزند سازند و بر پشت و عانه طلا کنند **فرجه** که سیدین خاصیت دارد ^{صفت این}

کاغذ سوخت عفا قیا کلنا عصاره حبه الشیش کل سرخ مازو و ^{صله}

کمان سوخت مساوی کوفت و نخته بسر که بسرشند استعمال ^{ند}

سهم که حیض براند صفت آن مرفودنه از سرک چهار درم ^{اہل}

مشت درم سداب درم نو بر منقعی بست درم کوفت و نخته ^{کا}

بسر شدند و فرجه سازند **که** و رقم صلب رسم انافع

باشد صفت آن کند مقل بارز و از سرگی بکیرم زعفران جاوشیر اشق

از سرک بکیرم مصطیکه چند پسته مسویه سائیده روغن سوسن ^ط

روغن بونه از سرک سه درم صمغها در پیسج حل سازند و پسته را ^{در روغن}

بگذارند و باقی ادویه که در پیشه بان بسر شدند استعمال نماید **باب**

القاف قرص عیضل بتاند پاره عضل و درخمیر کیند

توز کنند بخت شود و بعد از آن مغران که نرم شده شد بکیند

آوند بکوبند و بوزن آن را در کسنه اضافه نمایند و با قدری سراب

بسر شدند و دست بار روغن کل چرب کنند و قرص نیند بعد ^{او ماه}

استعمال نمایند **فصل** بدانکه انواع فنجی بسیارست و آنکه در

۳۲۶
ترباق فاروق مستعملست شکر باید زیرا که سیاه و سخت رنگش

زنان بد بود و سفید ضعیف باشد و شکر معتدل بود و جوان ^{تندرست}

باید و نشان جوانی آن است که حرکتهای و قوی شود و حرکت بود

و نشان ^{سرخ} سردستی قوه است که سر برافراشته دارد و چشمهای او

و دلبر بود ماده باید بود زیرا که سر ماده ضعیف تر از سر نر بود و ^{زنان}

مادگی است که در دهان او چسار دندان سر باشد که از انقباض دندان

کویند از سر جانب دو دندان ز سر باشد و نر را گلی باشد و مخرج نعل او

و مخرج او بدنبال نر و یک تر باشد و دنبال دراز باشد و این ^{مادران}

کلمه دم خوانند و نیز باید که پوست شکم او صلب باشد زیرا که صلابت
علامت آن بود که تن و رطوبات فضلیه کمتر است و زمین باید از
برای آنکه سر زمین علامت قوت و باغ است و در میان فصل بهار باید
که آفتاب در نور باشد و اگر بهار طبع زمین است باشد در
باید اول بهستان یاد گرفت تا قوی شود و ماوی و درختان
خاصه درخت بلوط و آب و یک یاد و در زمین شوره نباید
صحیحی کبزه باید و بهتر آن باشد در محلی که او را کبزه نکند تا صفا
بسیار کنند و شمش الوده مکرر دو شمش بهار نه شود و کشتن اجناس
که مقدار چهار گشت از سر و دنبال و بیک ضرب بیندازند به

چنانچه قطعا هیچ پوست برومی نماند بکضرب زیر آیه ز سر در دهان
و جانب سرو باشد و فضلا می جانب بنال چون شسته باشد
نظر کنند اگر خون زو بسیار آید و ما در کاه حرکت کند نیک باشد
و اگر زود از حرکت فرو پستند صعیف باشد بدین کار نشاید و آنکه شسته
این کار باشد شکم او شکافند و پاک کنند و پوست او باز کنند و آنرا
بآب صاف چند نوبت بشویند پس در اصاف او نیک نمک پاک
ساخته شبت بچوشانند و محر شود و گوشت از استخوان آن جدا
بگذرند تا سرد شود و آن را با لاندون گشت را با یک چهار یک وزن
بریان کرده با کیره بگویند و با آن آب که از آن پلو باشد سیر کنند

و دست و پنی را بر عن بلسان حرب کرده اقراص سازند سرکی

۳۲۹
کمیقال و در سایه خشک کنند چنانچه مطلقا اثر از آثار نم در آن نباشد

و در طرف آبکینه نگاه دارند و باید که در محل ختن افعی و کوفتن ^{قرص}

تیراق

ساختن پنی بکند تا بوی آن مانع نرسد **قرص اندوز خوردن** مستعمل در

فاروق این سخن اعتبار چنین بحق است صفت آن دار ^{ششمان}

الذیره سارون عود بان او سلیمه مصطلکی از سرک شش ^{شمال}

فلاح او ضرر عفران از سرک و وزده شمال در جنبی حماما ^{است}

و چهار شمال افوان مست شمال کومش و بجه شربت بحالی ^{شد}

و دست بر عن بلسان حرب کنند و قرص سازند و در سایه ^{چند}

مستعمل مشهور و بطوس صفت آن موریتی چهار درم علك البطم چهار ^{نوعی}

درم و خرما ز سرک و زوده درم و اخچنی مقل اظفار الطیب سب و می

سلیخه اکلیل الملک سعادت الغار ز سرک سه درم قصب الذریره

درم و عفران یک درم قمر الیهود دو درم و نیم کوه چشمت و شراب بسند

و اقراص سازند **بص اندرو** که در مخلصه کبر مستعمل است صفت آن

حمام دار شعشان قسط قصب لذریه و مثل فلفل بطن نخود سرک

سه مثقال فوه یک مثقال سنبل لطیب و ج هندی ز سرک سب و می

کوفته و حبت شراب بسند و اقراص زنده و در سایه خشک کنند

قرص کلاب معده ضعیف فوه و پد و کادر که فضول بدن مسدود

و چون بر پیشانی طلا کنند صداع را نافع باشد و منع زلالت کند و
چون با رز در میان او بپایند و بر دندان گرم خورده بکشند درد
و چون آب مرزکوش در گوش بچکانند در وقت نفث الدم و
خون از سر موضع که باشد باز دارد و سرفه که نه رسو دارد و نه های
نافع بود و چون آب مرزکوش و آب سداب شامند جمع کرده
که بدین جانوران را نافع بود و اگر شراب بنوشد سهال موی و مرو
ایمعی مشابه را نافع بود و صفت آن مرچندید ستر سبیل سلنج کل محمول
پوست پنخ لفاق از سر یک چهار درم افیون زعفران قسط کوبک
و از اطلاق نبر کونند از سر یک مجذرم انیسون و فوسیا لبوس

میوه سالیله تخم کرفس از سر یک پست درم صمغها را در شراب کجانی حل نمایند

و داروهای دیگر را کوفت و حبه بان بسپارند و قرص زند فر

بکدرم در سایه خشک **قرص طباشیر** سرفه و خشونت سینه و تهات

محرقة را نافع بود و طبع را نرم کند و شکنکی نشاید صفت آن **طباشیر سفید**

رخ پس درم معرتم خارین مغر تخم کدو از سر یکی دو مثقال **شاه**

صمغ عربی و جنجاش کثیر از سر یک بکدرم بلعابت رقطونا سرشته

افراص سازند **قرص طباشیر مسک** تهائی صفا و بر نافع بود و درم

و خون بازورد و شکنکی نشاید صفت آن کل سرخ بازده درم **صمغ**

عربی نشاشه تخم حماض کل از سر یکی دو درم **طباشیر سما**

زرشک منقح از سرک هفت درم کوفته و حبه کلاب بسرشد ^{با صندل}

قرص سیر لولوب مروریدنا سفته طباشیر ز سرک ^{مشقال}

کهر با تخم حاضری طراشیده صمغ عربی از سرک دو درم خستاش ^ن

گروه چ درم کوفته و حبه کلاب بسرشد و **قرص سازند قرص طباشیر**

کافوری تبق و محرقه و سرکه کرم زانافع بود و شکنکی نشا

صفت آن طباشیر کل سرخ صندل سفید تخم خیارین کخم کا ^{سندل}

کخم کا هون و نمش از سرک کبشقال کافور دانلی کوفته و ^{سندل}

بلعاب بزرقطونا سرشته **قرص** کهر با خون اسکا فتن ^{با}

وار و صفت آن کهر با بسد مروریدنا سفته تخم خرقه از سرک ^{بجد}

شاخ بز کوهی سوخته پوست بپزید سوخته صمغ عربی از سر یک سه درم

کثیر خشک بریان کرده خشکاش سفید و سیاه از سر یک سه درم

دود سوخته زربالنج از سر یک دو درم کوفته و بچه تلعباب ز قطنیا

اقراض سازند **قرص کلنا** خون رستن بار در وصفت سلینجه کل امینی

صمغ عربی از سر یک چهار درم کل سرخ کلنار افاقیا از سر یک سه درم

کثیرا دو درم کوفته و بچه باب کلنار اقراض سازند **قرص زرشک کبر**

ورم معده و بکروتها می بلغمی و استسقا را مافع بود وصفت آن

عصاره زرشک معترسم خیارین معترسم خربزه از سر یک سه درم

کل سرخ بخرنسن از سر یک شش درم شمش کثوث رب السوسن طبایه

تخم کاسنی مصطکی سنبل عصاره عافت فوه لک معسول بود چینی

از سرک دو درم عفران نمیدرم کوفته و بجهت باب بحسن شده

اقراص سازند **قرص شک صغیر** زرشک منقعی بازده درم نیم کاسنی

تخم خیارین از سرک سه درم کل سرخ بجز درم بود چینی سنبل از سرک

یک درم بلعاب برسطونا اقرص سازند **قرص شک** زرشک بخدرم لک

معسول بود چینی عصاره عافت سنبل امسیون مصطکی از سرک

یک درم کوفته و چینی اقرص سازند **قرص شک** صفت آن زرشک

رب السوس یک درم و نیم معر نیم خیارین تخم خرفه تخم کاسنی از سرک

دو درم و نیم کلاب اقرص سازند شری دو و شغال با کچین و کاسنی

۳۳۹
و آب عنب لثعلب **قرص ریون** ورم و صلابت جگر و سبز و بهای

کمنه از نافع بود صفت آن بوند چینی شش ورم فوه لک معسول

از سر یک سه ورم تخم کرفس انیسون عصاره غافق از سر یک یکدم

کوفته و بچه با خالص قرص ریون **شش** و شش را

مانع بود صفت آن کل سزج صمغ عربی از سر یک چهار ورم ساسه

کثیر است السوسن از سر یک دو ورم خشخاش سفید و سیاه از سر یک

سه ورم عفران نمیدرم طباشیر چپ درم باب خالص ریون از سر یک

منقال باد و منقال با سرب خشخاش **قرص کل** در معده و تهها

بلغم اسود و در صفت آن رقی کل سزج شش ورم رب السوسن

چهار درم سبیل کدیرم طباشیر دو درم عصاره غافث چهار درم کوفه

و بخته پسته سرشته قرص سازند **قرص کل** به نسخه دیگر اقوی از اول

صفان کل سرخ ده درم اصل السوسن عصاره غافث سنین زینک

چهار درم مصطکی سبیل اسارن عود خام ذخرا ز سرک کدیرم کوفه

و بخت کلاب قرص سازند **قرص کل** به نسخه دیگر شطرنج تهابی مرکتبه را

باشد و معدة رقوة و به صفت آن کل سرخ اصل السوسن سبیل ^{لطیب}

از سرک چهار درم طباشیر سنین سرک دو درم پسته درم

به کلاب قرص سازند **قرص نقاش** بر قان در دگر و سپر و تب لبع

کهن نافع باشد و سده بشاید عصاره غافث بیست درم کوفه

باب صافی سیر شدند و اقراص سازند **قرص کاکنج** قروح کلید و
مثانه و بول الدم را بافع باشد صفت آن معترسم خیارین است کاکنج
مغز بادام رب السوسن شاتصمغ عربی دم الاخوین کبیر کند از نیک و
درم ختم کرفس و درم فنون بکیرم آب صاف اقراص سازد شری
یک مثقال بکیرم **قرص مقل** و درم صلب معده را نافع باشد
صفت آن کل سرخ ده درم سنبل و درم زعفران مر از سر یک درم
قط و مغز بادام تلخ از سر یک بکیرم و نیم مصطکی و درم و هم **مفتل**
درم مثل از در شرب حل کرده از و بار کوفت و حبه آن سیر شدند
و اقراص سازند **قرص کافور** برقان است کرم از سود و در صفت آن

از شک منتهی طباشیر کل سرخ از سر یک هفت درم محتمل کا هو تخم

تخم کاسنی کثیر از سر یک سه درم محتمل خرپر و معر تخم کدو و سر یک

صندل سفید رب السوس از سر یک دو درم کافور یک درم بلعاب

سرشته اوراق زنده شتری دو درم با کچند زوری **قرص کافوریه** دیگر

بوق و غب محرق رابع بود و شکلی نشاند صفت آن طباشیر

تخم خرده تخم کا هو از سر یک بخدرم کاسنی رب السوس صندل سفید

درم محتمل کدو و معر تخم خیارین از سر یک هفت درم ریحین و درم

کافور نیم مثقال بلعاب بزرقطونا سرشته اوراق زنده **قرص شبرم**

استفای قیر انافع باشد صفت آن شبرم پهلبله زرد مسابو

و چغت با صر زنده شری دانکی با کچین و بدج افرازند **قرص لک**

استفای کچی رسود در دوده کبشاید صفت آن لک

ر بود پشی ز سر یک سه درم سارون زراود خنطیا ناسبل **مصطک**

م کرفس منسویان بخواه دهر ابل فلفل نخل از سر یک یک درم کوفت

و چغت با صافی قرص سارند شری یک مثقال **قرص فستقین**

در دمه ده را که پس طعام بد شود و در دود و صفت آن این **فستقین**

کرفس منسویان از سر یک یک درم سارون زراود خنطیا ناسبل

ایمون از سر یک دو درم کوفت و چغت با صافی قرص سارند

قرص فستقین کرمیات بلغمی را و عسر البول بروده حکر و معده

بافع باشد و سده طحال باشد صفت آن استین نخم کرفس ساون

مغز بادام مساوی کوفت و بخته با آب خالص سبزشند و قراض سازند

شرقی یک مثقال **قرص کبر** او جاع طحال را بافع باشد و بخته

صفت آن پوست سبک کبر اشق از سرگی چهار درم زراوند طول و درم

فنجکشت فلفل از سر یک شش درم شوق در سر که گهت حل کنند و با

ادویه کوفت و بخته با آن سبزشند و قراض سازند **قرص نرسین**

که تری بلغمی و سبک صعیف را بافع بود صفت آن استین نخم کرفس ساون

یا سنبل صبر از سر یک چهار درم عصاره عافت سافوج هندی

سر یک سه درم مصطک و نخم کرفس از سر یک یک درم کوفت و بخته

به کلاب قرص سازند شری یکدوم باین طبع مستن **قرص اسیر** سبز

صلب نرم سازد صفت آن برسا چهار درم و نفل سفید **قرص اسیر** یک

دو درم اشوق در سرکه حل کنند و باقی دویدر گوشت و بخیه آن **قرص اسیر** شند

و اقراص سازند شری دو درم با پنجدن **قرص فنجک** سده جگر اکتساب

و سده سپر را صفت آن فنجکست تخم کاسنی نیم غره مغرک و مساوی

و بخیه بکنجدن بشند و اقراص سازند و درین **قرص اسیر** استعمال نمایند

قرص عود می و میضه بازو در صفت آن عود چهار درم کباب **مسطک**

و نفل سنبل از سر یک دو درم سفید دوده درم کوفه و بخیه

اقراص سازند شری دو درم **قرص فوه** طحال را نافع باشد صفت آن

قوه دوازدهم پوست چکبراس را و نذ طول از سرک و درم
کوفه و چینه بسبرشند و قراض سازند و در چینه منون استعمال
نماند **قرص عود** بنوع دیگر معده را قوه هید و طعام مضمکند و اشها
آور و صفت آن قرفل مصطکی از سرک سه درم قافله سنبل ساسا
از سرک دو درم عود خام ترفه پوست ترنج از سرک بخدا
رعفران جوز بوار کهن پیل و ارفل از سرک یک درم سفید بوزن او
کوفت و چینه اقراص سازند **قرص کن درقی** و هضیه باز دارد ^{صفت}
ان کندر سه درم قرفه چن درم کبابه چینی قافله سیک از سرک و
کافور و مشک از سرک و انکی قرفل یک درم کوفت و چینه اقراص سازند

و شترتی یک مثقال باده درم شراب انار منع **قرص** **راسنی** می

و پیضه باز دارد و خواب آورد و صفت آن قرفله درم یک قرفله

راسن از سر یک دو درم پیون پوست لعل از سر یک یک درم کوفته

و چیت اقراص سازند **قرص حب الاس** اسهال و قی بار و صفت آن

ساق حب الاس که مزاج کل از منی بسته بریان کرده بلوطاً

سر یک ده درم مثل یک درم پوست انار نازد و از سر یک پنج درم کوفته

و چیت اقراص سازند شترتی دو درم آب به آب سبب **قرص**

که قی بلغمی و سودوی از قطع کند و معده را قوت دهد و صفت آن

پوست پرون بسته کل سرخ از سر یک چهار درم خودم **خام** **مصنطک**

سربک سه درم سگ خدرم کوفت و خچه باب سبب اقراص سازند

قرص سبب قی الدم را نافع باشد صفت آن سبب مغسول دره درم کند

افاقیا کلنار صمغ عربی ز سربک چهار درم کثیر اکل مخموم ز سربک سه درم

دار چینی یک درم کوفت و خچه اقراص سازند شری یک مثقال شرا ^{انجنا}

قرص سه قریب النفع است از قرص سبب صفت آن سبب صفهانی شرا

عدسی مغسول درم الاخوین ز سربک سه درم شاخ بز کوسه خسته افاقیا ^{از}

سربک یک درم لادن **عجم** ز سربک نیم درم بسیار و شان ^{یک درم}

و نیم کوفت باب لسان گسل قرص سازند شری دو درم **قرص الطین**

دره مناره بول الدم را نافع باشد صفت آن کل مخموم طباشیر شرا ^{صمغ}

تبرص بزور جرب مثانه را نافع باشد صفت آن مغز تخم

خربزه ده درم معرشم خیارین پنج درم معرشم کدو شیرین کج می ^{خطمی}

مغز بادام شیرین کثیر نشاسته رب السوس خشکاش کل رمنی تخم کر ^{فشن}

از سرک دو درم بزرنج یک درم کوفت و بچه اقراص زرد و سب ^{بمشه}

بدهند **قرص شفیه** تب با سرفه نافع باشد صفت آن همیشه مغز بادام

شیرین معرشم کدو و معرشم خیارین کثیر اکل سرخ از سرک بخد ^م

رب السوس کل رمنی نشاسته از سرک سه درم مصطب که بمشقال

سنبل یک درم کوفت و بچه اقراص زرد شری بمشقال **قرص شفیه**

به نسخه دیگر چون با تب و سرفه قبض طبیعت باشد نافع بود صفت آن بنفشه ^{ده درم}

ترید سفید بجز درم رب السوس سه درم ونیم ستمونیا سه درم ^{مصطک}

یک درم ونیم کنیز انمیدرم کوفه و حبه قرص سازند شری و درم ونیم ^{حلا}

دیند **شیرین** **غایان** سبز غلیظ را یکد از اند صفت آن را بقون کل ^خ

از سرک بجز درم طباشیر زرشک از سرک و درم عصاره غاف ^{سنبل}

مغسول بود پی پوست نوح کبر در سر که خسیانند و خشک کرد ^{یک}

یک درم ونیم کوفه و حبه قرص سازند شری و درم ^{صک} ^{مرد}

ضعف معده و ضعیف النفس و سلسل البول را نافع است ^{کل}

سرخ ^{سنبل} از سرک سه درم صمغ عربی نارمشک از سرک ^{درم} ^{مصطک}

یک درم کلنا رطب باشیر از سرک یکمغسول ونیم کوفه و قرص سازند شری

سه درم با کلفت **قرص صمغ** و شواری و جمع و وضع حمل را

آسان گرداند و بچپ مرده و زنده را در ساعت بیرون آورد ^{ان} ^{صفت}

مروج و سایر بچ از سرک یکدلت بند درم مجموع یک شربت است

سدایک طب سنج حله و دهند و تجیر آنها بر همین **قرص صمغ** کند

اسهال دموی افراط طمث و فی الدم زانافع بود **صفت آن** چرخ

چهار درم کل سرح صمغ عربی که با تخم خرفه از سرک سه درم کلنا

شاسته کل رنی بسطبا شرب السوسن از سرک و درم قبا

یک درم و نیم کوفت شرب آب مورد و درم صمغ **قرص** که استقا

نافع بود **صفت آن** کل سرح سه درم و درم صمغ صمغی **قرص** قبا

دارچینی ایندین ز سرک بکدرم کوفته **حش** او را ص سازند **قرصی** که

۱۵۳

سهم خاصیت در صفت آن مغر با دام تلخ فستین اسارون ایندین

غار فون مساوی کوفت و پنجه سر ص سازند **قرصی** **وس** کرم کرفس

اینسون دارچی ز سرک بشود روم ایندین مصطکی از سرک چهارم

فلفل مر فون چند پدست از سرک و درم آب خالص سر ص سازند

شتری کینغال **قرصی** که فوق التلالی را نافع باشد صفت آن قسط

صبر سقوطری از سر تمام فودنه کوسی نعیان خشک سداب سم

اسارون ز سرک بکدرم فون دانگی و نیم کل سرخ نمیدرم کوفته **حش**

بمثلت سبزشند او را ص سازند **قرصی** که خون شکم و زهره

نافع باشد صفت آن کل مخموم کل رمنی قرظ طباشیر طریش بلوط

۳۵۲
از دکھا رجب الالاس از سر یک دو درم تخم حمص خاص بی صمغ عرعر

کلنا از سر یک چهار درم نشاسته کل سرخ از سر یک سه درم

سماق مصطکی از سر یک یک درم ماز و وزیره کرمانی در سر که حبسند

و بریان کرده از سر یک یک مثقال کوفته و نخبه بلعاب بز قطونا

افراص سازند شری یک درم قرص **سیر** سل و دوق نفت الدکا

انافع باشد صفت آن کل رمنی کل مخموم نشاسته کل سرخ

شش درم طرک اسوجته ده درم کثیر اطباشیر شادنج مغسول

از سر یک یک درم رب **السوس** سه درم کوفته و نخبه **لسان** الحمل

اقراص سازند **فرض** تخم خیارین در محتم خرومه اصل السوس

از سرک چهار طباشیر و طرسان محرق ز سرک و درم شاسته کثیر ^{یک}

یک درم کوفته بلعاب بز و قطونا سرشته اقراص سازند شری **کشف**

که اسهال و معال و نفث الدم را نافع باشد در وقت آن تخم حاض

بریان کرده ز رشک منقح شاسته طباشیر حبت الاسباطه بلوط ^{یک}

پنج درم زعفران یک درم کل مخموم صمغ عربی از سرک و درم کهر ^{یک}

از سرک سه درم کوفته و بجهت آب خالص اقراص سازند شری و درم

فرض دیگر نفخ قدیم را نافع بود صفت آن است السوس صمغ ^{عرب}

شاسته مغز کدو از سرک و شغال از زروت مرئی بر بود چینی از سرک ^{یک}

یکمقال مغربا و ادم شمال کوفت بلعاب بر قطونا سرش فرس

سازند شرتی دو مقال **تدرص مشک** **نوکریا** معده و جگر بارو

نافع باشد و قوت دهد و عینی و خفقان بار و او را و حب امغه

نافع باشد صفت آن مصطکی عود و قفل و ارجنی سنبل سگ جوز و

کجا به پیل پوست ریح قافله از سرک یکمقال مشک دانگی کومه و

بشراب ریجانی سرشته او را ص سازند شرتی یکمقال **قرص نیطس**

نسخه ثابت بن فره صفت آن حب الاس کرم خاص مقشر سرک

دو درم صمغ عربی نساخته از سرک یکدرم کوفت و پنج بلعاب

بر قطونا او را ص سازند شرتی دو درم **قرص نیطس** و کبر صفت آن

طباشیرت السوس از سرک ده درم ششم کاهو پست درم ^{جزفه}

پانزده درم کل سرخ کثیر خشک از سرک پنج درم اقا قیاصندل سفید

کل از منی کلنار از سرک دو درم کافور نیم درم کوفه و ^{نخ کلاب}

قرص سازند شری سه درم باب انار ترش **قرص نفک الدم** کند درم ^{الانجون}

کلنار از سرک سه درم دو دانگ کهر با پنج درم شادخ کل مخوم

از سرک ده درم شبانی دو درم ونیم افیون دار چینی از سرک

دو درم مجموع را کوفت و بچینه ده قرص سازند شری یک عدد ^ب

قرص ^{واحد} **مردول** و دماغ را قوت دهد و برقان خفقان ^{بنا}

صفت آن کل سرخ دو درم طباشیر مروری سفید ^{سفید}

از سرک یک درم معرشم خیارین معرشم کدو از سرک یک درم

۳۵۹

نخم حرفه سه درم عفران نیم درم کوفته و بخته بلعاب بز قطونا

اقراص سازند شری یک مثقال با کچین **قرصی** که تب ربع و صداع

و سرسام را نافع باشد و شکنج نشانند و خواب آورد و پیدایان

دفع کند صفت آن معرشم خیارین معرشم کدو و تخم کاهوزیر یک

ده درم رب السوس نشاسته کثیر افون از سرک سه درم کوفته

و بخته آب کاهوزیر بلعاب بز قطونا است قرص سازند شری

درد دومی باد و عود **قرص** **فانجیب** بنفشه رب السوس یک درم

نشاسته کثیر تخم خطمی از زبانه از سرک سه درم کوفته و بخته بلعاب بز قطونا

دارچینی اینست ز سرک بکدرم کوهشتر او اوص سازند **قرصی که**

سهمین خاصیت در صفت آن مغز بادام تلخ فستقین اسارون اینست

غار رفیون مساوی کوفته و پنجه سه ص سازند **قرصین و س** محکم کوفتن

انیسون دارچینی ز سرک شش روم اینست مصطکی ز سرک چهار روم

فلفل مرافیون چند پسته ز سرک و درم باب خالص سه ص سازند

شترتی کینقال **قرصی که** که فوق املائی را نافع باشد صفت آن قسط

صبر سقوطری از شتر نام فودنه کوی نغیاع خشک سداب سم

اسارون ز سرک بکدرم فیون دانگی و تیم کل سرخ بندرم کوفته و

بمثلت سبرشند و قرصین سازند **قرصیکه** خون شکم و زهر و

نافع باشد صفت آن کل مخموم کل رمنی قرظ طباشیر طر شبت بلوط

۳۵۲
از دکھا رجب الالاس از سر یک دو درم تخم حمص خاص بی صمغ عر

کلنا از سر یک چهار درم نشاسته کل سرخ از سر یک سه درم

ساق مصطکی از سر یک یک درم ماز و وزیره کرمانی در سر که حبس

و بریان کرده از سر یک بمشقال کوفته و نچه بلعاب بز قطنونا

اقراص سازند شری یک درم **قرص سیرین** ساق و قو نفت الدکا

نافع باشد صفت آن کل رمنی کل مخموم نشاسته کل سرخ

نش درم سکناسوخته ده درم کثیر اطباشیر شادنج مغسول

از سر یک بخدرم رب **التوس** سه درم کوفته و نجات لسان

اقراص سازند **مرض** **سلسله** تخم خیار بنه درم تخم خرده اصل السوس

از سرک های طباشیر و طرسان محرق ز سرک و درم نشاسته کثیر ^{کن}

یک درم کوفته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند شریکی **سعال** ^ص

که اسهال و سعال و نفث الدم را نافع باشد صفت آن تخم حمض

بریان کرده ز رشک منقح نشاسته طباشیر حبت الاسباط ^{کن}

پنج درم زعفران یک درم کل مخموم صمغ عربی از سرک و درم کهربا

از سرک سه درم کوفته و نجته با خالص اقراص سازند شریکی ^{کن}

مرض دیگر نفخ قدیم را نافع بود صفت آن ب السوس ^{صمغ}

نشاسته مغز تخم که از سرک و سعال از زوت مرئی بر بوی پسی از سرک ^{کن}

یکمقال مغربا و ادم شمال کوفت بلعاب بر قطونا سرشرف

سازند شرتی دو مقال **شرف** **مشک** **بنسخه محمد** **ذکر** **با** **معه** **و** **جگر** **بار** **دو**

نافع باشد و قوت دهد و عینی و خفقان ابار در او اوجبا معده

نافع باشد صفت آن مصطکی عود و قفل دار چینی سنبل سگ جوز و

کجا به پیل پوست ترنج قافله از سر یک یکمقال مشک دانگی کوفته و

بشراب ریجانی سرشته اقراص سازند شرتی یکمقال **شرف** **یا** **نیطس**

نسخه ثابت بن فره صفت آن حب الاس کخم خاص مقشر سرب

دو درم صمغ عربی شسته از سر یک یکدرم کوفته و بنجبه

بر قطونا اقراص سازند شرتی دو درم **شرف** **یا** **نیطس** **و** **ک** **صفت** **آن**

طباشیرتلسوس از سرکیده درم ششم کاهو پست درم نیم جزفه

پانزده درم کل سرخ کسیر خشک از سرکیده پندرم اقا قیاصندل سفید

کل زنی کلنار از سرکیده دو درم کافور نیم درم کوفه و پسته کلاب

قرص سازند شری سه درم آب نارترش **قرص نفک الدم** کندرم ^{الانجون}

کلنار از سرکیده سه درم و دو دانگ کهر با پندرم شادخ کل مخوم

از سرکیده ده درم شبانی دو درم و نیم افیون و ارحمنی از سرکیده

دو درم مجموع را کوفت و چینه ده قرص سازند شری کعبه داب ^{حرفه}

قرص مغز دل و دماغ را قوت دهد و برقان حقیق را نافع ^{شد}

صفت آن کل سرخ دو درم طباشیر مروری یا سفید سفید ^{سفید}

۳۵۴
از سر یک یک درم معرشم خیارین معرشم کدو از سر یک یک درم

نخم کوفته سه درم زعفران نیم درم کوفته و بخته بلعاب بز قطونا
اصصال سازند شری یک مثقال با کچین **قرصی** که تب ربع و صداع

و سرسام را نافع باشد و شکنج نشانند و خواب آورد و پیدان

دفع کند صفت آن معرشم خیارین معرشم کدو و تخم کاهوز سر

ده درم رب السوس نشاسته کثیر افون از سر یک سه درم کوفته

و بخته آب کاهوز بلعاب بز قطونا پست قرص سازند شری

عدونی باد و عدو **قرص** **الحجب** بنفشه رب السوس **یک** درم

نشاسته کثیر خم خطمی از زبانه از سر یک سه درم کوفته و بخته بلعاب بز قطونا

و بزرگ و بیدانه سرشته فرصت سازند شریسته درم شربت سفینه **قرص**

۳۰۵۶

کف فواق ریخی فواق متلانی رافع باشد صفت آن کند چندان

را اسفنج و نه سداب تمام از سرک است درم صغیر یا نحوه سعادت یک

یک درم و نیم کلاب **قرص** سازند شریسته یک مثقال پنج زبره **قرص**

بازویون استقامتی فی حار رافع است صفت آن محم کا

ده درم ماذریون غار بقون عصاره غافث از سرک یک درم و چهار

دانک کل سرخ معرسم خیارین از سرک و درم و نیم کوفته و **بجسته**

مجموع زده **قرص** سازند و سر روز یک **قرص** دهند **قرصی که استقامتی**

حار و فساد حبس کرب و سبزه که با اسهال بود رافع است صفت آن **طبا**

کل سرخ کلنا زرشک سماق کرنا زج چشم حماض چشم کاسنی

فرغشک تخم خرفه از سرک یکدرم سعد کوفی فلاح اذخر انیسون

سنبلی بونداک مغسول پوست پنخ کبر فون از سرک نمدرم کافور

وانگلی کوفته و چپش قرص سازند شری سه درم **قرص ستمون** قویج

مساصل نماید صفت آن تر بد استیمون از سرک ده درم پنخ کبر

کوشه و چپش ده قرص سازند شری یکقرص سر روز بار الاصول

تصریحی که مافع است ز جبر که بان یاج و وقت او قریب است و رت

نباشد صفت آن بزرگ شبت را زبانه از سرک پنخ درم ناخواه و

درم و نیم انیسون سه درم تخم کرفس ده درم کوفته و پنجه و صابون

شتری یکتقال **شتر صوب** اسهال دموی و غیر دموی نافع است

۳۵۹
صفت آن بازو و خروپ که مزاج کلنار از سر یک سه درم افیون

صمغ عربی از سر یک نیم درم کوکبش و قرص سازند شری و درم

قرص طباشیر افیونی اسهال با فراط حرارت نافع است

طباشیر کل سنج تخم کاهوت تخم خرفه تخم کاسنی سماق از سر یک

یکدرم کلنار صندل و افیون از سر یک نیم درم تخم حماض یکدرم نیم

کافور و انکی با آب خالص قرص سازند شری یکدرم **شتر صوب**

اسهال با سرفه نافع باشد صفت آن حب الاسن و درم بر سیاوشا

مغز شتر زره از سر یک نیم درم رت السوس صمغ عربی و کند

دوم الاخوين از سرکاپ دو درم و نیم امینون سه درم تخم کرفس دو درم

کوفته و بخت قرص سازند شری دو درم باشه اشخاش **قرص مرص**

که حیض را نهد و سیل ولادت کند صفت آن مرسه درم برش خردم

سداب فودنه قردمانا مشک طراشع فوه حلت جاوشه سکنج **قرص**

دو درم کوفته و بخت قرص سازند شری دو درم برش **قرص**

عشره الالباب بچ و وج کبد و بر سیل را نافع باشد صفت آن

امینون عصاره عافت از سرکاپ چهار درم اسارون و ج هندی

اسنتین تخم کرفس سنبل مغربا دوام بل مصطیک از سرکاپ یک درم

صبر دو درم کوفته و بخت قرص سازند شری یک درم **قرص**

کرم قرص منوچا^{۳۹۱} تخم شبت دو درم زعفران مرزبان المسج

سربک دلی فینون یک طسوج کوفت شر و بلعاب حلیه قرص سباز

شرتی یک مثقال قرص مسوهم^{۳۹۱} با دو خوشحاشش با فلاب مسوهم

کا کج از سربک یک درم فینون یک طسوج کوفت شر و بلعاب حلیه^{۳۹۱}

قرص سباز شرتی یک مثقال قرص^{۳۹۱} که نافع است افراط خون بوار

صفیان مرجان که با ودع سوخته کل رسی از سربک ده درم

سیاه بلبله^{۳۹۱} از سربک بخدرم شمس کندناسه درم مقل ده درم

در آب کندنا حل کنند و درو با کوفت شر و بلعاب حلیه^{۳۹۱}

شرتی سه درم با و ده درم آب کندنا با آب اینکران قرصی^{۳۹۱} که فی

از سرک بخدرم کند راتر روت آمله کل از منی از سرک ده درم کوفته
و چیش بکلاب و ابک هوسرشته قرص سازند سه بلولی تا از قرصها
میشا

قرص زینج آمله دهن لوشه ز نافع باشد و عفونت دفع کند صفت آن

زینج زرد و سرخ ایک نند با زوار سرک ده درم ز کار فلقطار از سرک

سج درم شب بانی آقا کلا کلا از سرک سه درم کوفته در سرکه
خشنا

بکف در آفتاب بگذارند بعد از آن اصل سازند و در سایه خشک کنند

و در وقت احتیاج و یکی از آن بلش دهن مبالند و یک ساعت بگذارند

بعد از آن روغن کل قدری در دهن بگذارند **روغن** و بعد از آن

سپیل اجده باشند استعمال و از صفت آن نوحه سوادرس خسته از سرک

دو درم تو سیاه و از دو درم کوفت و پنجه بزده چشم مرغ بسرشد و
پوست تخم مرغ کنند و به کل حکمت بگیرند و در کوزه نهند و در کوزه

فخاز بگذارند تا شب شود و بعد از آن صلاه کرده استعمال نمایند **قطره**
که نافع است از جهت قره گوش و جگر که از گوش آید و مال کند صفت آن از پوست

و صبر زید البحر نوره ریس و دم الاغ وین کند مرمر نکار خست بخند
که کوفت و بسره که در گوش چکانند بعد از آن چند نوبت مال العسل حکا
باشند و تیله العسل تر سازند و به دو به مذکور بگردانند و در گوش

نهند **قطره** که در گوش که از گرانفی باشد ساکن کند صفت آن
روغن کلش در روغن بادام شیرین چند درم سرکه ده درم باس

چندانکه سر که برود و روغن بماند و نمیکردم در گوش چکانند **قطور**

که طنین را و گرانگی گوش بر و صفت آن کند **عطران** فرغون چندان

خریق سفید مرز سرک سه درم نظرون بوره رسی از سرک دوم

کوچک شیره در شراب حل کنند و در گوش چکانند **قطور** که گرم گوش را

بکشد صفت آن برک شفا لواب ک فودیه آب ک ریب سرک چندان

خریق سفیده نوره رسی منسقمونیا **سندین** را و نواز سرک یک درم

و چشمه با بهامی ندکوره پامیرند و در قباب نماند خشک شود **و بعد**

ببایند و در گوش چکانند **قطور** که در گوش از سردی باشد **ساز**

صفت آن افون چند پدید است از سرک دو درم کوفه و **ساز**

میستخج سرند با بقوام آید بار و عن سوسن حلن کنند و نیم گرم در کوش

۳۹۹

چکانند **قطوری** که طرش را نافع باشد صفت خریق سفید تمثال

جندید تمثال نظرون انکی و نیم کوش و نیمه با سر که گفته در

چکانند با آب سر کین است تازه با آب ترب بخوشانند و در کوش حکا

قطور که در کوشش نافع باشد صفت افیون یکدم

شیاف بیض سر درم روغن کل چهار درم سر که گفته درم

با یکدیگر مخلوط ساخته نیم گرم در کوش چکانند **قطوری** که تمثال صفت

دارد صفت آن سره کا و مازه و موشال و عن خیری ه درم

بخوشانند مازی سره برود و روغن کاند قطره قطره در کوش حکا

قطوری که در گوش بار و نافع بود صفت سبز تکوفه با زهره

۹۴

کوفند بچوشانند و نم کرم در گوش چکانند **قطوری** که نافع است

از جهت آب که در گوش فته باشد صفت آن آب است با بچوشانند

و در گوش چکانند **قطوری** که گران می نبرد صفت آن چشم حنظل است درم

بوره زمینی که درم چند پسته زراوند مدح قسط فرغون استین از

سربت کیمیا کوفته و بخته زهره کا و بسر شدند و کلواها

و در وقت حاجت یکی از آن بروغین با دمخ بسایند و نم کرم در گوش

چکانند **قطوری** که نشک ری سر و صفت آن آب است با آب مسکه

بچوشانند تا به پدید و در دو سه نوبت در چشم چکانند **قطوری**

که در احلیل چکاند قرصه و سورش محل را نافع باشد صفت آن سفید است

۳۹۸
کنند از زوت ضمیع پیرنی شاسته دم الاخوین مساوی و یکو چخت کلوا لها

سازند و در وقت حاجت یکی از آن بشرد و حترن ساند چکانند

قطوری که در و سبک و طنین کبرانی گوش را نافع باشد

صفت آن شخم حنظل بکیرم بوزره رمنی نمیدرم چند سید ستر زانو

مدحرج از سر یکی بکیرم و نیم عصاره سنبلین قسط فرقیون از سر یک

و نیم کوه چشمت و بزیره کا و پسر شند و کلوا لها سازند و در وقت

حاجت بار و عن بادم و قطره در گوش چکانند **باب الکاف**

کلانچ مروزی استفا و بروده معدنه تهای کهست و بر فر

وضيق النفس وتولنج وطحال وسلعة بلعمني وهوق واحتناق حمرا

۳۴۹

سود وورد و بول کبشاید صفت آن بلبله سیاه پوست بلبله امده

از سرک هفت درم قفل و اقلیل ^{مقشتر} پهل قلمویه یک هندی

نک هندی سیاه نکات رانی نک طبرزد نک خمیر شطرج لسان

العصافیر سعد بر بوقره قفل صغیر زینک کابلی مقشتر شویر

الینال زیره کرمانی ساوج هندی کشم کرفس کشمیر خشک

پنج درم تربید سفید و پنجاه درم فلو حسن خاچیر ده درم مویر

شیره امده یک من مویر و امده ار درشش من آب بچوشانند تا دو من

و پالانند و خاچیر در آن جسل کنند و سه من جانند در آن آب بکدازند

و نم من روغن کجند آن پامیزند و بچوشانند تا بقوم آید و در
روهای دیگر کوفت و بچته بان بسبب شد شری چندم با ^{شتر}

یا آب عنب الثعلب **کلاج بار** استسقای رانافع است

ان مازنون مدبر غار بقون مغزل پوست هلبه زرد زریک

بج درم عصاره استین سه درم پنج سوسن کل سرج محم کا ^{سنه}

مغز شمش خرنوبه رب السوسن زریک دو درم بچین فایس ^{با دیگر}

چیز فایند زریک یا بزده درم صاف کرده بقوم و زرد و ازو

کوفت و بچته بان بسبب شد شری دو درم با چهار درم **کلاج**

مانع است بخت استسقای که با او حرارت نباشد صفت ان مازنون

غار یقون پوست هلهله رود کینج از سرک بچدرم ابرسانه درم رود ^{حس}

عصاره غاف سنبل انیسون از سرک دو درم کوفته و ^{معون} ^{بجسین} ^{نخچه}

سازند شری سه درم تا حبه پار درم **کونی** برودت معده و ^{شوت}

کلبی و جنیات بلغمی سو و سی و فوق استلانی و بلغمی فوق و ^{قولنج}

ریخی نافع باشد و بادها بسکند صفت آن بره کرمانی مدبر ^{بنا}

درم فلفل سیاه پازره درم پیل سداب از سرک ^{درم}

بوره زنی چند درم غسل سه وزن دو و ^{محبوب} ^{سازند شری} ^{کمشاق}

کحل عفران حکه جفن و تار یکی چشم و دمه و سیلاب از نافع باشد

صفت آن عفران سنبل از سرک دو درم در ^{سند} ^{فلفل} ^{بکدرم}

کافور ز سرک دانگی و نیم نونشاد در میزدم مازوست درم کوفته بجز

پخته در چشم کشد **کحل** که همین خاصیت دارد و صفت آن شاد ^{۳۷۲}

مغسول و درم دم الا خون ساونج سنبل دار فلفل از سرک بندم

ماز و یک درم فاقه مشک از سرک دانگی کافور نیم دانگی کوفته بجز بر سینه

اکنال نماید **کحل** و توپامی مغسول بسک بلبله در و صبر از سرک هما

درم سلف نمد درم دار فلفل یک درم کوفته و بچیه استعمال نماید

کحل بجز بصر قوت دهد و تیز کرد و از صفت آن سره صفتها این ^{مفت}

درم مار تیشا بچدرم اقلیم طلا و دوزده درم مرورد نماید ^{سببش}

سه درم زعفران نمد درم ساونج هندی دو درم صلابه کرده ^{حش کشد}

کحل الجواهر بر سحر

صفت آن سره شش درم توپا چهار درم بدما

قشیا از سرک دو درم مروریدنا سفید سفید درم سادج

کیدرم مشک یک طسوج صلایه کرده استعمال نمایند **کحل الجواهر بر سحر**

صفت آن سره صفهانی توپای هندی از سرک ده درم مار

مرجان سرخ و پسته قرمز کعبه سرخ طلا نقره ما میران چینی فلفل و

فلفل اسپسای طلا اسپسای نقره روی جوت از سرک چهار

درم سرطان کجری مروریدنا سفید سادج هندی از سرک شش درم

باقوت سرخ لاجورد شسته زعفران تو بال مسوخه سرک دو درم

صلایه کرده استعمال نمایند **کحل روشنایی** نافع است از همه ضعف

و شب کوری صفت آن مس سوخته شادنج مغسول از سر یک

پنج درم فلفل و فلفل ششم حنظل زعفران از سر یک یک درم فلفل یک درم

صلایه کرده استعمال نماید **کحل بصر** بصر را تیز گرداند و تاریکی چشم

و در معده و سبب را نافع بود صفت آن سره صفهانی جو پندم

اسلیمای طلا و نقره شادنج عدسی مغسول **مستحبات** هندی ^{سویه}

از سر یک دو درم پوست بلبله زرد شادنج هندی فلفل و فلفل ^{سود}

صبر سقوطی حنظل یک درم زعفران سرطان بگری از سر یک یک درم **مخمس**

نمیدرم کافور نیم دانگ مشک سه قرص فلفل دو دانگ صلایه کرده

در چشم کشد **کحل** بصر را قوت دهد و در معده باز در دو حلقه **حفن**

سود دار و صفت این شادنج عدسی سافج هندی از سرک

۳۴۵

دو درم دار فلفل دم الاخوین از سرک نیم درم روی خوشه ما

از سرک یک درم قافله مشک از سرک واکلی کافور یک طسوج کوفته پر

بدان کمال نماید **کحی** که پاض و اثار و روح چشم سرد و

نافع باشد صفت آن بدختر سلیمای لقره سفید آب بر مس خست از

سرک چهار درم بنبل مروریدنا سفنه از سرک و درم صمغ عربی

کثیر از زوت بعر الصب شاسته مستحونیا از سرک یک درم کوفته و

استعمال نماید **کحی** که زوال آب نافع باشد صفت زتره

ده درم خطل کبشقال فرغون شاد از سرک نیم منعال پنج

کوفته و خچه با آب زبانه یا آب سداب بسازند و خشک کنند و بگردانند

۳۶۹
باره صلایه نمایند و در چشم کشته **کحلی** که مره بر ویانند صفت آن

خرما جو شریخ درم و خاک کندر چهار درم سنبل حبیب از یک

سه درم لاجورد شسته ده درم کوفته و خچه برین کنند **کحلی بنفشه**

مازنی چشم و معده و جرب و حله را نافع باشد صفت آن درج

دو درم دم الاغ و دانه گی روی سوخته در فلفل سنبل از یک

نیم درم سافوج هندی دو دانگ قاقله مشک از یک دانه گی کافور

نیم دانگ کوفته و بجز بجز به اعمال نمایند **کحلی** که صحت چشم را

صفت آن بیاورد درم شیاو نامی است درم صبر سقوطی حنظل یکی

سرک بکدرم کا فوز و اہلی کو مشورہ ہے بابت عوزہ آب ساقی سرورند

و در سیاہ خشک کنند صبح و شام در چشم کشند **کل حکمت** کل زبرد ^{ناک}

چهار من بکند و میرند و بمن کا غد و نیم من نمک در آب کشند و بد ^{لند}

ماحل شود بعد از آن کل بر سر آن کشند و چهار و یک موی سر ^{آجری}

بمفروض چپہ و یک چهار و یک سر کین اسب سببہ داخل کنند و ^{لند}

و بہت روز آب کشند و می سر کشند **انگاہ** و صبلہ و صلہ کنند و ^{خشک کرد}

و در وقت حاجت مقدار کہ خواهند بگویند و آب سر کشند و ^{لند}

باب اللام لعون ^ن پیسا سرفہ و خشونت خلوق نافع باشد و ^{سببہ}

زخم کرد و **دند** آن سپستان و دوسیت عدد مویر سفی حمل ^{فلو} درم ^{بن}

خارچینر مانزده درم در شش رطل آب بخوشانند تا بدو رطل بدو است

بمانند و صاف کنند و یک رطل قند سفید اضافه کنند و بقوم آورند

لعوق روفاء ربو و سرفه که نافع باشد و سینه را از ^{خلط}

غلظت پاک کند صفت آن زوفای خشک و بخ سوسن از سر یک ^{درم}

در سه رطل آب بخوشانند تا بر طلی ای صاف کنند و با یک رطل ^{سفید}

بقوم آورند **لعوق شاد** سرفه بلغمی از نافع باشد و سینه را ^{ار خلط}

پاک کند صفت آن چشم قرمزک و دو درم اصل السوسن ^{انسون} هم درم

رازیانه از سر یک سه درم مجموع نکاف در دو رطل آب بخوشانند تا بر ^{طلی}

صاف کنند و با یک رطل عسل صاف بقوم آورند **لعوق سیرا** ^{الکتان}

ربو و سعال فزین را نافع بود و سینه را از اخلاط پاک کند و بر

اعانه و پد صفت آن بزرگ بریان کرده سنی درم سردمانا ده درم

کوفت لعسل سیرشند و لعوق سازند **لعوق طبایع نیرسل** و فرجه ریه

نافع باشد صفت آن نشاسته کنیز از نیرک ده درم طبایع نیر چهار درم

معرشم خیار مغر حلقور صمغ عربی فاقله از نیرک بیست درم

سخت متعال کوفت بر روغن بادام و عسل سیرشند و استعمال

لعوق حلیب بجزوه و غلط صوت از نرم کند و سینه نرم کند و

اسان کرد و اند صفت آن بزرگ ده درم حلیب مغر بادام مقش از نیرک

چهار درم کنیز اصل السوس مغر حلقور نشاسته صمغ عربی از نیرک

دو درم کومش لعبل سبب شدند و لعوق سازند **لعوق بادام سرفه**

و خشونت حلق و حنجره را سود دارد و صفت آن صمغ عربی کثیر اشک است

السوس از نریک ده درم نمک شکر که و مغز بادام از نریک بخندیم

قد سفید است درم کومش جلاب سبب شدند و بر عین بادام حرب

و لعوق سازند **لعوق ب السوس** سعال مزمن نافع بود و فصول

از جبهه از رینه دفع کند و بر نفث یاری دهد صفت آن ب السوس

کثیر بارز و مغز بادام از زبانه مساب و یکومش و نجه لعبل صاف و ^{روغن}

بادام سبب شدند و لعوق سازند **لعوق سفید** ر بود و سعال مزمن را ^{که با طوف}

باشد نافع باشد صفت آن پاجمضل مشوی سه درم ارساد و درم قران

ز وفا ز سرک بکدرم گوشت لعسل صاف بسپارند و لعوق سازند

۳۵۱

لعوقی که سرفه خشک نافع باشد و سینه نرم کند صفت آن

السوس بدمه مقشر از سرک دو دوزم آرد با قلا شسته که بصبر صفت

نخ خطمی معرشم خیارین معرجم کد و معرشم خرپوزه از سرک بخیزم

در روغن خشکاش و درم معرجم بادام مویرمی ز سرک بست درم مویرمی

بادام نرند و ادویه دیگر را گوشت سحمت پان سپا نرند و با سنج سبب

و لعوق سازند **لعوق خیار** سنجحی این با سویه و درم حلق و تب و

و خشونت زبانه نافع بود صفت غناب نجاه عدد سببان عدد

نخ خطمی و درم مویرمی سبب بخیزم بنفسه اصل السوس نیم کوفته

از سرکه یا زوده درم زرقطونا بست درم مجموع را در هفت رطل آب بخوشا

تا لثنی آید صاف کند و پنج درم مغز خیار چتر در آن نالند و دیگر باره

صاف نمایند و یک رطل پنجه و سی درم فانی داخل کنند و

تا غلیظ شود و باره و غن بنفشه را درم بلیسند **لعوق خشخاش** سل و

امعا و زرف دم و سر و غمی از نافع باشد صفت آن است خشخاش

پناه درم در و رطل آب بخوشا نند ما بر طلی آید یک رطل قند ضافه

و بخوشا نند ما بقوم ایتل بعد از آن با السوس و مغز بادام و معر کم کرد

از سرکه پنج درم کوهش بان مزوج کنند شری ده درم بلیسند

لعوق خشخاش بسنج و دیگر ترکه گرم است بوی آن کند صفت آن

تخم خشک سفید مدوده درم شاسته کثیر صمغ عربی از سر یکی چهار درم
مغز کدو و مغز بادنه شیرین از سر یکی سه درم کوفه کلاب سرشته

لعوق سازند **لعوق حب القطن** سینه از اخلاط پاک کند صفت آن ^{به القطن و} حب

درم مغز بادنه شیرین ده درم آرد باست لایب درم کرکشته فرستون از

سر یک سه درم صفت درم فایند آرد آب بکدازند و بقوم آورند و در زمان

دیگر اگر کوفت بان سبب شد شری یک ملعقه باند و شبا نگاه **لوق**

کرکشب سینه از اجزای لاط غلیظ پاک کند صفت آن آب کرکشب

یکمین و نیم بانیم عنسل نیزند و بقوم آورند بعد از آن مغز پلغوره ^{مغز پلغوره}

آور و با قلا از سر یک ده درم بزرگ بریان کرده جلپ از سر یک پنجم

مغز پسته پازوده درم کوفته با آن بسبب شد شری چندی درم شیرین

نافع باشد **لعوق سپر** سرفه بلغمی را سود دارد و ماده را آید و بدوشه را

پاک کند صفت آن سیر پاک کرده نیم من در نیم من روغن کاه و نیزند تا

پس بکوبند و نیک بالند و با نیک من غسل صاف بقوم آورند **لعوق**

حلقوه ربو و سعال فرم بر و ضیق لیس را سود دارد و بدوشه را

احلاط پاک کند صفت آن مغز حلقوه پنج سو صمغ عربی کثیر بزرگ

بریان کرده سرمانی سیدانه از سر یک سی پنجدرم کوفت با دو ^{طل}

عسل و زور سل روغن کاه و بسبب شد شری یک بلغمه **لعوق سپر**

چون بشر مادر در کلو طحال ریزند سرفه و خشونت سینه را نافع بود

صفت آن صمغ عربی کثیر رب السوس فایند سفید از سرک ^{جما}

۳۸۵

درم مغزیه دانه نیکو درم کوفته لعسل سیرشند **لعوقی** که ربو و صیق ^{لنفس را}

نافع باشد صفت آن بزرگ بریان کرده ده درم با یک مثقال ^{عن}

بمفت با دام و حنظل درم لعسل سیرشند و لعوق سازند **لعوقی** که ^{خاصیت}

دارد صفت آن بزرگ کرشمه مغز بادام از سرک ده درم ^{حلقوه}

بجز درم پنج سوسن بمفت درم صمغ عربی کثیر از سرک سه درم ^{لعسل صا}

سرسره لعوق سازند **لعوق دیکر** که همین خاصیت دارد صفت آن ^{حلقوه}

چهل درم مغز بادام چهل درم بجز درم رب السوس ^{بمفت} ^{لعسل سه}

بلبند **لطوحی** که شقیقه از نافع باشد صفت آن ^ک

کیت درم بزرنج کثیر از سرک و دودانک افیون نمیدانک کومه و

بسرشند و کاغذ پاره کنند و بر شفت چسبند در وساکن کرد

لطوخی که همین عمل دارد صفت آن زعفران افیون و مالاخون

صمغ عربی سفید تخم مرغ سرشته بر صد غن چسبند **لطوخی**

که همین خاصیت دارد صفت آن تخم کاسنی تخم کاهوز سرک

دو درم مرک درم جنض یکی سه درم افیون نیم درم کومه و

بلعاب بزرقطونا سرشته بر دو وصله کاغذشند و بر صد غن

چسبند **طی** که خواب آورد صفت آن تخم کل و سنج لفاح

از سرک درم افیون دانکی کافور و دودانک کوف در ظرفی کنند

خلیج دیگر که منع عفونت و صداع را نافع باشد صفت آن چنینست

سایده و شیر خشک و کلاب و سرکه در ظرفی کند و میویند ^{کبک} ^{کبک}

کرده اگر کمند و قوی گرداند و منی بنفرد و شایط آورده

زیاده کند و دل و دماغ را قوت دهد و بدن را فریه گرداند و یک

نیکو سازد و عصاب را محکم کند و درم مجامعت نظر ندارد صفت آن

مغربی معرقند و مغربا دام مغرب الخضر مغرب کردگان ^{حلقه} ^{مغرب}

مغرب الزلم ماسی و بیان نخود و لوند و نخود اشفاق ^{درین} ^{مغرب}

زجین پهل کبک مقشره و ارجینی از سرک بیدرم بنسل اطیب ^{کوفی} ^{کوفی}

و نسل کباب چینی حب القلقل محکم کدر تحت شلغم محرم ^{مغرب} ^{مغرب}

نخشب چشم بلهون لسان العصاره دروخ عقربی زرنبا و از سرک

درم جوز بوا بسببه دو اله بادر بسبویه در اقلقل از سرک و

درم خصبه الثعلب چرسیل تازه مغر کجک خشک شاش از سرک و درم

قضیک و سوده شور بان زیدان بغل خشک از سرک چهار درم

مایه شرعی عرق ان مصطکی از سرک سه مشعال عود و دو

ورق طلا سی عدد و ورق نقره سی پناه عدد غبر شربک مشعال

خالص نیم مشعال عسل سه زن دو به طریق معهود بسون **صغیر**
زندان

منی زیاده کند و کلیه میثانه را قوی گرداند و بسیار نافع

وزنک روز نیکو گرداند و دماغ را قوت دهد صفت آن مغز باد مغز

کردگان مغرب بخضر مغر حلیغوره مغرب الزلم مغر فذوق مغر سسته

مغرا چیل حب الفاعل خشاش سفید دو درین کنجی مقسوم هر چه

نخم پار نخم شام نخم است بهمین رخیل دار فلفل کبابه جننی و فر

دار جننی شقاقل خو لخن آنخم بلهون مسعودی عمل سه وزن دو به

چنانچه رسم است شری دو درم **باب المیم مشرود و لیلو** ^{سبب} _{المنفعت}

از بریاق فاروق در دفع هم کین تر یاق فاروق در دفع ازین القع

و مقدار شری این امراض مذکوره زیاده است صفت آن مغز

غار لقیون رخیل دار جننی کثیر از سرک ده درم سنبل کندر و

سفید عود و لبسان اسطوخودوس ^{البطن} _{علائق} قسط کما فی طوی

و افضل عصاره بجمه است خرد سدر سا فوج مبعده جاوشیراز

۳۹۰
سربک مشت درم سلیمه فلفل سفید و سیاه سورنجان جعبه اسقوی

دیون و قو ایل الماک خطیانا روغن بلبان حب بلبان اقرا

مسطک
فرغون مقل از سربک هفت درم سداب دو درم اسقو سنبل و می

صمغ عربی قطر اسالیبون سردمانا از زبانه افیون کل منج مسک

طامشع از سربک خردم انسون و ج موفو بینج اسارون از سربک

سه درم فوه اقا قیانا ف سفقور بیهوشا رفیون از سربک چهارم

مصفی
و پنجم شراب ریانی کهنه چندانکه صمغ با در آن حل شود و حل

دو وزن او به سربق محمود بون سازند و بعد از شش ساعت

مخلص کبر صرع و دوار و صداع کهنه و عیسه و فاجح و سح

۳۵۱

بلغمی و اوجاع معال و در دندان و سواس و بلغمی و فرو

مازوار

امعا و مغض ریکه و کرده و شانه را نافع باشد و فی الدم را

باشد

و چون با بلسان لجم و بند در معده و سپر را نافع باشد

و دفع سموم کند و چون بر قضیب طلا کند لغو و آورد

از سربک

سلیخه از زهر از سربک بگویند و هم چند پسته فطر اسالون

پارزده مشغال تخم کرفس و و قینه بسیار کبوس مشغال قسطاد

اقراص اندر و معامیعت سائله اسارون از سربک شش مشغال

فلفل سفید و وارزده مشغال سنبل سفید مشغال حما ماز

۳۹۲
دار فلفل از سربک چهار مثقال افیون اسون از سربک و مثقال
عسل سه وزن دو می چون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند

از یک درم تا یک مثقال **سلاسه** و از ماده الحویه نیز خواهند
با صمغ راقوه هم دروشها آورده و بلعیم را دفع کند و بسیار

دور و پشت و درد کرده و وجاع مفاصل را نافع باشد و می باشد

کند و باه را بر یکیزد و دندانها سخت کند و در راقوه هم دروشها

آورد و رنگ آن سبز و بوی دهن خوش کند و پسر از مویزها
شیطرت

صفت آن رسپیل دار فلفل قلقل دار چینی آله مقشیر پوست تیله
جیل ناره

هندی زاروند حرج خصیه الثعلب مغر خلعوزه عروق بونه

از سرک ده درم کسب با بونج درم موبر منفی سی درم غسل مصفی

سه وزن دو معجون سازند معجون جالینوس کرده و ماسا

سرور اگر کم کند و سده بکشد صفت آن فلفل سیاه ^{بفند} فلفل

حما قسط سنبل الطیب الدیره ساج هندی زعفران کسب

ایسین عاقر قرحا تخم انجبره تخم سداب مسا و کوشه و حبه بن ^{معجون}

سازند شری یک مثقال در مار لاصول بادرات بادبان ^{کرفس} آب

معجون ابوسلم و این معجون را فریاد رس نرگوند در دها ^{سکین}

صفت آن فیون بزربنج از سرک ده مثقال فریون ^{عفتان}

سنبل عاقر قرحا سورجان فافله دار فلفل از سرک حشمال ^{کوفه} کوفه

وچیت غسل سترش شری از دانکی تا نیم مثقال **معجون کبک** قولنج

صعب را یکسایه امان به صفت آن خیر نوا بره ساج هندی فلفل و

فلفل کهنه پیل برنگ کالی ایله مقشر و فلفل از سرک بمثقال محم کر

سبل عفران مصطک از سرک نیم مثقال بر بد سمونیا از سرک و

مثقال کوفته و نجه با سه پندان غسل سترش شری دو درم

بمان خاصیت دارد صفت آن بل الذیپ چهار درم **معجون زبل**

بردیچ درم ششم کرفس امسیون از سرک سه درم کوفته پیل **معجون**

شری سه درم با چهار درم **معجون کبک** قولنج بلساید و بجم دفع

و در پشت اسالک کند صفت آن سمونیا ده درم فاعله کبار و صفا

نخپیل و اجنبی و فرفه و فلفل نارمشک فلفل من کل و اسپنج
درم شکر زرد صفت از سرک صد مثقال عسل بقدر احتیاج ^{معجون}
سازند شری دو درم **معجون کوز** صنف و بلغم دفع کند صفت آن
مغز کافیش مغز بادام سفید نیا از سرک ده درم زعفران یک درم
بست و بخورد مباح در کلاب بکند از زرد و دار و پارا کوفت شود
شرعی یک مثقال **معجون اسود** زنجیر و سهال کهنه سود و درو
افزون چند بدست مسجعه بزرگ پنج زعفران سارون مرسم کر
سلیحه منون سنبل کل از منی کلنا رساوی کوفت شده است
چندان عسل معجون سازند شری یک درم باب مور و باب

معوون **حب الیهود** سنک کرده و مثانه را بریزند صفت آن معوضه مخم
۳۹۹

معوون که و معوضه مخم خیارین حب کا کج از سرک بخد رم مخم

نجاه درم صلایه کرده لعسل سیر شد شربی دو درم ماسه درم

معوون **عقرب** سنک کرده و مثانه را بریزند و کزندی عقرب بغایت نافع

صفت آن عقرب محرق سه درم و نیم خطبایا یک درم و نیم فلفل دا

فلفل از سرک دو درم کا کج بخد رم و نیم خندید سر همار درم کوفه

و بخت لعسل معجون سازند شربی و انکی باب کرفس معجون کا کج

فرجه کرده و مثانه را و بول الدم را نافع بود صفت آن رنج

ختم کرفس و از زبانه از سرک بیفت درم معوضه مخم خمره مخم

افقون مغرب لغو بریان کرده مغزندق مغزادام تلخ بریان کرده

۳۹۴

از سرک سه درم عفران و درم ونیم کاج نیست پنج عدد کبیر چهارم

کوبیده پنج سبب بشند شری بکدرم باخذ بقون با الاصول یا شرا

خشکاش نبوشند **معجون سبب** الکوه و فاج و عرشه و برص

و خدر ز نافع بود صفت آن بحسب عل و در حاشون قسط و ج

عسل بلا در سرک ده درم سداب حلیمت زراوند طول حطبانان

شیطح حب الغار چند پست خردل از سرک پنج درم عسل صا

معجون سبب شری یک مثقال **معجون حبت** الغار نسجه محمد ذکر باغ و کبیر

و استسقای طلی و سبع امراض ریحی را که بان حرارت نباشد

نافع باشد صفت آن سداب خشک بچرم ناختوازه زیزه کرمانی کام

شونیر صغیر کردیا قطر اسالیون مغربا دام ^{۳۹۸} تلخ فلفل بودنه در فلفل ^ج

زوفاحب الغار چند پسته ز سرک و درم جاوشیر سه درم

پکنج چهار درم صمغها در شرب حل سازند و در وها کوفه و ^{عج}

داخل نمایند و غسل سیر شد شری دو منقال ^{محب} ^{زراوند}

و از امجون بونیر کوسید از ترکیب محمد ذکر ماست صفت ^{بلفن} ^{شرف}

بلغمی نافع باشد صفت آن راوند مدح فرودمانا فلفل کر ^{بپندان}

سفید مغربا دام تلخ تخم انجیره ز سرک دو درم ^{بلفن} ^{شرف} غسل سیر شد

شرقی سه درم پنخ زوفاحب ^{محب} ^{زراوند} مو و بارده ز نافع کند

و بادها بسبب صفت آن ناخواه و کند روج دار چینی مساوی کند

۳۹۹

و بچه غسل معجون سازند شری دو درم **معجون تسهل** اناج است

سرفه را که سبب آن طوبت باشد صفت آن منفر حلغوره سه درم

معرب پسته بخیزم مغز بادام مقشر زبرک از سرک ده درم فایده

درم طریق معهود **معجون** بین سازند شری مقابل یک کردگان **معجون کلن**

و درم بکر اناج بود صفت آن گل سرخ چهار درم نخ سون

هفت درم رو بند چینی لک مغسول از سرک یکمغال و نیم **عفرا**

سینخه از سرک سه درم مریم متغال **عفرا** در سر که حل کنند **و دارو**

کوفت و بچه بدان بسبب **معجون حبت** قولنج را در سا **عفت**

صفت آن فلفل دار فلفل بحسب میل زبیره کرمانی سداب خولجان

قره از سرک ده درم سقمون با مفاد درم شری کیمشال ^{معجون}

^{معجون} ابتدائی نزول را نافع باشد صفت آن وج خلینت ریل

مساوی کوفته و چیت لعسل معجون سازند ^{معجون} کولون

ترکیب جالبیوس است صفت منفعت دارد ^{او عینه} صفت راسخت کند

منی کجساید و شهوت زیاده کند و اعصاب قوت دهد و در ^{خون} تغیر

عظیم پدید آید و لغوظ بسیار آورد و دوسوی مرد در ^{بکند} ریل

خاچه مرد بسیار دوست دارد صفت آن مروری ^{صفت} دناست

و بسد از سرک کیمشال انسون همین ^{کلنج} صفت از سرک سه درم

سرخ لبلاب از سرک بکدرم فجاج اذخر کرناج سلیمه و ارجنی سارون ^{مصطک}

از سرک بنم شمال صمغ عربی کثیر از سرک بندرم کوه شتر با هم ^{حس}

عسل بسرشد و در وقت خواب دیک مجامعت بکمال ^{بمکرم}

مغزین دگر که اعضای ریشیه روت دهد و باه را زیاده و ^ن

آورد و معده را قوی گرداند و اشتها آورد و زکات بنگو سازد

و طعام را هضم کند **صفت** آن ارجنی سنبل لطیف است بیرون ^{استه}

جوز بوالجحش آن معات همین شفاقلد و اله پوست هلیله کابلی در بنجونه

کا و ربان از سرک ^{سه} درم **مصطک** سنبل زرب ^{سارون} سنبل قرفل

سافج کجا به پسی پوست ^{سخت} ریخ در ریخ عفرنی زربنا و صندل

حب العقل لغناح بسبب نایله سیاه بوزیدان زعفران ماه

فرغین کهر بام و ارید مر جان صلا یه کرده ز سرک و درم سعد

ورق کل سرخ از سرک چهار درم ماسی و بیان خصیه نعلب و

نوری سرخ از سرک بخدرم مشک نیم مثقال عسبر کیمفان

ورق طلاسسی عدد و ورق نقره نختاه عدد و عدول مناصف

نم من معجون سازند خیا نچه ستمست **معجون عطا** لقطه نول و سر

از زال رانافع باشد صفت آن علك رومی کند جفت بلوط بزرگ

مساوی کوفته باد مویز در عسل سبب شد و معجون رید پستی

کیمفان باد و مثقال **معجون کیمفان** که همان خاصیت دارد صفت آن

کلنا ربلوط شونبرکت در کشت خشک از سرک ده درم زیره کرمانی

گردیا ناخواه از سرک بخدرم پوست بلبله بلبله سیاه پوست ^{بلبله زرد}

انکه مقشر از سرک سه درم کوفته با حبه پند ان غسل معجون سازند

شرعی و منفال صبر صابح و مسا و غذا کباب **معجون رسید**

که همان خاصیت دارد صفت ان کبابه پستی فوفل و فلفل سنبلی خصیه

الغلب مصطکی ناخواه از سرک ده درم کوفته و خجسته پند

غسل معجون سازند شرعی دو درم **معجون بزود** در لغوت تاه لی ^{نظر}

صفت ان چشم کدر تخم سلغم تخم سار چشم زب تخم بلهون ^{چشم}

اسبست تخم هر تخم مع چشم جلیغوره حب الررم بوزیدن قسط سیر ^{بین}

رخمیل بودین لسان العصاره شفاقل همین دار فلفل حریف حلیت

قره مساوی کوکب و سخته لعسل سیر شد معجون سازند

شترتی سه درم با ده درم شکر تازه یا شراب نوشین **معجون القع**

این معجون از مفرح است و بعضی گفته اند از برافاست و منافع

دارد و صفت آن فلفل فوفل کهنبل سنبل و فلفل خمر بود

قافله کبار شیخ لسان العصاره در روح عفری با در حبوبه **مبصطکی**

لسان الثور خویسان و تخم نبات و مرورید ناسفته **صندل سفید**

زراوند حرج کل سرج با قوت رمانی همین است سرک و درم

پوست ترنج سه درم پوست هلله یک درم عفران غشبه است سرک

بکدرم و نیم مشک بمیزدم کوفت و بچینه معجون سازند شری کدم

ماد و منقال معجون **صطخ** **صطخ** **صطخ** تباسی مزاج را و درد معده را سود

صفت آن قسط حاما سنبلیله صطخ که از سرک دوازده درم

طویل فلفل کهنه کرفس نیم شبت استیون ناخواه زیره کرمانی

قطر اسالیبون کاشم سارون استین بخندان فودنه نغاس

از سرک چهار درم کوفت و بچینه معجون سازند معجون **بوس**

حافظه را قوت دهد و بسیار مافع است صفت آن در میوه

از سرک ده درم صبر مقو طری شصت منقال غار بقون مین و هما

منقال سلخه و ج زراوند و زعفران و ارجنی مصطک از سرک

مشقال قسط سداب فلفل سفید از سر یک بیست مشقال غسل سه حرکت

۹۰۰۰۰
بمخون سازند **معجون** قویج کشاید صفت آن در پهل فلفل

سفید از سر یک بیست درم سفوف سیاه ده درم خرمائی و نه بیرون کرده

مغز بادام برک سداب از سر یک شصت درم غرمار در سر که خستاید

یک شبانه روز در روپاراکوشه و نخبه با نیم من عسل صاف

بمخون سازند شری چها درم **معجون جنطیانا** صلابت سبز را

و بگرد در معدن و کرده و مشابه را نافع است صفت آن جنطیانا

رومی فلفل از سر یک ده درم قسط هندی قویج سبیل بونیزی

از سر یک بیست مشقال کوشه و نخبه با سه پنجاه غسل سه

و معجون سازند شربی دو درم بابت سداب معجون آستین

در دمعده و حکر که از سردی باشد زایل کند و استقار انافع

صفت آن اینست چشم کرفس مغز بادام تلخ کوفته و حبه

چندان غسل سپرند و معجون سازند شربی دو درم معجون سنبل

معده و حکر انافع باشد صفت آن سنبل لطیف قحاح و صفت

از سرک چهار درم مویز منقعه سلیمه از سرک بخدرم عنان

مرغشون از سرک یک درم فلفل مقل از سرک و درم مقل مویز

را در مثلک چل کند و در و بار کوفته و چشم بدن سپرند

و معجون سازند معجون قهوه و در حکر و در دمعده

سودار و او از صاف کنند و بول براند صفت آن موبر می است

پنج درم عفت آن سبل سلیمه و ارحمنی در ششمان از سرک بکند

قصب الذریره فتاح او خمر علك البطم مقل از سرک و درم

و نیم مرچها از درم نیم حل کرد دست در مثلت حل کنند و کوه ^{دست}

بکوبند و بنزد و مجبوعه را غسل مصنف بسببش و معجون است

شرابی بکند درم شرب زوقا یا آب گرم بنوشند ^{المملک} معجون ^{قبا}

مفاصل و نفوس در دینه و تهایی کمن و ضیق النفس ^{سرفه}

کمن و ریش و ده و ناریکی چشم را نافع باشد و باد های ^{سکن} غلط را

صفت آن جنطینائی رومی است و خود و س قردمانا حاو ^{شتر}

کافیطوس تخم سداب فراسیون اسقور و یون معیسه سرک

پنج مثقال فر عفران ^۴ قط فلفل سفید و صندبل و فرغون ^۴ پوست

پنج لواح شوق فودنه رازیانه دو قو ورق کل سرخ مار و بن حب

از سرک سه مثقال قره شست مثقال سلیمه شازده مثقال ^{عصاره}

عاف تخم خند قومی صمغ بادام از سرک چهار درم فینون ^{البنج} بر

سعد از سرک شش مثقال قند چهار درم نیم حل کرده ^{بشکست}

حل کنند و آنچه کوفتست بگویند و بان مخمروج سازند و ^{کنند} عمل معون

و بعد از شش ماه استعمال نمایند **معجزه** حقان با و اصرع و در ^{معه}

که از سردی باشد و فوق است لالی را نافع باشد و سده ^{این} کت شاید

جندید شرب السوس سلیخه قسطیح فلفل فون مبع عرفان

سینل از سرک سته درم جاوشیر یکدیرم دروخ عقرنی زرنبا

موریدنا سفله از سرک نیمدرم مشک و دانک کوشه و حبه

بعسل معجون سازند شری مقابل یک نخود **معجونی** که انجبت

صعف معده مافع است صفت ان طباشیر پوست شکدان و سوس

دو مثقال کل سرخ سته درم عنشاع خشک پوست پروان سته

پوست ترنج پوست هلبه زرد از سرک یک مثقال امین و ضد لیس و صغیر

و شینه خشک بریان کرده حب لاس از سرک دو مثقال

کوشه و حبه با شرب فواکه معجون سازند شری دو مثقال

معجون نخل مسهل سودا و بلغم بود و امراض سوداوی بلغمی را

نافع باشد صفت بلبله سیاه پوست بلبله کابلی الله ^{الم} معشقه

ایتمون از سرک ده درم بسفنج سبطون خود و سوس نزد سفید از

پنج منقال عنار بقون سه درم حجر لاجورد و حجر زمینی مغسول

از سرک و درم و نیم سقمونیا سه درم کوفته و چوبه باد ^{صد نجاه}

درم غسل سبزه شری زنج منقال بهفت منقال ^{خمار خنجر} معجون

منهل صفر و بلغم بود و صفت آن نزد سفید همل درم ^{درم}

از زبانه ایتمون مصطکی که از سرک بی درم و عمل سقمونیا ^{خنا}

از سرک صد درم روغن بادام همل درم قند و غسل از سرک ^{منقال} صد

مغز خیار چنبره در غسل و قد حل کنند و دانه و باره کوفته و سخته

۱۲
بروغن بادام عرب بکنند و در یکدیگر سبب کنند شری از رخ منقال

ناهنفت منقال **معجون سوجان** مسهل بلغم و صفر باشد و مخصوص

مفاصل و تقویت عروق النساء است صفت آن سوختن ^{شش}

منقال با ^ن زهره زره کرمانی پوست نوح که شطرح هندی بود

از سرک دو درم پوست هلیله زرد هفت درم تخم کرفس ^{کند}

بر که خماز بدجهر فلفل سفید در زبان صغیر از سرک بمنقال کل ^{رخ}

درم ^{درم} پهل شمره و ناکشیر خشک از سرک سه درم زرد سفت بازو

بروغن بادام صهار درم و نیم غسل صاف صد و پنجاه درم شری

نخ مشال تا هفت مشال **معجون مشک** در دگر و ضعف مغز را

نافع است و سده بکشايد و او را مصلبه را ^{مصلبه} حلیل و هفت آن

مشک سیله سنبل و سا فوج هندی لک منفی روید چندی حطیانما

از سرک دو درم ^{دو درم} عین آن با نخوه چشم گرفتن مصطکی از سرک ^{دو درم}

عود هندی قمر فصل از سرک نیم مشال کوفته با سده حندان

عسل معجون سازند **معجون نانخوه** معده را پاک کند و اشتها

طعام آورد و باه را فوت دهد هفت آن صغیر زوفانا نخوه بغض

زیره کرمانی از سرک پنج مشال و ج سباسبه از زبانه ^{نخ} حلیل ^{خورد}

چشم گرفتن از سرک ^{بسه} مشال حاشاد و مشال کوفته و

باسه چندان غسل سبزشند **معمون مسندی** در دست و در پاها

نافع باشد و باه را قوت دهد و معده را پاک کند و مو را در دست

گرداند و سودا و وقع کند و رعنت از زال را سودا در دست آن

کل سرخ سعد عاقر و حافر نعل سنبل مصطکی زرینا و عفراتی **قافله چون**

بوامسا و بقد و غسل مناصف است در احتیاج قدر او در کلاب

بگذرند و با غسل تقویم آورند و در هر سال کوفه و نجه سبزشند

معمون غیاثی استها آورد و پوی و دهن خوش کند و حفظ **بمفرا**

و منی بمفرا بدست آن عفران عاقر حابر النج فرمون چون اقا **و کباب**

در اقلند چند بدست مساوی بگوشه و نجه غسل سبزشند **معمون سیر**

معجون سیر لقو و صرع و فاج و عرش و پواسه و بهق و برص را

۲۱۵
نافع باشد و معده را قوت دهد و شتهای طعام آورد و بسم

و قوت بپزاید و رنگ سرخ کند و حرارت غریزی را برافزود و بر اثر

بغایت مفید بود و صفت آن سیر مال کرده کین شیر کا و پزند تا مهر آ

و سه چهار یک عسل و سی درم روغن کا و بر سرش نزنند و مالند بگر

سارند و از آتش فرو گیرند و این دارو بار کوفت و خجسته با آن

در نفل جوز بوالسباسبه فلفل مصطبک قاقله کبار و صفار پیله کا

و ارجینی ریحنی پهل از سر یک ده درم عود خام زعفران از سر یک

شرعی مقابل یک کردگان معجون نمک مندی معده پاک کند و

ملغی و سوداوی از بازوار و دوار ^{ملغی} و سوداوی ^{ملغی}

۲۱۹

باشد صفت آن بلبله امده پوست بلبله کابلی اسطوخودوس ^{از} ^{یک}

سه درم استمون چهار درم مک هندی دو درم ایاره فقرا ^{ده}

درم عنار بقون چهار درم کوفت و حبه با ^{چندین} ^{سیر} ^{شیر} ^{سیر}

سه درم باب کرم ^{معین} ^{مستط} او جاع کبد و معده را نافع باشد

صفت آن از چینی سیلخه قسط از سرک سی درم مسون ^{نوند}

بخت کرفس از سرک ده درم سارون ^{بخت} درم ^{عطران}

بخت درم فلاح او خرم از سرک ^{بخت} چهار درم مراد ^{سرا}

حل کنند و دودنکر کوفت و حبه با آن مخموج سازند و ^{بغسل} ^{صاف}

مجموع سازند **مجموع ضمیری** فالج و لغوه و اسهال و مراصن

۲۱۴
بلغم را نافع باشد و چون بر عضوی مفلوج و مسترحی طلا کنند

نافع باشد صفت آن است یون فرمون چند پسته در چینی **بزرگ**

سنبل کهنسپل عمران مساوی کوفته و نجبه بل معجون سازند

معجونی که لقرس بی نافع باشد صفت آن پوست بلبله

سوربان قرقره از سرک بخورم فلفل سفید بکدرم و نم زره

کربانی هفت درم رسین درم کهنسپل و درم افون نیم مثقال

کوفته و نجبه بل سفید شتری دو مثقال **معجون کهنسپل** و لوز را

باشد صفت آن پنجم کرم کوفته چند پسته از سرک جزوی **سفنای**

در روغن بادام سیاه و پنجه کینج ز در غسل حل کنند و پامیزند و دا

روپای دیگر کوفته و پنجه بان بسپارند شری سه شغال **معو**

پلغوز عسل دیول را نافع بود و صفت آن دو قور بود چندی از عر **مدن**

افون اینسون سیلخه عفران دار چینی اسارون فطر اسالون **کجا**

فیطوس از سرک سه درم مغز پلغوز سی درم نغصاع خشک **نمد**

کوفته و پنجه لعسل بسپارند **معو** یون در دگر و معدن و ام

حکم را نافع بود و صفت آن بود چندی شمدانه و ج **نخن**

حکم کوفتن از زمانه اینسون تا نحوه اساو و کوفتن لعسل بسپارند

و بعضی عوض شمدانه رس کنند شری کج شغال با لعسل **معو**

فیفتا شهوات رویه زنازا دفع کند و صداع را نافع باشد

۲۱۹

صفت آن ابیره فیهرا و وزده درم پوست پهلله پوست پهلله است

دو درم ملح نطفه دو درم ونیم کوبیده و عسل معجون سازند

رسته درم با چوب سار درم در پنج پودنه **معجون فود** بادها بسکند

هضم کند صفت آن بونه برک سداب فلفل کهنه پهل پهل خواه کرد

کاشم و ارچینی فلفل مساوی عسل معجون سازند شری دو درم

معجون مقل بوا سیر و اورم مقدر نافع باشد و بادها بسکند و حو

رفتن مقعد باز دارد صفت آن پوست پهلله کابلی امله کرم

سیند کهنه نخل کاسیم آن سرک بخورد مقل بجاه درم پهلله

در آب حل کنند و واروها کوفته و بخته بان بسپزند شری و درم

معجون باک البول ^{۲۲} ساس البول را و سیلان منی را باز دارد

افاقا کلنا از سرک سه درم ضد دل سرج و سفید عدس ^{صفه آن}

خشم حماض ضمه غری طباشیر سرک و درم حب الاس ^{صفه آن}

منقال کف در یک درم کوفته و بخته بجلاب بسپزند شری بخدم

معجون خوش ^{صفه آن} اسهال یغمی و زحیرا نافع باشد ^{صفه آن}

افین چند پسته مرعبه سالله بزربنج زعفران مر سارون ^{صفه آن}

سینجه مسون بسنل لطیب کل رمنی مساوی کوفته ^{بجمله}

با سه چندان غسل معجون سازند شری نیم درم بارب به آب سرد ^{ساق}

منجوش که امراض صفراوی را نافع باشد و سرفه را دفع کند صفت

بنفشه مغز بادام شیرین از سر یک ده درم تخم کاسنی سه درم

تخم کدو سیمونیا از سر یک تخم کبیرا یک درم اصل السوسن دو درم

گرفت بقند و کلاب منجوش سازند شری و درم به کلاب
کرم

معجون سقرط که زبان را مالینجولیا صرع و بهق و برص و او

مفاصل و در معده را و در الحینه و در الثعلب و در الفسل و در

و سرفه که است ربع و تبهامی بلغمی و عسل النول و بوا سیر و رقان

و طحال را نافع باشد و دفع و رفع غایله سموم کند و در الرخوت

و باه را زیاد کند و حب القرع را دفع کند و شک کرده و مناس

۲۱۰
بریزند و جنین بشاید و بوی دهن و عرق خوش کند و کرازی ناز

۴۴
ببرد و صداع را از این کند و جمع امراض میگردد و سودوی

مشک

سود دارد و بر زنجبیل مفید باشد صفت آن خنطیا نافر و مانا

تخم و تخمشک حب لغار زراوند طول از سرک کبکبک منون جدید

حب بلبلان عود بلبلان سلیمه سارون مصطکی از سرک بکدرم

سرک
در روغ عفری زرنبا و تخم کرفس تخم خرچهره تخم بازگرم کند نا

۴
دو درم صبر سقوطی سه درم درم تربد سفید معیت درم عود و خاک

دوازده درم جوز بوار بود چینی نقل اشته سپاسه سنبل عطران

سینبل بریان کرده زرنب شطرح افلیج و ارجنی از سرک است درم

ورق کل سرخ باد بخوبی یک معسول از سرک بخدرم سعد حب

مخلک سرک چهار درم هلیله سیاه پوست بلیله از سرک ^{۷۲۳} شش درم

کوفت و بخت بر روغن بادام تلخ چرب کند و با سینه خندان غسل شد

و در ظرف الکبیت کنند و شش نه کمد رند در میان جوش شری دوم

پانچ درم **معجون فولاد** و این ترکیب هندست و ترکیب عوجا ^{بص}

بسیار دارد و فاج و لغوه و صرع و عرش و نسان عروق ^{النسا}

و مفاسل ^{کن} بلغمی و جمع امراض بارده را نافع بود و حفظ زاده

و معده را قوت دهد و باه را بگیرد و دفع سرعت انزال کند ^{الانزال}

و دفع کند و بر زامو موافق باشد صفت آن عفران سلف و اقل ^ب

مغبول باب لموصی لایه کرده کجا به چنی مصطک انسون سفقو
۷۲۲
سبل زبانه نقل و اچنی صندل زره کرمانی سیاه و ان
نخم خربزه کسم کاسنی خشک عاشق و فرح چمن بلبله سیاه کمر مرغان
مروارید ناسفته بان العصاره فیر نخم کرفس کسم مننه نخم ماو زره
گرفته بریان کرده حط سیاه اما به شرعانی بحسبیل معر شرک معر
خروس کچی مقشر کندر با بوته جوز و اولله فافله کبار شطرح ناخواه
جوز میندی لیلون سلیمه سلبق بنکره ز سرک و ده منعال شترخا
چلقوره بهجا کرد کان جب اریل میندی خصیه النعلت زربا
رازبانه بلا در ز سر کرفس بریان کرده ۱۰ شیمون زرا و نطول سیاه

عضل زراوند حج شاه زره از مشک پنج منقال افنون مصری

۲۴۵

کجکه ز سر کرفش بریان کرده چهار منقال عنبر شهب مشک لیس

اندک یک کجمنقال ورق طلا پنجاه عدد ورق نقره صد عدد

قد سفید بر ربع ادویه فولاد مکل سر صد منقال ربابه و ازده ^{ستور} منقال

معارف معجون سازند و طریق تکلیس کردن فولاد است که فولاد

جو سردار خالی از خال است سازند و صلابه کرده و بحر شاه منقال

فولاد و بحر شاه منقال کو کرد ز رو پاک صلابه کرده آن ضم کنند و

رینند و در کوزه نهند و اش زیر آن کنند خدایکه کو کرد و بسوزد

کو کرد برین بعد از آن بیرون ورنند و خوب صلابه کنند و بار خا

شغال گوگرد با او صلا کیند و بهمان طریق در یوته ریزند و در کوزه
۴۲۹
هند و آتش کشند تا با هم گوگرد بسوزد پس بونه بدار و رند آب صبر
کهنه که صفت صلا کینند و بعد از آن بسره کشوند تا آتشی از او
پس آب کشوند تا آتشی زو برود و شبرین کرده و بعد از آن خشک
و باب رب صلا کینند چنانکه چون در آب ریزند به زود
بر بالای آب استند و علم با بصوب **مجموعی** که نافع است از
کسی که بواسطه در معدن طعام را می کند صفت آن اصول در
از سرگی نگیرد مانه پله فلفل کند زناخواه از سرگت نگیرد و آن
مونیب کف بحسل دار چینی سیلخه فودنه از سرگت دانگی و هم **مصطک**

و عود خام از سر یک دو دانه و دانه و اینها را بکوبند و قدری آب اضافه

۲۷۴

کنند و شیوه آن بکشد و بچوشاند تا غلیظ شود و دوبه دیگر گرفته

و بچسبند بدان بسپارند و سر روز مقابل یک دم تا اول نماز **معمون**

خمس الحید سرعت از زال و ضعف معده و بواسیر **انافع** باشد

صفت آن پوست هلیله کالی پوست **بلبله** آله کل سرخ از سر یک

ده درم اصل السوس جوز بواک سنبل از خرصط که از سر یک

هفت درم مشک یک درم خشت **الحید** مد بر صد درم کوفته و **حینه**

بغسل **معمون** سازند شربتی سه درم **معمون** **سن** بر او درم **صنبله**

و بکشد **انافع** بود صفت آن بود چندی بخنیل از سن **شرفا**

نافع بود صفت آن کند رزق سعادت از سر یک ده درم فلفل ^{مخمل}

از سر یک بخدرم که همیشه بعسل سه بشند شری مقابل بکنقال

مهربانی که منع میست کند صفت آن شاخ بز سوخته مغز بادام

نخ کرنب فودنه کوی ملخ نطفه و سداب ناخواه مساوی کوفته و ^{سخت}

بعسل معجون سازند **مهربانی** که سلس البول را باز دارد ^{صفت آن}

کلنا رده درم کند در بلوط از سر یک است درم سعدا کروما از سر ^{یک}

بج درم کوفته و چشمه بعسل معجون سازند **مهربانی** که سهراب ^{صفت او}

صفت آن شاه بلوط هفت درم کلنا رود درم در فلفل ^{الاشمال از}

سر یک بکدرم معجون بزور که در دماغه و جگر و سپرز ^{معد}

و بادها دفع کند در صورتی که سلیخه اما با سنبلیله نمانخواه بادبان

کرم کرفس اینستون بسیار کوس خنید ستر تخم شبت زروند ^{طوبی}

مصطفی که اسارون کرد ما مساوی کوفت و نجبه ^{سازد} لعسل معن

معجون که بادها بی زمان استین را دفع کند و جنین را محافظت نماید

صف آن زرباد و دروچ از سرک دو درم مر و ارد ما ^{سفت ار که با}

از سرک یک درم بحنظل ده درم قند سفید و وزده درم مشک

نیم مثقال کوفت و نجبه لعسل سبب شد شری دو درم ^{مقال} معجون

سورختان ده درم سنا کلی خنید درم اسارون بحنظل یک درم

در افضل از سرک دو درم کوفت و نجبه لعسل سبب شد شری و مثقال

باب کرم معجونی که دفع موم و کله کند صف آن طین مجوم

و حب الغار از سرک پخته درم اجزارا کو چشمه و غسل سبزه سری

محبوبت از جهت قوت باه جوست و معده را از اخلاط با

صفت آن موزطالغنی سدانیه سه منقال کبد صفت منقال

الکله منفی و منفتال نسل و منقال قاطله کبار سه منفتال

منقال این سه منقال اجزارا کو چشمه و موزطالغنی سدانیه

اورند اجزارا کو چشمه و چشمه با غسل کف گرفته سبزه سندان استعمال

معجون مفرح بالبخولیا و بوشش نافع بود اول از قوت دهد و

در وصف آن روق کل سرخ سعد فرسل از سرک پنجم سبزه

بویست تریخ قرقه ^{۴۳۲} فرخندم فرخندم از سرکات به درم مشک دانی گو

و نچه شرب سبب بسرشد و همچون سازند **معجون معسج** مایه

بجارت که حکمی مدقن جمکا قطبا احمد کبیب سلطان اربطو

ابوسعید کرکان در سرت رکیب کرده بود و موافق مزاج آنحضرت بود

صفت آن باقوت کبود باقوت زرد باقوت سرخ لعل ز سرکات کجما

مروارید ناسفت سه منقال لاجورد مغسول شیم خطائی کهر با مرو

فاذ ز سر حویلی ماه فیض خطائی ز سرکات کجما ^{منقال} مرجان سرخ

کل کاو زبان پوست ارج باد بختویه همی سرخ و سفید فرخندم قرقه

بار مشک در وچ فاقله کبار فاقله صغار شفاقل طباشیر سفید

کل سرخ پوست هلیله کابلی ابریشم مفرغ مصطلک دارچینی مایه سرخ

۳۳۳

مسحاش سفید از سرک بخمخال سباسبه سراج هندی ل

حکم کاسنی شیره خشک کل از منی محمود کل قبری از سرک و منقل

پوست هلیله زرد و سفید شمال هلیله سیاه آمله مقشر کل نایو فرار یک

دو منقل رشک پدانه منق خمخال عود قاری سه منقل

ریوند چینی از سرک دو منقل عرفان آشنه از سرک سه منقل

خشک مرئی پنج منقل رنب منقل بحریل فلفل سفید

دو منقل جوزین دم کمنقل خضیه الثعلب شیب منقل کرم نلیون سفید

افیمون از سرک دو منقل سبطون خود و سراج رنواصل السون

سربک سه مثقال سوکسینان منقش بوزیدن از سربک و مسقال

مشیح
مسکط

محلبل فوفل از سربک کجمنقال کند رسیخه حب البلسان سارونک

جیطیانا از سربک دو مثقال بویت پرون پسته رزوند حرج

لسان العصاره از سربک سه مثقال سره سقنقوره منقل امر

سه مثقال ملح دو مثقال اول بری کرده سقنقوره مثقال

جوان پنج مثقال بادبان و سی و دو مثقال عنبر شهب سه مثقال

ورق طلا پنجاه عدد و ورق نقره صد عدد و مشک و منقال

غرق پیدمشک یکم عروق و زبان کجمن کلاب یکم نبات و منقال

کند جانچه شرط است همچون سبب رند **مفسر معقل** در لراوت

و حفتان انافع باشد و شط او در روز یک روز انکو کرد اندو شک

بگناید صفت آن مر و اریذنا سفینه لب کا و زبان چو و خام از بر یک

دو درم کهر با محم کاسنی کثیر خشک از بر یک بخدرم صندل سرخ و سفید

طیله شیر از بر یک مشت درم استیمون کل سرخ از بر یک شش درم و پنج

هندی زرد بنا و کسب و فرخ خشک نیم ما در بخوبه خشک شش سفینه کل امینی از

سربک چهار درم زعفران و عنبه و دروخ عفرنی از بر یک دو درم کا فود

بگذرم مشک نیم درم کوفت و پنجه شراب سبب بسر شد همچون سائ

مفرح حار جفان و ضعف از اوت و هد که اسلب سردی بخند

کا و زبان با در بخوبه همین شش و فرخ خشک از بر یک مشت درم امینه

کرده است درم سوخته و قیاس ده درم کل محمود مروریدنا سفته از

سربک کیمیا نیکو درم سوخته و کهر بار سوخته نقل زیت

کشی خشک دارچینی ز سربک دو درم کبابه چینی ز زنباد ز سربک دو درم

کل سرخ صندل مفت اصبری ز سربک پنج درم عمل پهلویه یک همان

با قوت و ز محلول ز سربک نیم درم در روغ عقری بگذریم مو

بنم من قند نیم من عمل پهلویه و قند و مویز را با یکدیگر بچوشانند

و بقوام آورند و دار و هسار کوفته و بچته مان بسپارند شری کیمیا

معنی شرح با حقیقن اخار را نافع بود در افوت و بد صفت آن

کل سرخ طباشیر نهم سبب کل روزبان کشی خشک بریان کرده صندل

از سرک یک درم معرشم خیارین معرشم کدو از سرک چهار درم

۷۳۵

خرفه پازره درم زرشک پدانه شش درم مروریذنا سفته که مار

و کافور از سرک نیم درم نبات بصری صد درم نبات رادر عرق

و با نجاه آب سیب بقوم و رند و دوز و سا کوفته و نجه بدن

مفرح یا رو بنجه دیگر مروریذنا سفته سید سوخت طباشیر که مار

کل زنی از سرک و درم مشک نیم درم قند سفیدی درم نسان

مفرح دل کشای خفکن اضعف و لرا ایل کند و نطاشا

صفت این بیهوش از سرک بخیرم پوست بلبله کابلی پوست پیر و

پوست ترخ ابریشم مفرض مروریذنا سفته از سرک و درم کاو

شاه تره باد کج بویه ز سرکین ده درم کثیر خشک طباشیر ز سرک سه

درم بس که بزبان زور ز باد دروچ از سرک یک درم عود خام کج ^{نیل}

آب انار و آب باب حمض آب ز رشک از سرک ده درم ^{سفت و شرب}

از سرک صد مثقال آب پارا با قند ^{ها} و زرد با شکر تا او در

گفته و جوش بپزند **مفح** **دکنای** حفقان و صغف ^{درا}

که از سردی باشد سودا در حفقان پوست زنج کل سرخ بادری ^{بجست}

کا و زبان معترشم خیارین از سرک بخدرم همین سرخ و سفید ^{کن}

دو درم و نیم پسته سیاه مغز بادام خشک سفید کج ^{کشته} مفسر سرک

درم زعفران دو درم ^{چند} سه درم و نیم کرفس یک درم

مشک بکمال روغن بادام چ مثقال نبات سفید و گریس پرن سربک

بیم من بخت پرن نبات را در کلاب حل کنند بقوم آورند و در هوا

کوفته و بخت با آن بسرشد **مفتح دل کسان** خفقان و ضعف دل را

باشد سود دارد صفت آن پوست ترنج کباب سرخ باد بخوبیه کا وزن

خارین از سربک بخندم همین سرخ و سفید از سربک و درم و نیم

بادام خشک سفید کجند مفسر از سربک سه درم عطران و درم و

سه درم و نیم بخت هم کرفس بکیرم مشک بکمال روغن بادام بخت

نات مصری سی درم نبات را و سی پرن در کلاب حل کنند و

آورند و در هوا را کوفته و بخت با آن بسرشد **مفتح دل کسان**

طبایشهرن سفید کل سرخ بد کهرام جان مروارید ناسفته

یک کیمشغال صندل سفید خشک از سر یک دو درم خرد ^{درم} ^{۲۲}

از شک پدانه ده درم ریح لول و نقره از سر یک نیم درم ^س

پسته یک درم قند سفید یکم باست ریح پهل مشغال لظریق معهود معجون ^س

مفرح مسجی دل و دماغ و جگر ر قوت دهد و منی بفراید و آشتهای ^{طعام}

آورد و قوت جماع آورد و باه را قوی گرداند صفت آن قره کاؤ ^{مان}

باد و بخوبی کل سرخ از سر یک بخردم جوین اکبانه و نقل سنبل ^{مستله}

کبارت آقله صفار جوز بو انجم و خشک مصطک پوست ریح لسان ^{العصانه}

سیاسنه از سر یک سه درم آشته چهار درم مروارید ناسفته ^{سند} ^{سازج}

سعد کوفی عشر شنب ز سرک و دودرم چهل در اطفال ز سرک یک درم

بجز و اعظم خوب ز نموده ^{الم} سه منقال غسل سه ورن دو مبه چون ^{رنا}

مفتح رشید لعل بیاسه ز سرک بمقال عفران سه منقال ^{خوف}

اعظم خوب ده منقال مت سفید چاه منقال فندرا در کلاب ^{حل کند}

و بقوم او رند و دار و سا کوفه و بچستان بسرشد **مفتح**

که حفتن ارا که سودوی باشد مافع بود صفت آن با فوج هندی سعد

ناخواه اشنه بشون چشم کرفس و خشک ز سرک سه درم ^{ارید}

مانسته بسد ز سرک سجدرم عضاره ^{مشتک} نین ششدرم ز ^{مشتک}

از سرک یک درم با دگر پویه ده درم پوست زنج دو درم کاوان ^{بفندرا}

کوفته و پخته باب اینست چون جو شانه معجون سازند مفرح دل کشا **باب**

۴۴۲

حکیم علی خفک او و سوس و ضعف دل را زایل کند جگر و کرده و مغز را

سودا و را

قوت دهد و لون را صافی کند و نشاط تمام آورد و بادیه ای

سودا

دفع کند و در اقاوت نهایت بخشد خواص این بسیار است که گریز

صفت آن با قوت سرخ دو مشال با قوت زرد چهار مشال با قوت

چهار مشال با قوت سفید چهار مشال لعل سه مشال آفرورده

از سربک یک مشال و نیم عفت یون سه مشال حجر شیم سه مشال لؤلؤ

چهار مشال سبذ دو مشال کهرباد و مشال حجر لاجورد دو

نخم و خشک پنج مشال بر شیم محرق سه مشال قرفل سه مشال

پوست پرون پسته چهار منقال ابله مقشیر پوست هبله کابی و منقال

باد نخب بویه چهار منقال کل نلو فر منقال تخم باد نخب بویه و از ^{حسنه}

از سرک سه منقال عود مساری چهار منقال کاو زبان سخن منقال

عصاره زرشک بازده منقال عفران چهار منقال باد روج و ^{منقال}

در روج عقرنی چهار منقال طبن رمنی دو منقال طبن ^م

چهار منقال طباشیر نج منقال عشرت چهار منقال مشک کی ^{نیل}

ورق طلا و نقره از سرک چهار منقال کا فور مصوری ^{منقال} فاند کبار سه

سینل لطیف سیاه و چ هندی همن سین چهار منقال آب ^{سین} سبب آب

بجمن آب حمض نم کلاب کین عرق سد مشک دو من ^{سین} مضمون آب

بات سیت اب به بوم اوریندو چسبون فرو کزند اب حاض بران

۴۴۷

ریزند و در هوسا بدن بسپزند و محبوس سازند شری از هم مشق

مانکدرم معجون لبوب کبیر از ترکیب **خالینوس** باه را قوت دهد

اور و کرده را پشت و در او دماغ را قوت دهد و لغو و کام آورد

شفا قل همین بوزیدن سورجان سیاسه ز سرک بخدرم تو در

از سرک چهار درم ستره سفوف با زده مشق ال خصیه الشعلت با زده

فضت کا خشک کرده فضل مغرب الزم مغرب لغور مغرب ^{انخضرا}

مغزنا حیل سان العصاره لخن افاقله کبار تخم شلغم و افلفل ^{سرک}

بخ درم پهل سه درم بارمشک و کجمشک صندل سبز ^{سختی}

سفنکله و زبان ورق کل سرخ با بخت پیویه تخم لیبون سارون دروخ

خیر و آقوه نقل جوز بواشته ز سرک بیج درم رعفران پزوده درم ^{۲۲۵}

زرنب تخم با بخت پیویه زرنبا و مصطکی کز نه تخم است تخم کدو زرنک

سه درم عود حنابام بخدرم غبشرب ه درم مشک زرنکی کیمشقاو تخم

سنبل ده درم سادج سه درم مروارید سهند بخدرم کهر بادسه درم

۷ محلول نفرة محلول از سرک سه درم عمل بکدرم و باقوت

زرد بکدرم شمس سه درم جزو عظم خوب صد مثقال عسل بقدر حاجت

بقوام آورند و در هم کوفته و بخت بدان بسبر شدند بجا کیمشقاو

معجون سارند **معجون دیگر** این نسخه از مولا امامس الذم محمد

مالان رود پل نور الله قبره و خاصیت این بسیار است اما مخصوص است

بچندین خبر اول آنکه ماه زیاده کند و مجامعت و دل و دماغ زایل ^{نن۹}

و نشاط را زیاده کند بعد از مجامعت و قضیت را محکم دارد و زنگ و

نیکو کرد و استعمال کند بعد از مجامعت عروق النساء و نفوس ^{تقصا}

مجامعت و نقصان منی و از جمله مریضهای عصبانی این ^{ان}

شفا قلی خولجی با خصله النعلب بهمین وج تو درین ^{ان}

اوسرک سه درم سره سفوف مشقت ال حب لبان سفید ^{حشتم}

خیارین حشتم هر چه حشتم خرزهره حشتم کندنا حشتم بار حشتم ^{حشتم}

پسیت حشتم سفید خشک مری حشتم زره حشتم شبست ^{بدون}

سفنکد و زبان ورق کل سرخ با بجز بیویه تخم لیبون سارون دروغ

خیر و آفرقه نقل جوز بواسنه از سربک پنج درم رعفران پزوده درم

زرنب تخم با درج بیویه زرنباد مصطب که گزنده تخم است تخم کدازرنک

سه درم عود حجام بخدرم غبیر شربت ه درم مشک زکی کیشا و تخم

سنبل ده درم ساوج سه درم مروارید سهند سه بخدرم کهر باد سه درم

محلول نفرة محلول از سربک سه درم عمل بکدرم و با قوت

زرد بکدرم شمس سه درم جزو عظم خوب صد مثقال عسل بقدر حاجت

بقوام آورنده دروه سا کوفته و خچته بدان سبب شند جبا کچه سبب

معجون سازند **معجون دیگر** این نسخه از مولا امام حسن الذم محمد

بلا ان روپلی نور است و خاصیت این بسیار است اما مخصوص است

۲۲۹

چندین خبر اول آنکه ماه زیاده کند و مجامعت و دل و دماغ زرا^{قوت}

و نشاط را زیاده کند بعد از مجامعت و قضیب را محکم دارد و بزرگ را

نیکو کردارد و استعمال کند بعد از مجامعت عروق النساء و نفوس^{نقصان}

مجامعت و نقصان منی و از جمله مرضهای عصبانی این کرد^{ان}

شفاقل خویش را خصبه النعلب همین وج تو درین سان^{عصا}

اوسرک سه درم سه سقنقوره مشق ال حب لبان و شافل سفید^{حشم}

خیارین حشم هر چه حشم خربزه حشم کندنا حشم بار حشم^{حشم}

است خشخاش سفید خشک مرئی تخم زره زره حشم شب^{بدون}

حسک دانه از سرک و دو درم دارچینی و نقل سنبل لطیف سارون

لب با سه کبابه سعد و ارفل جوز بو انا مشک عود خام عسبر عسبر

از سرک کیمشال مشک ترکی از کئی و نیم نار حیل مغز بادام معرجه

مغز حب سنور مغز حب انخضر مغز حب القطن کنجی از سرک هفت درم

رشمیل بوزیدان قسط شیرین مغز حب الزم دروخ عقرلی از سرک دو درم

ادویه را کوفته و چپ سه با سه چندان غسل کف گرفته بسرشد و چون

معجون مسدود کننده که از همت شاه عباس ساخته شد صفت آن حکم

و حشتم شلغم ششم ترب حشتم نلیون از سرکی کیمشال رشمیل

و ارفل بودرین حصیه الثعلب نغصاع سفوف از سرک هفت و نیم

شفا قبل با قلم مغز و مفرغینه دانه از سرک پهنده منغال و نیم کوزه

و چیت با سه پندان غسل منصفی بقوام آورند و همچون سازند و اگر چه

وزر محلول کند و صورتی ندازد **مخون خوب صنی** نسو حکیم الدین

محمود حمد الله علیه صفت آن زرنبا و جوز بوالی با سه فلفل بنض

و فلفل زعفران مصطیکه در چینی کهنه پیل قافله کبار سنبل سیاه

خضیه الثعلب سرک دوازده منغال و نیم خوب چینی دوسه و دو

کوزه و چیت با سه وزن غسل کف گرفته باز و عن با دم حرکت

مخون سازند شری صبح دو منغال و نیم تا اول نماند **مخون**

خوب چینی مگر صفت آن خوب چینی دوسه عا و قره با سه

نیم سیر قفل کبیر سیاه دانه دو سیر باسته وزن دو عسل کف گرفته

معمون سازند حلوا **چینی** چوب چینی دو سیر و نیم خوب

چینی از کار و شیل کاغذ برشند در نیم من آب خیسانند تا شش

بجوشانند تا بجلیت بماند صاف نموده پانچ عسل مسعود

نیم کرده یک از بالای شش فرو درند و مغز بادام در آن ضم کرده

خوب آکنج زند و حلوا سازند صبح و شام تناول نمایند

دو دونه **معمون چینی** زیت حکیم مصری صفت آن چوب چینی

کرده کبیر و نیم سناکی نیم سیر پیل ربع سیر فلفل در ز ربع

بادایان ربع سیر ششم کرفس ربع سیر مغز بادام ربع مصطکی ربع

۷۵
اخر از کوفه و چپش با سه وزن دو عسل کف گرفته بقوام او زند معجون
سازند شری صبح و شام بکثرت سر وقت اول نماید **سفوف چینی**

روشن سفوف چوب چینی رودن حکامی فرک و پند سرور

منقال صفان چوب چینی را کوش و بخته بلع نماید و ده

چوب چینی را نیم کوب کرده بپوشانند اندر که زنگ آب بعبه نماید و

بردارند و یک ساله از آن آب لای سفوف بخورند و بعد از نصف

عسل و نان بی نمک و کباب بی نمک بخورند و ملاحظه نمایند **رشتهها**

و سبزهها و ماست و جماع ملاحظه تمام نمایند و دود و رور بخورند **تفع**

کلی حاصل شود و اگر مباشرت اجتناب نماید **معجون چوب چینی**

به سخن دیگر مولانا عمار الدین محمود جهت تقویت باه و معدن و دل و دماغ

۵۱

و جگر و کرده و مثانه و سرخی رگ و فزونی پوی دهان خوش کند

و عرق را خوشبو سازد و منافع بسیار دارد و صفت آن ^{حسین} است

سبز است بجاه مشقال مروارید و مشقال ریوند است ^{لطیف بادیه} سیمون ^{سبل} است

مصطکی از سر یک سه درم عود خام مایه شرع اعلیٰ عرفان مشک ^{عزاز}

سری دو درم جوز بوالسباسه ز سر یکی مشقال درونج عفری ^{سنا}

از سر یکی سه مشقال سمک صیداماسی از ویجا از سر یکی سه مشقال ^{فلفل} و حینی

فلفل سفید ^{سبل} از سر یکی دو مشقال خصبه ^{سبل} مشقال ^{سبل} محم ^{سبل} کند ^{سبل}

سبل ^{سبل} زرب ^{سبل} چشم ^{سبل} کوچه ^{سبل} همسین ^{سبل} خشک ^{سبل} مری ^{سبل} از سر یکی سه مشقال ^{سبل} بوزید ^{سبل}

سورکسان دو درم شفا قبل ده درم کبابه چینی ز خوشبختان منسطه ^{ن ۵۲}

از سرک دو درم نو درین از سرک سه مشقال سعد و درم روق

منسطه درم سه او و به مجموع اگر گوشت پسته و کاه زبان مادری

کل سرخ دو واله از سرک ده مشقال چو شانه صاف کرده ^{ان}

کاه دارند شمش خربزه شمش خیارین شمش کاسنی شمش خرفه ^{ک و}

مشقال نرم بکوبند و بشیره بکینند و آن بشیره را اضافه جلاب و

سابق کنند و آب بشیرین و آب نار شیرین کلاب از سرک ده ^{مشقال}

نرم بکوبند مانند هر سنم در غسل اندازند و عفران با کلاب ^{حش}

بعد از آن که سرد شود اضافه کنند و عین زرد و حصه کنند ^{باون}

داخل کند و یک حصه دیگر بعد از تمام آن خرد کند و بعضی دیگر این اجزا

را داخل میکند ^{نوم} و آن سه مثقال آمله مفسرده مضاف ال کل

قاعد

مخوم سه مثقال صندل سفید صندل سرخ سه مثقال و بسور

طبع را

بذکوره همچون گنارند **مر با بی بلبله** معده را قوت دهد و باضمه او

بل کند

نرم کند و بواسیر را نافع بود و باصره را نیز گرداند و بسیار را

ظرف

و جوانی را نگاهدارد و صفت آن هلیله کابلی بزرگ صد دونه

درم

کند و چندان آب بر سر آن ریزند که آنرا بپوشد و خاکستر نگاه

کند

بر سر آن کند و چهار نوبت آب خاکستر را تعمیر کنند ^{در}

صاف

یکبار بشویند چنانچه پوست از آن جدا شود و در دو یک کند و آب

بروشن ریزند و مشت جو نیم کوفت اضافه کنند و بچوشانند

ما جو بخت شود پس پروان آورند و دیگر باره بدان دستور بشوند

و سر یک هلیله زده سوزن برینند و در ظرفی کتند و چندان غسل ^{ان}

ریزند که انزام بوشانند و پست روز بگذارند و بعد از آن پروان ^{آورند}

و آن غسل را نگاه دارند و دیگر باره غسل بر سر آن ریزند و ده ^{دو}

بگذارند بعد از آن غسل اول و دوم بچوشانند تا بقوم آید و اگر ^{دا}

داخل کنند بهتر باشد و قوه و نقل و پسته و فاقه جوز و امصطک ^{عود}

از سر یک نیم شغال مشک بنمیدرم و عفران کیمشغال و در ظرفی حبشی ^{کنند}

و بعد از آن و در استعمال نمایند **مر بائی شفا قیل** باه را فوت ^{دهد}

و لغوی تمام آورد و میثانه را سود دارد و صفت آن شفا قل تا زه در

چنانکه یکشنبه روز و آن آب بریزند و یکشنبه روز دیگر در ^{۴۰۰} ^{خسنا}

بعد از آن متکلم کنند و بگویند ما بقوم آمد و در ظرفی کند و

پهل روزت اول کنند **مریخی بالنگ** معدن قوت و فرج آورد ^{صفت}

آن گوشت ریح را در دیگ کنند و آب بگویند ما نیم خسته شود و

اورند و بیفشازند و غسل صاف بر سر آن کنند و باس نم بگویند

ما نقوم آید و اگر بافتند خوبند پس این مریخی پهل و بالنگ شفا ^{صل}

کردگان غسل بهتر باشد و مریخی بر مندی به وسعت ^{چسنا} و امثال آن

بفشد **مریخی** باه را قوت دهد و سینه را نرم کند و سبب ^{را}

محکم گرداند صفای آن کذب برکن را بجا آید و پاره پاره کنند و میان

۵۹

آنرا بیدارند و در آب عسل بچوشانند بکشت شود و بعد از آن پرو

آورند و در عسل اندازند و اندک جوش درین دهند و در ظرفی کنند و بعد از

چهل روز استعمال نمایند **مریخی پیل** کرده و میثانه را و معده را

نافع باشد و بول براند و هتسای معنی است و در دو باه را زیاد

صفت آن ریخی پیل از او خوب است در زیر ریک کنند و بیست روز سر زود

بر آن میریزند بعد از آن پرو آن آورند و بشویند و ریش ریش کنند و

ناتقوم آید **مریخی دکا** معنی را قومی کند و باه را زیاد کند

آن کردگان تازه که هنوز صلب نشده باشد پوست از آن جدا کنند و

بجوشانند تا بقوام **مرماری** و ج قویج رسیده را و فاکر اصرع را

۴۵۷

بافع باشد صفت آن وج ترکی فربه زاسه شبانه روز در آب خیسانند

بعد از آن بیرون آورند و در آب غسل بجوشانند تا بقوام آید **مرماری**

حرارت دفع کند و تشنگی نباشد صفت آن است مانند پوست هندو

سینه زان دو برکتند و سه شبانه روز در آب بپاک خیسانند

چهارم در نمک آب خیسانند و یک شبانه روز دیگر بگذراند پس

آورند و سه شبانه روز در آب شیرین اندازند بعد از آن آب

غسل بجوشانند کما پیش شود پس بیرون آورند و بگذراند تا آب

دو دیگر باره در غسل اندازند و بجوشانند تا بقوام آید **مرماری** کوه سینه

نافع بود صفت آن که بوی تازه بخراسند و مغز آن بپزند و پاره

پاره کنند و با آب غسل بکشند تا بقوام **مرتابی مرمندی**

صفت او دفع کند و تب را کم کند و حرور را ببرد و نافع بود صفت آن

مرمندی را از چوب دانه پاک کند و در کلاب خیساند یک ساعت بعد

قد را بقوام آورند و مری را برایش بزنند و چون بکوشند بزنند و

مرتابی سلب معده را قوت دهد صفت آن سب از پوست برود

آورند و دانه را دور کنند و در آب بپوشانند تا نیم بجهت شود

بقوام آورند و صفت مرابی مثل سب است اما سب در

کنند و به رانمیش **مرابی** به معده را قوت دهد و فی عیسان و

و در و جگر رانافع باشد صفت آن آب به برش چهار من شرب

و خنبل و

۴۵۹

ریحانی هشت من غسل صاف دو من مجموع را در و یک زبرد

مصطکی قافله کبار و صمدار و ارپشی و کبابه و قفل از سریه

نیزند

وز عرفان در وقت رانیکو فتنه نند سومی عرفان در کیسه کنند و

از آن زمان کیسه آب مالند آسیره تمام باز و بدور عرفان

سائده اضافه من ساند و بقوام آورند **ما بر غسل** معده را قوت دهد

و آشنها آورد و بول براند و مفاصل و مرض بلغم رانافع باشد

صفت آن غسل بخیز و آب دو جز و بجز شاند مالشی برود و دو کباب

و اگر معوهه خوانند در چینی تلخ آن خنبل مصطکی عرفان پیل

جو رتوالبه باسه کومشبه و حقه بعد احتیاج اضافه نمایند ^{ماه الحین}

۴۰

مالخولیا و برقان و حرب و کلب و امراض سوداوی را نافع نماید

و صفر براند و با سیمون مسهل سودا و صفر باشد صفت آن بر سر

و جوان صبح البدن که پهل روز زارند بدن او کد بسته باشد

چند روز شیر تازه و کاه و یا کاسنی باران یا نه با آرد و جو ^{علف جو}

یا شاه رزه مازه بدست بعد از آن دو طل شیر آن است مانند ^{و در آن}

سکین پاش زرم بوشانند و چون بچوش بزند که رطل سکین ^ق

بکرموضه بر سر آن ریزند و بچوب نخر پوست کنده می چسباند تا بانه

چل از پاش فرو گیرند و در کرباس نوازند و پیا و زرد تا آب از ^{بچکد}

آن آب را بپزند و دیگر باره بجوشانند و کف بردارند و با چغندر بپوشند

روز دیگر غسل سینه دفع جنبانچه میان هر دو ساعت بگذرد

و بعد از آن نوشیدنی چند کام برود **مآل الاصول** نفس او جان

مفاصل ملغمه سودا و رانافع باشد صفت آن پوست سنج

پوست سنج کرفس پوست سنج کاسنی اصل السوس خطمی از سر یک درم

کرم کاسنی ششم کرفس سوخندان زیره کرمانی ناخواه از سر یک درم

انجیر زرد و منور منقعی از سر یک پوست درم در سه غسل آب بجوشانند

صاف کرده سر روزی سه درم با ده درم کل غسل بپوشند

مآل الاصول اوجاع مفاصل حار رانافع باشد صفت آن غمبار

از سرنگ سی عدو پوست پرخ کاشنی پوست پرخ رازیا نه از سرنگ
طلب

ده درم کشم کاشنی رازیا نه بخدرم سورکبان سه درم در سه

نخوشانند آینه بد صاف کنند و سر روزی درم باده درم کلقتند

ما را الاصول دیگر که لقوه و فالج و صرع و جمیع امراض باغی و ستود

نافع باشد صفت آن پوست پرخ کرفس پوست پرخ رازیا نه از سرنگ

پوست پرخ که بخدرم کشم کرفس مینون رازیا نه پرخ او خراز سرنگ

درم حب بلبلان اسارون از سرنگ دو درم سلینجه حنطیان از

دو درم و نیم عود بلبلان بوزیدان نزار سفند از سرنگ سه درم

خویر منقی هست درم در دوسن آب پزند تا به کجین آید و پالانند شری

پہاروفیہ یاد و شفقت ال روحن بد بخیر و بخیرم روحن بادام تلخ و

۸۹۱۳

ہمین بار الاصول شک کردہ و مشائخ بریزند و ستن جگر و سپر

و اسبستہ او و حباج مفاصل را نیز سود آرد **آثار الاصول** کینندہ جگر

کلبشاید و برودت بعدہ و جگر و سپر و استقامتی بلعنی را نافع باشد

صدف آن پوست نوح کرفس پوست نوح را زبانه ز سرک بپندرم پسخ

ادخر قحاح اذخر از سرک بخیرم سنبل مصطکی از سرک بکیرم و نیم

فوه لک منہی عود بلبان از سرک دو درم غاف فستقین کل

سکاعی باورد پوست نوح کبر از سرک سہ درم بخیردہ عدد مور ^{منہی}

درم در سہ رطل آب بخوشانند تا بہ نیمہ بد صاف کردہ سرور رطل

با یکدزم روغن بادام تلخ و یکدزم روغن بادام شیرین بپوشند

الب **در بادامی** پراکنده کند و اخلاط غلیظه را دفع کند و قولنج

و استسقای طلی را نافع بود صفت آن با نخواه کاشم زره آریا

کرویا صغر شونیز از سر یک کفی در سه طرس است بخوشاند با بر طلی

صاف کنند و صبح و شام مسیت درم از این با سه درم روغن

انجیر بپوشند **طسوج هلیله** اسهال صفر کند پوست لیلیه زرد

الوی سیاه مسیت دانه سپسان سی دانه شاه تره سناری

از سر یکی بخدزم کل سرخ چهار درم عناب ه عدد از زمانه تخم کات

تخم کسوت از سر یک دو درم عنب الثعلب اصل السوس منقبه نلو

از سرک سده و طم ایت بچوشاند تا به نمله اید صاف کنند خیرت

۲۴۵
و مرمندی از سرک ه مشقال کهن پین مغز قلوخس خاشخبر روغن بام

چرب کرده از سرک پانزده صفت حل کنند و بنوشند **مطبوع** **ف**

که حمیات حاوه رانافع باشد و صفر اذفع کند صفت ان سار کلی صفت دوم

بزنش غب الثعلب بلوف و از سرک سده درم غناب سبسان الونجا

الولسیاه از سرک بیست عدد کل سرخ چهار درم در سه رطل آب

بچوشاند تا به نمله اید و صاف کنند و مرمندی شیر خشت از سرک ه

رخچین بیست درم در آن حل کنند و بنوشند **مطبوع** **فسنتین** **کرم**

و صفت رانافع بود صفت ان **فسنتین** بخدرم کل سرخ شش درم

پست درم بر چشمتی درم کل و انشتین را بچوشاند و صاف کند

۴۹۹
و مریندی در آن غسل کند و یک درم ایاره فقیر احب ساخته فرورزند

اخلاط ببعث

عقب و این مطبوخ را بپوشند **مطبوخ قدون** صغری مؤجبه

و سوداوی را دفع کند و مرض سوداوی را نافع باشد صفت آن

سناکلی هفت درم کل سرخ چهار درم انشتین در لکه چینه

هلیله زرد و هلیله سیاه از سرک بخردم سفاج منصفه اصل سودا

از زبان از سرک و درم سطو خود و سپس سیاوش شاه بره کاوژنا

بادر کبویه منقبشه نیلو فر از سرک سه درم مو بر منقبشه پستان

سختی دانه در سه طلای بچوشاند تا به نمیه بد صاف کند کلقد عسلاده

مغز خیار چنبر و عن بادام حرب کرده بر پین از سرک با زرده درم

در آن حل کرده بنوشند **مطبوع سورخ** او جاع مثقال

نافع باشد صفت آن سنائی ملی معیت درم ورق کل سب

پایله زرد از سرک چهار درم سورخ رازبانه ششم کرفس کوب

پوست چرخ رازبانه اینون قنطور یون دوق از سرک دو درم

پرباوشان کاو زبان از سرک درم جو شانه صاف موز

کلفت ده مثقال کچن پین بیت مثقال در آن حل کند و باز خورد

مرهم شادنج بواسیر و شقاق مقعد را نافع باشد صفت آن ساوچ

کل از منی عصاره حبه این سرک سیه درم فنون نیم مثقال و **حب**

سیند اب دو درم زعفران یک درم زعفران بیست باره موم کل با دوام

از سرک ده موم سفید پنج درم موم در روغن بگذارند و دارو ^{۴۸} هسا

کوشه و حش بدان مخزج سازند و با ده درم شکر و خزان نیک کنند

تا مرسم شود **مرسم کافوری** ترکیب لب و مقعد و سورش با صواب

و خوشکی آتش را نافع بود و صفت آن مرد در نیک سفید است ^{موم ک}

پنج درم روغن کل مسیت درم موم را در روغن بگذارند و دو کوشه

و پنجه اضافه نمایند و درها و ن سببند اما هموار شود و بگذارند تا ^{خشک شود}

و یک سفید چشم مرغ و کافور در می اخل نمایند و مرسم ^{سازند}

مرسم سل اورام صلبه را مثل خازیر و سرطان ^{سلج} نافع ^{سازند}

و جراحیها را از گوشت برده و ریخ مال کند و ناصور را با صلاح آورد

صفت آن جاوشیر رخا را باز در مژگن یک دو درم شوق است

درم کند ز را و نیز طول از سر یک سه درم مثل مردار سنگ از سر یک چهارم

درم موم پنج ده درم روغن نیت بکر طل صمغها را در سر که حل کنند و موم

در روغن بگردانند و آنچه گوشت است بگویند و بان ضم کنند و در یکدیگر بمانند

تا مرم شود **هر سه موم باقی** او را مصلیه را نرم کند و به پزند و زرم با

گوشت بر و باند صفت آن رفت و از پنج موم سفید از سر یک **مشال**

باز و چهار درم روغن نیت سی مشال موم زرد روغن نیت بگردانند

و باقی ادویه در آن حل کرده مرم سازند **مرم خل** گوشت بر و

وجراحت را خشک کند صفت آن مردانست که درم صلابه کرده

۲۶
باده درم موم در مسیت درم روغن کنک حل کرده با قدری سرکه مرهم

سوزند **مرهم رنگا** که ز این روغن بنفشه و درم شهاب که خشک کند

آن ز خاک رود درم صلابه کرده با موم و عسلک البطم در این پنج ابرو

پنج درم در سی درم روغن نیت که آینه درها و نیک

انزروت کوفه و بخت نیک بمالند تا مرهم شود **مرهم سلیمان**

او را مصلبه را نرم کند صفت آن مردانست که درم صلابه کرده

با نیک چهار یک روغن در با تیل کنند و جو ساند تا نیک بگردند

بپزند و فرو گیرند و نکند از ناسر و شود پس بگردند لعاب **حلبه**

بزرگ طونا و لعاب خطمی و لعاب مرو از سرک پنجاه درم نمیکردم بر سران

بریزد و برایش نرم بوشاند و کهنه زنده تا غلیظ شود و مهر بریزد ^(۱۷۱)

مهرسم سرج سرطان و شمار بر زنا و باغ باشد و درم با تخمه گردونه

صفت آن مروارینک چند درم کند را زرد و اشق موم ز سرک ده درم

علاک البطم و بکنده رومیج از سرک هشت درم و آنچه که خست ^{عین}

زیت بگذارند و آنچه که کوفتست بگویند با آن مروج سازند و ^{پاون}

بماند ما مرسم شود **مهرسم** گوشت مرده بخورد و در شمار اصلا ^ح

آورد صفت آن مروارینک یک چهار زوت رومی صفت درم ^{علاک البطم}

چند درم روغن زیت نیم من موم صفت ل که اختناشت ^{عین}

بگذارند و مردار سنگ صلاویه کرده بر آن افشانند و هر سه هم سازند

۷۶۲

مرهم توتیا جراحتهای قضیت است و در وصف آن بتابست درم

موتیست درم توتیا با گوم مذکور صلاویه نماید و چنانچه درم روغن

کل بر سر آن ریزند و هر سه سازند **مرهم پشم** جراحتهای گوش را

نافع باشد صفت آن سرکه هفت درم غسل هشت درم در یکدیگر بچوبانند

و بقوم او رند و درم زکار سوخته بر آن افشانند و هر سه سازند و

بدان رساخته در گوش نهند **مرهم زینک** گوشت برویاند

صفت آن زینک درم دم الاخون تر روت ضد هر کس در

و درم موم سه درم روغن کل ده درم موم از در روغن بگذارند

و داروهای کوفته و چربش با آن مخرج سازند و در باون ساینده مرم

سازند **مهرم ایک** سوخکی اش را نافع باشد صفت آن مردا

جث الفضة سفید است بمولیا ایک ششده خون کل و سفیده موم

حش مرغ با یکدیگر **مهرم سینه** سازند **سینه** گوشت بروا بندو

خشک گرداند و حرارت بنسازد صفت آن سفید از زیر موم کافوری

از سرک دو درم **مهرم سنگ** سازند **سنگ** طری

و خازیر و اورام صلبه را نافع باشد صفت آن مردار بنک چدرم

کندر بارر و اسق موم سفید از سرک ه درم عکال البطم شش درم

شجرف هشت درم روغن زیت بار و عن کل سرخ سچاه درم

مرهم کلنار نمله متا کله رانافع باشد صفت این بازوسبزم در اسک

زرد چوبه ز سرک یک پخته کلنار بزرگ مور عصاره است آن محل ز سرک ^{خرد}

با موم سفید و روغن کن مرهم سازند **طین** در و بنشانند ^{و حرارت را}

با صلاح آورد صفت آن پوشش بندی اقا قیاز سرک دوم

صندل سفید یک درم شیان ماینا چهار درم طرسان ^{حشمت}

بجعد و موم چهار درم روغن کل و مشت آل بطریق معهود ^{ه سازند}

مرهم غسل چرک از جراحت دما میل پاک کند صفت آن غسل ^{شندان}

با علیط شود برابر آن از زروت کوفته و حبت ^{ه سازند}

مرهم آشک که آشک رانافع باشد صفت آن سفیداب ^{خون از}

برکات سه درم موارسنگ دو درم نکار میزدرم موم چن درم روغن کل

۴۵

بست درم موم سازند **مرهم خشک شیات** موارسنگ نو با عتقا

نافع
نخینه شیزه موم سفید موم سازند **مرهم دیگر** که بواسیر

باشد صفت این معیت سالیله بکدرم مثل دو درم روغن مغز زرد

مقل و عیب زرد روغن بکدازند و مرهم سازند **مرهم دیگر** که تهن خا

وارد بلکه از آن قوی و نفع است صفت آن سه بطیه ماکیان سه بز

سج درم معرق کا و چناه درم روغن مغز زرد الوتج زون

شقیالور روغن کل از سرکاه درم معیت سالیله دو مشال مقل ار

بست درم آب کندنا بقدر حاجت موم سفید سج درم مقل **کنزنا**

حل سازند و روغن با موم و مویز یکدازند و مقل محلول در پاوان یا یکدیگر

۴۹

مخروج سازند و استعمال نمایند **هر یکم** که از جهت بواسیر خا

صفت
عظیم دارد بلکه از اول او کمی باشد صفت آن مقل و کوبان شتر مرغ ساق

کاومغز استخوان زرد و الو سوجه مینعه ریخته شده تخم مرغ روغن

کل سرخ بهم دیگر آغشته مرم سارند **هر یکم** که بواسیر شود

و در وساکن کردن صفت آن مغز ساق کما و پسر مرغ کوبان شتر رو

کل مساوی در یکدیگر بچوشاند و در ای فنون ضافه

و در پاوان تنک بالند و مرم سارند **باب النون نفوع** **هبله**

و صداع حار را نافع باشد صفت آن پوست هبله زرد و در م الو

عقاب پستان از سرک شی عدد و بر مندی بست درم ششم تخم

شدرات

کاسنی از سرک سه درم مع خیار خنجره درم بر کسین پانزده درم

خسانند و سیاح صاف کرده بوشند **نقوع فواکه** صفراراد

بند و شکنک باشد صفت آن الو سبماه الو بخار اسپستان از سر

نخستین

سی عدد و بر مندی ده درم زرد آلو خشک ده عدد و قد سفید ده درم

درم شب نخسانند و سیاح صاف کرده بوشند **نقوع صندل**

حار را نافع باشد صفت آن آب کاسنی شاد مثقال صبر سفوطری را

سالانند

در آن حل کنید و روز در قناب نگاه دارند و شب جامی دیگر گرم کنند و رو

و بوشند **نقوع صبر نو عیند** صدمع بلغم را نافع باشد صبر

سعد بنل مسنین مفتاح اذ فرکتسم کرفس رازبانہ بخواہ زیرہ

کرمانی از سرک یکلف درین ونیم است نرند و نرند ما نیم من آید و پیا

چست درم صبر در آن نسل کنند و سه روز در افتاب بگذرند و روز

بر گیرند شریستی درم باب درم روغن پند نخر **نقوع صبر عینک**

که صداع و دوی رانافع باشد صفت آن **نقوع صبر عینک** درم شادون

بندرم مضطک از سرک سه درم او و نیم کوفه در رطل اکرم

چینا نند و سه روز در افتاب نند روز چهارم صاف کشد شری

پهل درم بابک درم روغن با دام شیرین **نطولی** که خوب آورد و

نافع باشد صفت آن بنفشه تخم کاهوز سرک بندرم پوست خشک

کل سرخ نیلو فر نو پیت که وی تر با بونه از سر یک ه درم و کشک چو چقا

درم در پنج من است پیرند تا به نمر آید و سرخار بدان بدارند **نطولی**

که صداع رسک را نافع باشد صفت آن با بونه اکلیل الملک برک که

رازیانه چشم که پس زیره صغیر مزینکوش شنبه جوشانیده سر به

آن بدارند **نطولی** که صداع سودوی را سود دارد صفت آن بنفسه نیلو

اکلیل الملک با بونه سوسن کشک جوسا فوج و نقل جوشانیده سر به

آن بدارند **نطولی** که صداع حار و بخوابی را نافع بود صفت آن بنفسه نیلو

تخم که و نیمکوفت سر بزرگ زهره تونان تخم خرفه تخم پوست خنخاش کل

سرخ لقا حشم خطمی حشم کا هو بزرگ پد کل سرخ جوشانیده سر به

سرخار آن بدارند

نطولی که گرانگوش را که عفت مسهل بداشود و سلب آن بخارا

باشد ز ایل کند صفت آن با بویه اکلبل الملک قیسوم ز سرک ده درم

پنجم مرزنگوش اولم ز پوست پنخ راز یا نه پوست پنخ کرفس کل سرح

پنجم درده من آب جوشانده است مین سرو کوش را به بخارا

بدارند **نطولی** که نشان آبله راز اعضا و کند صفت آن کل

هفت درم نیش و نیلوفر صندل سرخ و سفید شکوفه تخم کاهوا

از سرک چهار درم در هفت من آب جوشانده است من آیدیا لاندو

حمام سرون خواهند بر اعضای ریزند **نطولی** که صداع و خجالی از

صفت آن جو شکوفه تخم کدو کوفته زرقطونا تخم خرفه پوست

سخ لفاح چشم کل خطمی چشم کا هو برک بد کل سرخ جو شانیده سر به بخا

یدارند **نطولی** که شک کرده و میثانه بازه باره کند و بیرون آورد ^{۸۸۱}

براند صفت آن با بونه کل سرخ اکلیل الملک خطمی شک از سرک و دم

پوست خمره خشک بر سیاوشان چشم قلت نکوفت از سرک

اشنان اصل السوس پوست سرخ از زبانه از سرک بخردم کا کج ^{حلیه}

سرک چهار درم برنجاسف مفشه از سرک سه درم دو قورک نیلوفر

از سرک دو مشتال در ده من آب جو شانیده با بیخ من آید و در آن

بنشیند و چون بیرون آید دو سه قطره روغن جعرب در آن ^{احلیل} ^{حکا}

نطولی که همان جاسف و صفت آن با بونه در منترکی تمام مرز ^{نکوش}

برک کرب سرکین که بر چوبش اند و در آب بشینند و نقل بر عانه

طلا کنند **نظولی** که همین عمل کند صفت آن یک ترب است

سداب فودنه برنج ابرق سنبل مغز کبکوش تمام خطی سلغز بابونه

کرب چو شاد ما نرم شود نقل آن بر عانه ضما و کنند و در آب بشینند

نظولی که همین خاصیت دارد صفت آن همیشه نلو فر کن سرح

سربک بچدرم بابونه پوست خزره اکلیل الملک برک کرب از یک

سدرم چو شاند و در آب بشینند و نقل آن عانه ضما و

نظولی که او اطمٹ رانا مع باشد صفت آن کل سرح برک مورد

دو درم شب بانی مازونیم کوفت کلنا از سربک سدرم اوقیا

مجموع را بچوشاند و در آن بشیند و برص که بر او برت نمود و بپوشد

نطولی که محافظت جنین کند و کدو که پیش از زودت بیرون آید

صفت آن کل سرخ هفت درم کلناز که از ماژج از سر یک نخدرم که

خشک چهار درم شب یاقوت پوست انار ماژج از سر یک سه درم نم

کوفته و بچسبند و در آب آن بشیند **نطولی** که از جهت

مفید خروج
مافع باشد صفت آن کلناز پوست انار هفت بلوط مورد کل سرخ ماژج

سر یک قدری نیم کوفته بچوشاند و در آن بشیند **نطولی** که

بپنی باشد صفت آن لادن خوب که زشون بر بچوشاند و در

بدارند **نطولی** که کند بپنی بر و صفت آن زاج سگ و فضل مساق

کوفه و چپش در پنی دمند **نفوخی** که مسکوت را بهوش آورد

صفت آن کندش خربق سفید کوفه و چپش اندک در پنی دمند

نفوخی که صداع مزمن را نافع بود صفت آن عصاره قهقهان

بجور مرقم نظرون کوفش و چپش در پنی دمند شوهر و عصاره قهقهان

همین عمل کند شوهر فلفل هشتاد و نه درین عمل کند **نفوخی**

که صرع را نافع بود صفت آن شحم حنظل قمار الحار نوشادر شوهر کند

فلفل سبطون خود و س کوفه و چپش بعد از جناب در پنی دمند

مغجون باب از کملانی صفت آن طباشیر سفید بر ششم مصر

روغی عرفان سبیل لطیب کل سیرخ از مرکب سه منعال بود **نفوخی**

سعد کوفی عود هندی اذخر صندل پین مشر الارح ساوج هند

تخم باد نخب بویه در روح عفتب رینیل جوز بواد مشک پدانه ابریک

دو مشقال عرواریدنا سفست کهر با ارنه کیسه مشقال با قوت برهانه

یک مشقال مشک و عنبر ورق طلا و ورق نقره بشد شیم سبز ارنه کیسه

مشقال آله مقشر کبرطل غسل و قد مناصفه تقووم آورند و معجون

معجون **احتمال القلوب** که ضمای صنفانی او رد و حکمای خلق

داوه اند صنفان کل شرح شش مشقال سعد کوفی تخم مشقال قر

مصطفی که زومی سیل اسارون ارنه کیسه مشقال قافله کماز

جوز بواد قوه ارنه کیسه دو مشقال عفران سه مشقال سنبلیله ابریک

دو مثقال ساوج هندی طباشیر مر و اریندیا سفت از زیر کی مثقال

کل مخموم دو مثقال کشیر خشک سه مثقال باد دو مثقال برشم

مقرض مسیت ریخ از سر یک سه مثقال شبت دو مثقال کل کاوزبان

بادرکب بویه صندل سفید از سر یک سه مثقال بویست بیرون

دو مثقال غیر شبت و مفتح ال مشک یک مثقال ورق طلا پنجاه

ورق نقره صد عد و شیره آمله کمرطل آب سبک هه مثقال غسل و

سیند و زن ادویه **معجون جاویدی** جهت طول عمر و رویت

مشمل است بر شربح طویل شری نیم مساسک ویدی صفت ان

واحدنی هشت مثقال ساوج هندی یک مثقال و نقل جوز بواری

هلبله کابلی یک مثقال فضل کرد و مشق بال فضل دراز سه مثقال غسل

چهار مثقال هلبله پشت مثقال هلبله سیاه شازده مثقال قدر

اجزاع غسل نصف سه وزن دو و نیم معجون سازند **معجون زرغوبنی**

قوة باده زیاده کند و قوت پشت و کرده بدست باضمه یاری دهد

و شده ای طعام آورد و بدن قوت دهد و نشاط تمام آورد

و فضل بسیار سه عدد حب الزم کبابه چینی جوز نو امصطک و ارژن ^{حند}

بورندان اینون بر سا تخم انجیره تخم هلیون کل کا و زبان کل سرخ

لسان العضا فیهمن سبب دهمن سرخ بودری سرخ غود و حمار

رعفران نار حسل با دوام مفسر حد و اخطانی طباشیر اسبغ از زهری ^{مثقال}

ورق طلا ده عدد و ورق نقره ده عدد و سکه نقره چوب سازند

معمون دیگر بر تپه و اعضای ^{بسی} حصه الثعلب شمال شفا

منقال خولج ناز و منقال حب العقل سه منقال فلفل دراز و ^{منقال}

گاو زبان نیم چهارم کز قسط شیرین از سر یکی دو ^{منقال}

وج ترکی سه منقال سان العصاره فی شطرح و اجنبی از سر یکی سه ^{منقال}

بمن سرخ و سفید از سر یکی چهار منقال مصطک ^{منقال} که روی بیج

جوز بواد منقال سبانه دو منقال بودری سرخ و سفید از

سر یکی بیج منقال پوست هلیله کابلی سه منقال امله ^{منقال} معشیر بیج منقال

نعمان عود و ماری سغ کوفی از سر یکی بیج منقال ورق کل ^{منقال}

بهار منقال و قفل ^{بسته} منقال اسارون سه منقال قاقله کبار

سه منقال ورق طلا صد عدد و ورق نقره دو سبت عدد ^{مشک}

دو منقال عجم منقال اجزار اکوفه و تخم پبار و عن با دم حرب ^{کرد}

باسه وزن از دویسه سل مصغه معجون سازند **حب برای تقویه**

صفت آن جندید است مر حاشا قسط حفت بلوط عاقر قر حاد را ^{بالستوه}

بصنع الحب بار الاس شرته بکدرم **سفوف برای دیالیزه شور** ^{ل بکمنقال}

خم خیار دو منبت سال زبره کرمانی سبز و منقال باب رب کهنجان

این یکسره منبت **معجون جان کپوس** قوت معدن و قوت باه ^{زنگ رو}

سرخ کند و دهن را خشک کند و گوشت پرخ دندان سخت کند ^{فدین}

مشک بحیثال یخ درخت کل عباسی مسیت مشیال خرق طلا و نقره

۴۹

گندم عد در طلا پنجاه عدد و غسل مصفی سه وزن دو و نیم معجون

معجون متهبی نوع دیگر مسکول از قانون صفت آن پوست بلبله زرد

پوست بلبله آله مقشیر ترید صفت اینسون کل سرخ ابوطو خود و بن

فلفل بوزیدان از سرکی سه درم مغربا و اقم ده درم رطل کبک مقشیر

از سرکی سه درم همین سفید همین سرخ از سرکی چهار درم زرنبا و از زما

رومی از سرکی دو درم کشیر خشک سی رم درونج عفرنی دو درم صد

ادویه غسل مصفی وزن دو و نیم بقوم او زرد و معجون زرد درسی

بسیار در غسل میکنند موزن همین **حدوار** حکیم مرزا خان

صفت این بویون ده شقال و ج برکی دروخ عقربی زرباد جدوا

از سرکی بکشفال عفران ورق کل سرج سنبل عاقره قرفه سنبلیله

اسارون دارچینی چند پسته مقل امینون طباشیر مشک کندر نعناع

امله و سنبل از سرکی نیم شقال مصطکی بکشفال عنبر عود از سرکی نیم

کوفته و بخته و کلاب لیسر شند بر برنج و حب زرد و در ساج خشک

حب امینون که حکیم مسیح الزمان از ویلی برای شاه عباس ترتیب داد

صفت آن عود قاری دارچینی قرفه سنبلیله مصطکی عفران از سرکی

بج شقال و زنبق حب لبان ساوج هندی از سرکی سه شقال

عربی سه شقال چند پسته کندر دروخ عقربی از سرکی و منبلیله

شش مشقال مشک نیم مشقال عنبر و دو مشقال کوفته و حنظل یک کلاب

حب سارند مقدار بخودی **حب جد و اردیکه حکیم مذکور** بهر مری

فلنجان ترتیب داده بود **صفت آن** اصل با قوت جد از بزرگ برگی و

مشقال ایندو پنج مشقال ورق طلاستی عدد و ورق نقره سی عدد

عشر شیب مشک از سرگی یک مشقال مرزوریدت مشقال ^{سخت} فلفل

رغفران از سرگی دو مشقال اسهل لطیب چهار مشقال قرفون ^{حار} قرفون

از سرک چهار مشقال ناخواه علك البطم ^{مشقال} مصطیک از سرک و

نخ کرمنش مشقال زربا و پنج مشقال اسارون ^{مشقال} شش مشقال درو

عظمی پنج مشقال پوبنت پرون ^{مشقال} سه عدد و هندی از سرک و

دار چینی ده مشغال اخرازا کوفته و بچته با کلاب حب سازند و

در سایه خشک سازند قدر خودی یا بزرگتر **حب جدوار** و بیکر حکیم علی

صفت آن افیون دار چینی در پنج عمر بی سهل عاف و فرح افیون

حب العنار سبل لطیب ریحیل از سر کی دو مشغال دو الی سعد بن

مصطفی که از سر کی دو مشغال حب البیل بزرگتر حکیم کفر بن عمار

از سر کی مشغال اخرازا کوفته و بچته افیون و عرفان زرد کلاب

و بسرتند و حب سازند قدر خودی در سایه خشک کند **معجون حنظل**

که حکیم عزت **اسد تریب** با فاع است از برای کسی که همت امر صحت

داشته باشد مثل تشک و غیره و در مفاصل و موت شهوه **طرف شده**

نخ باز دار و ستنه بکشاید و کرفم که در شکم باشد یک شاد و با دانه

اسیر اسود دارد و در یک مثانه سرد و قضیب سخت کند

وید عجب دارم از کسی که معجون را بکار دارد و با وزا ^{بطلیب} ^{اصلاح}

ن احوال این ه درم و فصل بکیرم ^{بجوش} ^{بشیت} کرم کرفس بخدرم

صطیکه رومی بکیرم قرفه بکیرم عاقر قرحا بکیرم عود ^{بمکرم}

ت نیم درم اسارون بکیرم ^ک ^{مشقال} بسانه بکیرم عفران نیم

وع را کوفت و حبه با صد و پنجاه درم غسل ^{بجوش} ^{بشیت} بقوم آورند

بیر شد و سر صبح بکیرم تا دو درم تا اول بنامند ^{بمکرم}

ن ^{بمکرم} سوی ^{بمکرم} با ناخواه و زیره مدبر از سر یک بازده درم ^{بمکرم}

چند گرم باویان یک درم و نیم قند و دو درم دار فلفل و فلفل بحسنل

سربک سه درم سنبل و عنقران از سربک یک درم کندر ^{مصط}

ایسینون از سربکی دو درم کت شبت و سیاه دانه و حب

العصافیر از سربک چهار درم در بعضی نسخها غار یعون نیز در

غار یعون یک درم غار و سما یک درم عود نام دو درم و ارج

زینا و یک درم شکر درم در سخما بدل شکر بحسنل میکنند و جوز

سیبانه سه درم نمک ^{مصطفی} درم و در بعضی نسخها سی درم ^{مسک}

بادر کبویه دو درم مشک دو درم این دو به را کوفه با دو و جدا

عسل معجون سازند شری دو درم با فاع باشد نشاء الله تعالی ^{معجون}

دفع مواد **بلغمی** ترید سفید مضمغ محووف کمر طلی کحل پیل باک اوقته

۴۹۹

شلفل سه درم مصطیک کباب و میه همه را کوفت و بوجیه درم

با دوام خرب کرده با دو و پوسل غسل غلیظ صاف و معجون سازند

و کاهد از ندر شری دو درم بلنج درم باب کرم و و برید که تا وقع است

معجون **مفوی اعضای** طباشیر کل سرح شیش خشک کهر با فرجان صند

سفید شاسه خرفه ابریشم مقرض مزورید است که از سرک دو

خام هم با درم کاسنی کل کا و ریان مشک از سرلی دو درم

صد عدد غسل مصفی سه وزن دو میه با شریست فواکه یا شریست

یوزن پنج مثقال وقت سحر و خیمه قال وقت خواب بخورد اگر آنها

سه وزن ادویه همچون سازند **هر سیم برای آتشک** سنگ ریزه

سه مثقال سنگ پسته **مثقال** **مثقال** **مثقال** گوشت سه

توتباد **مثقال** موم سفید **مثقال** موم سه **مثقال** زروت سه **مثقال**

کرده کوسفند در دروغن بکپزند در ظرف آینهی نخبه **هر سیم** ساز **هر سیم** **دیگر**

برای جراحات آتشک **سنگ** **مثقال** **مثقال** **مثقال** **مثقال** **مثقال**

موم سفید **مثقال** **مثقال** **مثقال** **مثقال** **مثقال** **مثقال** **مثقال**

گو **مثقال** **مثقال** **مثقال** **مثقال** **مثقال** **مثقال** **مثقال** **مثقال**

رال مردار **مثقال** **مثقال** **مثقال** **مثقال** **مثقال** **مثقال** **مثقال** **مثقال**

اخراج را گو **مثقال** **مثقال** **مثقال** **مثقال** **مثقال** **مثقال** **مثقال** **مثقال**

اندخت یافت آب بشوید و در ظرفی نگاهدارند و استعمال نمایند

روغن دارشیشان که **بمنافع اصل نه پند فایده** و بسیار و کاهل و

روغن کهن در کف دست چسبند و با انگشتان در کف دست بگردانند و در آن کاهل که

با روغن کهن چسبانند روغن را نگاهدارند و بالای کوه سامی لبیده با

با بر طرف شود **هر چه در بیماری جراحات اشک نه بسیار**

آنگاه و مویش سیاه و کهنیت که او را صاغری گویند و سم است همه از آن

و مویشیه چهارم حصه است و چهار اجزای اول همه را بسوزانند و

اکسیر اخرا و مویشیه را ساند یکجا کنند و روغن را بسوزانند

و اجزای مذکوره **ازین هم نموده هر سه ساند سفوف نمک که**

دفع ریح و قوت **صنمہ** بحسب ل فلفل کبر و فلفل در بحر کرم

زیر طعم رسم ریزه کرمانی شیطاح نمک اندرائی نمک سیا

نمک سار نمک کلون چو کھا نمک را کوفت و چغندر یکجا کرده و

وقت حاجت نیم تولہ استعمال نمایند **دوائی لک نافع** **کشد** **شفا و معجون**

سنبل لطیف زعفران مصطکی طبایسر و ایچینی ریح او خمر اسرارون

قسط شیرین کل عافیت تخم کرش تخم کسوت لک محمول فوہ

تخم کاسنی بوند پی حب بلبلان اشہ و فلفل و جلع عود عربی

اندر یک کلمتقال کل شرح نسبت متقال غسل بقدر حاجت

اورند و علی رسم معجون ریزه شری و وقتال نیم با بخت و

کلاب تناول نمایند و اندک با الصواب **حب میقوقی** یا باه باید

که سفیده تخم مرغ را بر او زده و بم توله شکری را بنمکوفت در صند

ببندازند و درین آن سفیده را بجزیرت نام گرفته در گوشت برشاهه و

کند چهار سفیده در میان آن یک ابار کوسب دو پاره مذکور کجسته

پنجه را بر آورده در سابه خشک کنند و باروغن کا و برابر دو کجود

و سر روز ناشاک با کلاب فرور بند و بعد دوست کهری غذا

حب ای اشوب با بل درخت مغیلان کل کخ کف در با کاکرا

بوده شیر هبکره شیره نسبی کچندن آله مساوی اعر کوشه و

چوب درخت سم در طبق مسد صلابه برده نظر ر واقع بعد از

با شکار بگذار و جسد شود پیر و ناید طریق دیگر پاک کردن خمر اطمین بر این است

اجزای را کوفت در میان آب بیدازند و خمر اطمین کور در آن است

اندازند تا آن آب بخورد سر کلی که خورده باشند در آب می کنند

و پاک شوند **حب فزکاب** یا **بوسم الف** در روغن سفال در شرده

اب لمبوصه که کشند با شک سماق بعد از آن خشک کنند و

دیگر به چوبه سفال انگلیسی با درخت پنخ کوفته و شیره در

با اجزای اول ضم ساخته خوب خمیر کرده حساب زنده کاها دارند

آتش که بقیه بدهند و پیرش مانند آتش و شوری و سفید

غذایان و روغن ماد و سازه کوشک بی نمک و خوردن آن

در موای نرسیمان که سرد باشد و ز نهار در نالستان بخورند

و از جماع بسیار بر منبر نمایند بعد از سه ماه که بگذرد و هر چه خواهند

بخورند و از برای روزه حبس بدیند و از برای کهنه و تنگ و دیگر

بدیند **تدبیر حیرت و مفید** این حال طبع بلان عبارص شود باید که

کوسفند و شاخ آرزاکوف سوزاند و غن زان نکوشند و سوزند

و جفت بلوط و کلنا رو شب بمانی و ماز و و ورق کل سرخ و پوست

انار و برک مورد و محب و عرامساوی نمکوب کرده با لندک آب

کرده بپوشاند و او پودان سبزه و ده قوی که مفید بر آید و زان

مفید بر آید و زان سبزه و بر آن مالند و با نخست آن درون کنند

می آید و بیرون نمی آید **مهرم که بر اخی وج مقعد** مردار سنگ ز تولد

خواه بسیارشان سه توالت و دو جوبه است **توله کلنا رسته توله زاج**

سفت رسته توله مهرم کافوری دو زده توله روغن کبک **بخالت خالص**

مهرم سازند **ضمیمه اخی وج مقعد** بر کانا را ساینده به بند

نیکو شود **طب لاکه برای این** سر کین برادر روغن کاو بخوشند و در زنداک

طلا کنند و به آب گرم بشویند **دیگر آنچه برای این امر حوالانی آب برنج بزنند**

این عارضه بر طرف شود **مهر سبت سفوف هضم** یا روغن و

فلفل و زنجبیل و امار زانه و تخم کرفس از سر کی دو در هم کوفته و

مقدار دو درم با طعام بخورد و در **مده** نفخ ناکواری از **زخم کینه**

سعودی ضیق النفس مصطلح رومی ربحقران و شکر سرخ بر المرونة

تکاپار و صبح و شام بخوردنکی نفس بر طرف کند عش نما

بهمین سفید شفا قبل از سرکه دو دوام نعلب چهار دو دوام دوری

نودری سرخ تلخی نان قره ساج و نقل و زردک

پیل از سرکه دو دوام سرخ کفاح چهار دوام سبزی چهار دوام سدر

و عین کل سرخ از سرکه دو دوام نعل و در قفل سفید کا و زربان

زخم پیل کرم کدر خرم زخم کرم کچنه دروغ عجبزی سنبل لطیف

در حرج و کرم شتر اعزالی سرخ موش پیل و دیگر همه دو نوله مشک

نوله هند سفید دباورین دو و غسل خوب دو وزن دو سب

شربت که فواید بسیار برای جمع زطها و درد سینه است

بادیان چند درم شمشک کوبیده چند درم و فایده است درم بخیر رود

صل السوس

مستقی سی و الیزه و اخیر نیست درم حله به چهار درم شمشک خطمی سه درم

سه درم اسه درم تخم شینر سفید درم کلقت درم شمشک سفید

حتی که فواید بسیار برای حمیات دایره که از زینت به گویند

صبر سقوی ای و سیون مصری انکوزه خالص سما که هر چهار اجزا مسا

اوزن بابت بهره برشازده صلا کیه کنند و بحق پخت نمایند خن

از گشت سخی بقوام آمد همه را ساخته نگاهدارد و بقدر ماستی سیاه

صاحب عشته پیش از شروع سبب کبری زین سبب بخورد و

که مفاد است کند بجز و از روغن و نان کند ضمیر نماید **ضماد در**

رکبه که از صراحت اسبغول خاک شیر خشک زن بر آب آسوده

کند و بر زانو طلا کند و دست که مرته کا فور چو دانه شیر و قرنی و ^{خل}

کند **در علاج سنک رهنی** سنک مصری دو بوله بر میده در

کاهد ^{باز} بر آتش تا سرخ شود از بونه بر زوده در ^{باز} مازه سم و نما

و باز سرخ نموده در آب فرو برد تا صد مرتبه برسد بعد در آن

میره یک بوله را در آب حل نماید و نیم بوله دیگر را با سنک ^{مصری}

داخل نموده در بونه گذاشته ^{در} بوی بسیار لایس که ^{بکحل حکایت}

ش سرخ نمایند و قرص صد و یکم در آن آب میره که در ^{ان حل مو}

در آن سرد نماید بعد از آن ساینده سه ماشه وزن بر پی

مانیست و یکروز آخوردن این و از گوشت و شیر و باد بخان و غنچه

بر منبر نماید عشت از خشکه بر روغن بلبل و روغن سی بی گوشت بخورد

حب بی شک سنبل قطا شکر کت سفید سر سه بوزن برابر باشد

سر سه دو در سیره بر گل کلمری تا همه مصالح بان

بان را از چپه که آرنده از آن شیر بار یک ساینده و برابر باشد

حب بند و یکی نگاه و یکی بشام بخورد در مرض دهند و سویی آن

انهاک بخورد و سر سه در روغن داند بخورد باقی آنکه هر چه

بر خود نشاء الله تعالی بکرم الای شفا یابد که برکت

بجز سبب **حب ای سرده** فلفل دراز کرد و در نعل سها که کباب سفید

افنون مصری کوفت و حبه ناسا در کوزه خمیر نذ و حب ساند

و برای ضیق النفس و سترها رملی زین پس است و بوم کوب مغر حنجده

در دو سیر است بچوشان زانیم سیر ناند ضیاف بنوده هم گرم کرده

دو سیر است از ان آب بخورند با قوی است آبش کد نارند

ساعت از ان آب غرغره نمایند سه دوای منظور که یکدایم

باشد **حب برای بخامنی** جد و از خطابی منافع کز حصیه

سرسه دوای راز بر کوفت و حبه ناسا رند قدر بخورد و قدر حوصله

و برای جراحات **شکر** زرد بکنوله گوشت بکنوله کت

نیله همونه یکماستم زاکوفنه و چشمت صبح و شام می مالیده باشند

نوحه سیر و استسقا بکپزند کل رسن که خبثت آن کدید باشد هفت مرتبه

در آتش گرم کنند تا سرخ شود و در تاش شتر سر دهند و در سه مرتبه

در شیر آن سر دهند و ده مرتبه در آب بلبله و بلبله و آبله این کار را

بجوشانند و در آب زربله سر دهند بعد که چشمت و نه بچه بخورند

و گاه هارند خوراک بکند و حبس بخورده باشد آرزوی جوی دیگر

برای ضعیفی نفس فلفل که در فلفل و از زربل سها که کاب سفید بویون

میکسری تمسک زاکوفنه و پیر باب در کسر شده حبس زنده

دو عدد صبح و شام از روغن سیربی و ترشیت بر منگند

بخت بدل فلفل کرده فلفل دراز کرفت ز نمره طعام زیره کمر مالی

شطح نمک سیاه نمک اندرانی نمک طعام جو کما کج لون ورن

مساوی کوفته و بخت کما پازند و اگر خواهند تلین باشد بجز و مایه

ر بقیه و اخل نماید **حب ریاضی خنجر** منعم است چون بزهر است

فاد زهر و بزم قرص افعی نمیدرم حسد و درم و درم و درم

درم بنخاله و بودرم کوه پسته و آب صنم غریب

مقدار فلفل خوراکی شش حب ماده میتوان خوره **جوایش کمون**

منه بفرشد و مجامعت را قوت **شهاب** و درم و درم و درم

بوست و بد صفت آن بل الطیب قهقهه و فلفل و ارجینی قاقله

از سرکه ام چهار توله و پنجاه گرم نم نوله که تخم کرفس زیره کرده می نهد

دو توله مصطکی روغنی توله انجیر خشک سهند توله دو توله عود توله

فلفل که در مریبان رماشته مشک سه ماشه عسل سه وزن او دو

معجون طلا روغنی طلا دو توله و سه ماشه عینر شکر توله

فواکه تمبار و خمصا مصفی نه دم نبات سوسیسرینا کلاب

نماند و نبات را قرص عینر سازند بعد ده نمره یک جمع معجون

طلائقی قویا صفت آن مریکی نبات مصری کف دریا کو

کنز بعد از صبر

قویا با کبسه حامل استعمال نماید **سفره** ریوند خطای

مصطفیٰ کی بویت پستہ نیم منفال کل سبز خمشت ال ایسیون دو
۵۱۷
وفضل و منفال عود و منفال کوفتہ و حجتہ

از سر قلمه یا کمنفال بر روم نامہ کباب خالصتہ منفال فرما بند قطو

برای نبی کوش اب سر کین اسر با جزوی عین اسر کین منفال

کرده و کین کین خکاند حتی که برای سارا اسم سوره سباه و
منفال قاور و منفال فلفل کرد کمنفال و منفال و منفال

و نختہ حب سازند مقدار فلفل خوراک کین زوغین ای لھوی

بیل کین جزا و انار شیراک کین و نم و اسر سمب کین کین کین

اولی سار چهار ماشہ سر لدم منسرا علیحدہ ساید و منی

بجوشان بداند زمان سر چهار ماشه چون سر که ام حبس علی حده است

و وقتی که سل خوب بجوشان بداند زمان سر چهار حبس با نذرند **دوا**

برامضیق شیر که نیم مار نک سیاه پاوسه نمک سانس بر او سیر نک

طعام پاوسه سیر نک لایپوری پاوسه سیر نک دال تور پاوسه سیر نک

پاوسه سیر نک کجیر دمی پاوسه سیر نک بلاوه یکسیر نک اک پاوسه سیر نک **الوا**

و جویب که چون در دهن مصرع ریزند بهوش آید صفت آن

حلیت چند پد سیر کوفت در چمن غسل حل کرده و جور سازند

و امیری دیگر که سیر نک کند صفت آن راز بانه اینسون

کرمانی جوشاننده صاف کرده کلقت در آن حل کرده

و جوزی دیگر که نافع است از همت حرج اطفال صفت آن صنم حند

بدست زبره کرمانی مساوی بکوفتیم و بچینه قدری جوزان در شیر حل کنند

و در گلوئی اطفال ریزند **و جوزی دیگر** که نافع است از همت غشکه

بمد از سهال بداشده باشد صفت آن سبک کوفته در آب حل کنند

و در حشمتش حکایت **و جوزی** که سه فرقه اطفال را نافع باشد صفت آن

رب السوس کثیر الصمغ عربی نشاسته و ساندال از سترک سته درم

مغز بادام دو درم عسل سستی درم روغن بادام سبز درم بان

قدری از آن در کلابی اطفال ریزند **باب الیاء اطفالی**

منفکنا و عشی را نافع باشد در ارقوت دهد و مزج آورد صفت آن

برواریدنا سفتی شش درم چهار درم با پوز

بادرک بنویسین سفید درم یک سرخ از برکات دو درم و

عقیق منی سب ^{نیا} درم هندی در پنج زومی از برکات کچکمال لاجورد

مغسول باک متعادل و نیم غسال کهر با کل نیلوفر زشک کشته خشک

نخم کل پوست زنج کاوانی چوند پسی بود هندی از برکات درم

مخوق از برکات سه درم طباشیر سفید درم و رو کا سرخ صند ^{سند}

از برکات بخدرم کا فوزر با سب حه عیبه شربت از برکات و متعادل ^{مشک}

بنی بر متعادل ^{انار} کلاب شربت سب

و شرین شراب از برکات مسپت درم کوفتهها از یکو بند و کمر بر سر

آنها و در آب انار بپزاید و آورده محبت بسیار و نفع بسیار است

که در میان جو که شسته باشد استعمال نمایند شریک میفان

یا قوی که خفک را وضع در او و سوسن و عیشی را نافع باشد

و اعضای را بر سر او و در او لون صفا و کند و نشاء او و زود

را نفع کند صفت آن یا قوی است که مسد که با حجر لا حور و

کل از منی بسیار لطیف و حج سندی هم من سرخ با در صبح است

مشال یا قوت زرد یا قوت کیو و یا قوت سفید عین منی مرو

بوست بزور است با در خوبه کل محموم ز شربت مخلول

کل از صحنی در و نج عفر است همین سفید است هر یک چهار درم لعل

اشغال نماید **یا قوی روحا** که قومی البهج است و انرا از عادت

۵۲
لغزش روحانی گویند دل را و حکم از قوتش دهد و مال بجز لیاق

نافع باشد صفت آن موارید تا سفید مریحان کهر با قوت

از سرک بگذرد و مندل سرخ و سفید طینا بر سر زینا و کوز

و نفس را با بیج عود و کتاری بر خیم مقروض بوست و بیج ار

دو درم کلونیا بن در و بیج عفرنی لعل با بوست عشق منی و

و لفره غمزه شمشیر عفران کا فور از سرک بگذرد مشک بدم

سجاه درم غسل مصف سجاه درم معجون بگرد **یا قوی معالج**

مست و دل و سواس و وی خفتان را نافع باشد و

قوت و نشاط آورد و صفت آن مروارید ناسفته کجما و کجما بود

پوست ترخ و خندل سرخ و سفید کل سرخ از سرک کبک درم

بمن سرخ کبابه خنثی از سرک بکدرم و نیم کهر با شب و نقل سادج

در چینی از سرک بکدرم و عقیق از سرک تمثال با قوت ^{شب}

در محلول نقره محلول از سرک نیم تمثال همبر سفید خشک کل

ارمنی طیار از سرک دو درم زرباد و کافور از سرک ^{کا و زبا} درم

الذی از سرک نیم درم عصاره زرشک ده درم و عفران ^{شب} و انکی و نیم سر

بسیار منقار از سرک نیم درم حشمت ال شراب ^{شب} نیم من درم

کوفت و بخت و جوهر صلا می کرده در شراب ^{شب} با بقولم و رو

کشف عام **اقوی حار** باقوت حجر لاجورد و سفید سینه قاقله کبار

صغار کل از منی کل مخموم غمیر شهب فاد ز سر ماه فرغین و در ط

ورق نقره از سر یک کشف عال مروازیدنا سفید که با سفید زمین فر

در و ج عقرت ز زینا و سعد کما چینی صندل سرخ و سفید

خشک پوست بلبله زرد و اوله قشقرق نیم کابستی مشک ز سر یک

مشال با درخت بوید پوست ترخ کا و زبان طباشیر سفید عود

ابریشم مقراض ز سر یک چهار مشال احسن پلن نارمشک و ج

مشال ز رشک منقی کل نیل و مرصط ک زعفران ز سر یک

بناوت زمین و نیم کب ببت سید آب مرو و آب نار شیرین کلا

عرق بدمشک و عرق کاو زبان نبات را بگذارند ^{و مایه مذوق}

و بابت میوه ها با بوم آوردند و او و هب کوفته و شنبه نان سبز

و بعد از آن زور استعمال نمایند **باقوی معده** با قوت زور با قوت

عرق حبه لاجورد و عرق منی ماه فرغین سنبل کل مخوم کل ارمنی

از سرک کیمشال کهرام ^{زینا عقیقه} بدین شرح ضد

سفید زرشک منقعی کل نیلوفر بوست هلبله کالی مصطکی و می

از شرم خام مفرض ز سرک کیمشال فادر حروانی عنبه شهاب ^{یک}

کیمشال و شرم سبز زینا و کبابه ^{خشبک} ورق کل سبز شرم

امله مفسر حکم کاسنی ورق طلا و ورق نقره ز سرک و ^{خمشک} کیمشال

طبا شکر نمک چهارمقال قافله کبار چهار عدد و عطران مشک

نی از سر یک نیم مقال نبات دو من آب سبب آب امرو

از سر یک نیم گلای و عرف به مشک از سر یک صد درم زعفران و کافور

ده درم آب انار عذب یکم عسل نیم من نبات در عرف و کافور

و عنبره یک درم با عسل و نبات میوه با جوام آورند و در رو با کافور

داخل نمایند و چون سازند شری یک مقال **یا قوتی** نسخه حکیم

از برای بالنجولیا و امراض سودوی را نافع بود و شایط آورده

و اعضای خجسته را قوت دهد و دل را قوت دهد و دماغ را قوت دهد

سفت آن با قوت زمانی کا و زبان کشم کاسنی مشک تنبی کا قوت

سرک یک کدر هم مرفور بدنا سفته کهر با از سر یک یکد و منیم بر شمع

وسطا بصری محزون ز سر یک کیمقال و انکی سخا اطلاق

وانک نیم فرمشک شسم با در و ج کیم با در و جوه است و خود

سر یک سه درم هم بقیه در و خام خجرا منی معسول مصطلکی

زعفران فاطمه نماز کجا پسی ه و منین ز سر یک کیمقال

دو درم نیم کیم پسی و ح بندی از سر یک و درم در و ج

عشر شنب ترنگ و مشقال کیم خیار ورق کل سرخ از سر یک

درم کلات صا مشقال شراب حماض شراب سلب شراب

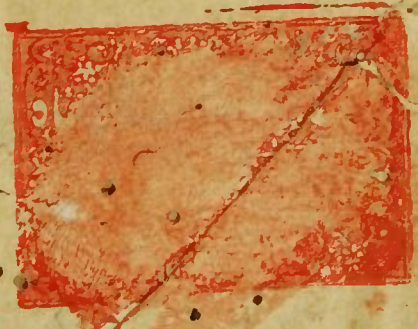
از سر یک سی مشقال غسل بقدر احتیاج و از هر کوه

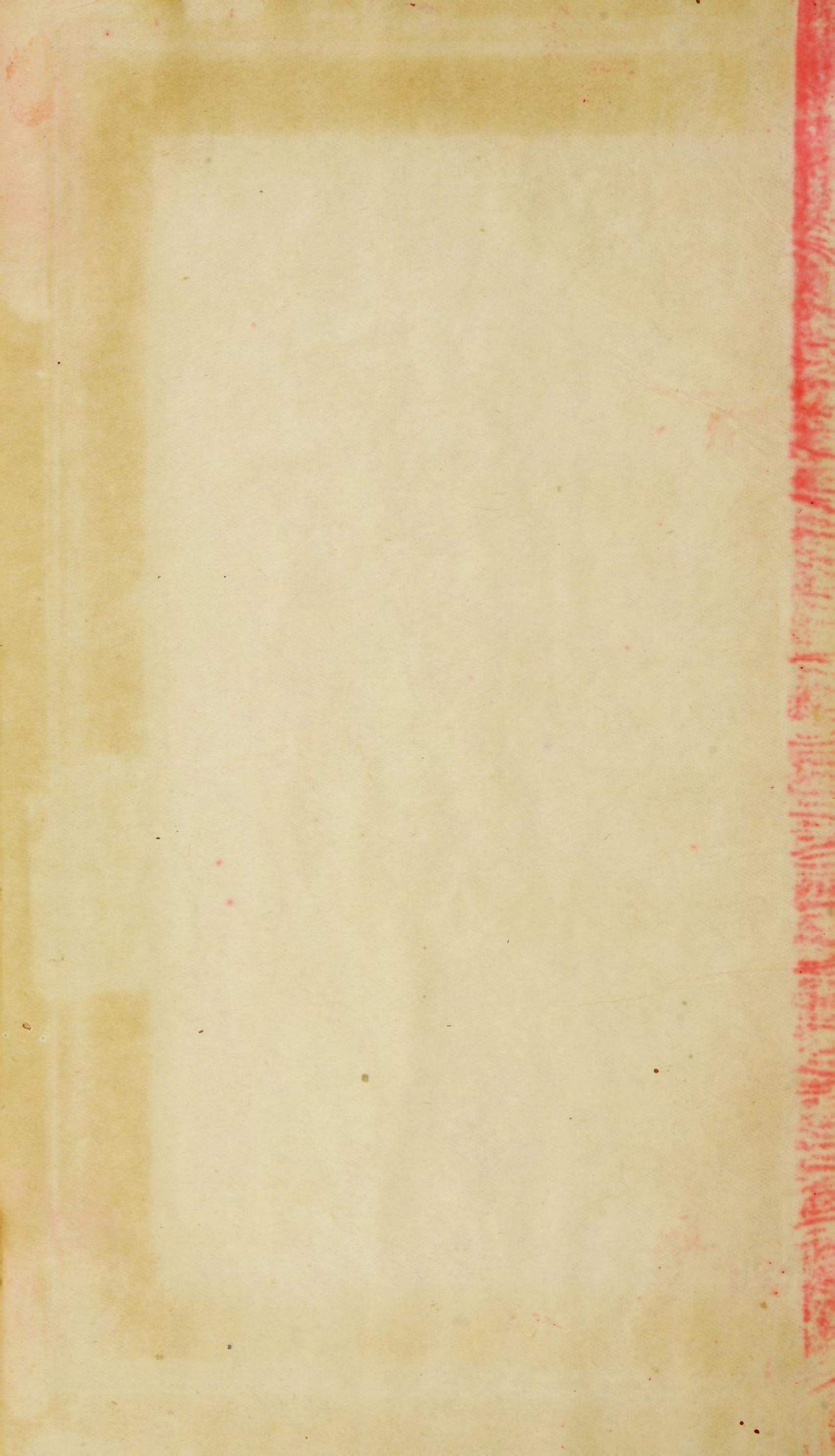
بجسلی مقبول آورده داروهای حاصل کرده بهم کسر شدند و همچون شش

شتری مثقال بعد از هیل روز استعمال نمایند نافع است ^{شش}

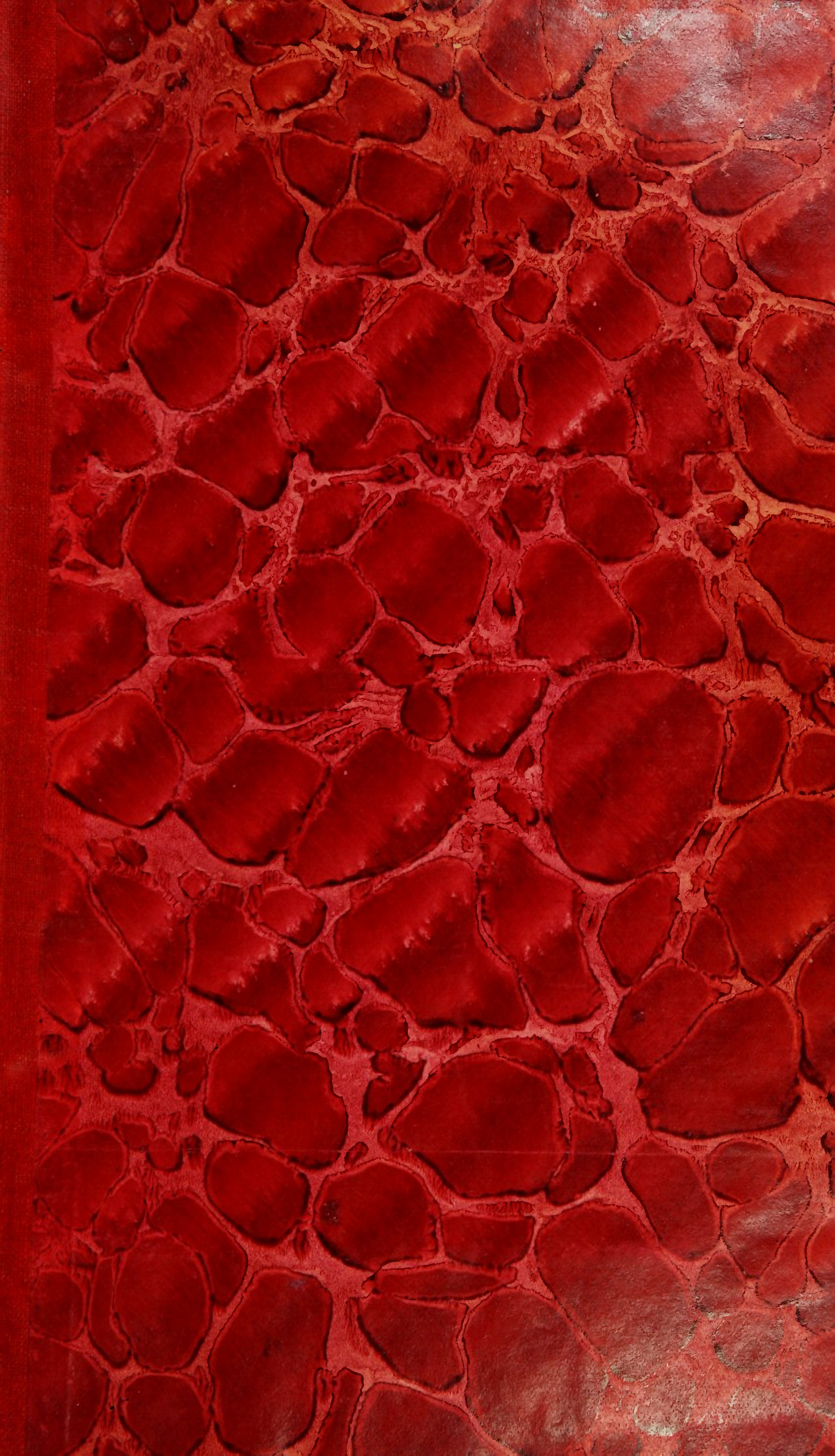
تعالی است تمام شد کتاب قرابادی حکمت نباه حکم شفای کاشانی

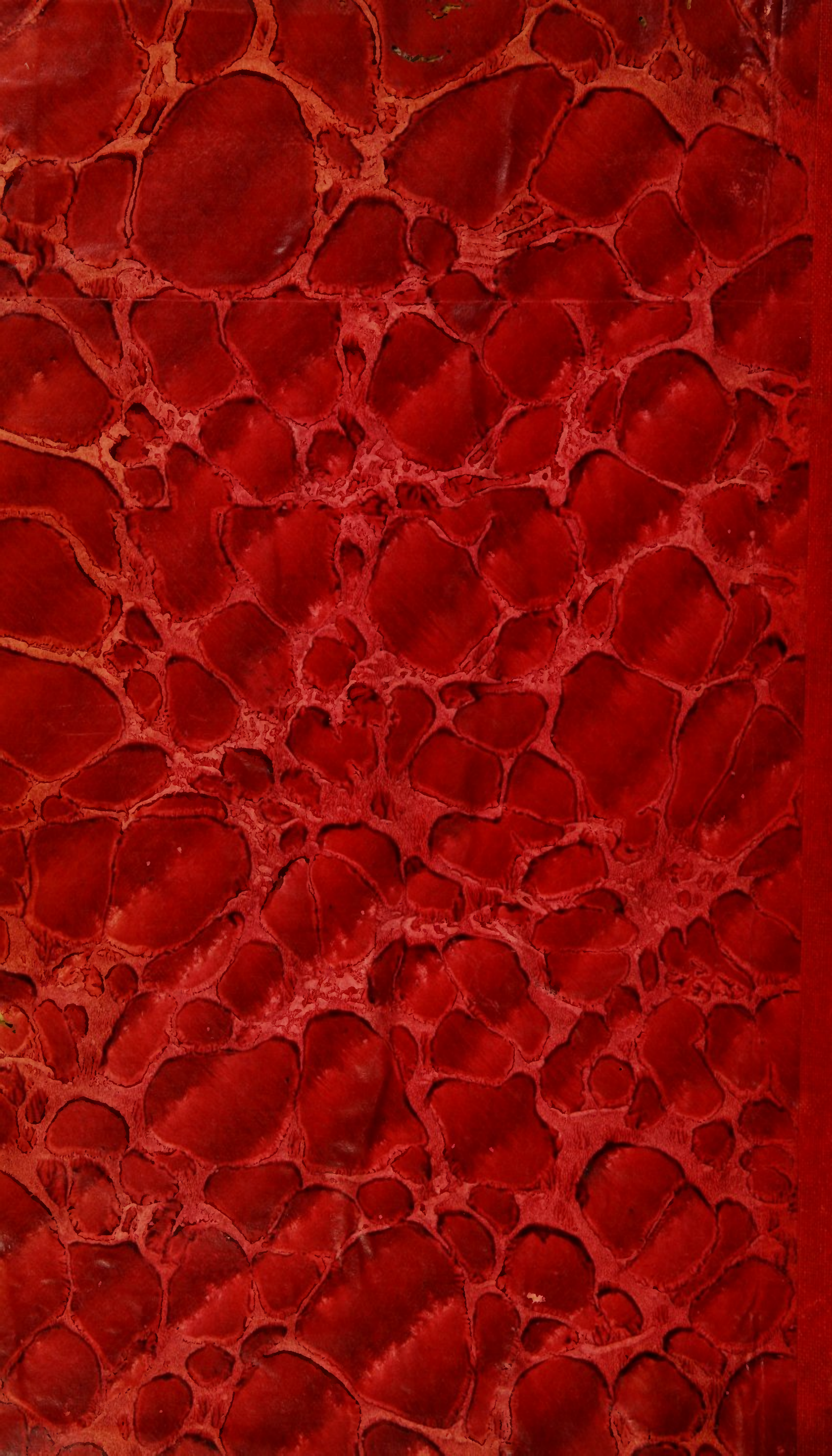
قرابادی
عری











亂